بانک مطبوعات [illegible]
[illegible]

سفرنامهٔ

ابو معین حمید الدین ناصر بن خسرو قبادیانی مروزی

با حواشی و تعلیقات و فهارس اعلام و لغات

بکوشش

محمد دبیر سیاقی

اهدائی

از انتشارات کتابفروشی زوار

تهران

آبان ماه ۱۳۳۵ خورشیدی

چاپ سپهر

از کتابفروشی خان ... خریداری شد
۱۳۳۹

سفرنامهٔ

ابومعین حمیدالدین ناصر بن خسرو قبادیانی مروزی

باحواشی و تعلیقات و فهارس اعلام و لغات

ع ۹۱۰٫۷۱

بکوشش
محمد دبیرسیاقی

اهدائی
بوسیله ...
در تاریخ ۹۷/۱۱/۲۴

از انتشارات کتابفروشی زوار
تهران
آبان ماه ۱۳۳۵ خورشیدی
چاپ سپهر

مقدمه

دربارهٔ دانشمند پرمایه و سخنور فرزانه ابومعین حمیدالدین ناصربن‌خسرو قبادیانی مروزی، حجت خراسان، متولد ذی‌القعدهٔ سال ۳۹۴ هجری قمری در قبادیان بلخ و متوفی بسال ۴۸۱ در یمگان بدخشان، گفتنی بسیارست تا آنجاکه از احوال و اقوال وی، بجوانی روز تا پیرانه سری، کتابی عزیز و پر ارج که هر طالب علمی را بکار آید توان پرداخت، وهم بدان شرط که شامل همهٔ آثار ممتع و پر ارج حکیم باشد و چیزی فروگذار نشود، چون آن در میان آثار یکه تازان میدان سخن و شعر وحکمت کمتر توان یافت.

درین مختصر سخن بر سر مردیست دبیرپیشه متصرّف در اعمال واموال سلطانی که میل حقیقت جویی واستعداد جبلّی وی، بسبب خوابی، دری پیش چشمش بفراخنای روشن بینی گشوده و مبدأ انتباه و سلسله جنبان درك حقایقی بزرگ گشته و کششی او را در مقام کوششی در آورده است تا بحدّی که بر آنش داشته که از شغل دیوان و نعمت الوان کناره جوید، سفر گزیند تا قدر پدید آرد، گرم وسرد روزگار بکشد و شیرین و تلخ دهر بچشد، نرم و درشت ببیند و تن در آسیای زمان هر چه تنگتر بساید، برجان بلرزد و بجان شیفته گردد، از امن و راحت و آبادی و نعمت گشاده خاطر و از جور و ستم و ویرانی و فقر بسته خاطر شود. نیك وبد بسنجد وشادی و سوك ببیند تا از کورهٔ روزگار زرّی زده وسیمی سره بر آید، مردی شود کامل، با خردی تمام و ذوقی سرشار و دمی گرم وزبانی گشاده. در فضل وکمال آنجا رسد که تواند گفت:

نماند از هیچگون دانش که من زان
نکردم استفادت بیش و کمتر

چون شعر سراید چنانکه دانی پر مغز و نادره، و چون نکته گوید چنین که بینی نغز و تازه.

در نوشتن این مقال خویشتن را نیازمند آن ندیدم که بجزئیات احوال واشعار ناصر خسرو بپردازم، آنکه جویای اطلاع بر تولد و وفات و جوانی و پیری و تحصیلات و مسافرتها و انقلاب درون و آرامش برون و بازگشت بوطن و تبعید از زادبوم و تألیفات و مقام شاعری و پایهٔ نویسندگی اوست بمقدمهٔ دیوان ومتن آثار او که خوشبختانه غالب آنها طبع ونشرشده است مراجعه کند وآنکه خواستار آگاهی از رؤس مطالب سفرنامه است بمقدمهٔ چاپ برلین بنگرد، اما پژوهندهٔ وصف دلکش و شرح سودمند بخشی از دنیای آباد قرن پنجم هجری، با تمامی احوال اجتماعی و سیاسی و طبیعی آن، و تشنهٔ رشحهٔ قلم توانای ناصرخسرو، باید بخواهش دل و نیاز درون از زبان کلك خود ناصر جواب گوید، چه من در شناساندن این کتاب کاری بس دشوار وبس آسان بگردن دارم: دشوار بدانجهت که عطّارم، وآسان از آن روی که متاع مشك بویا دارم.

آنچه توانم گفت اینکه سفرنامه از امّهات کتب نثر فارسی است که از تطاول زمان رسته وپرمایگی زبان شیرین فارسی را بدست ما رسیده است، این کتاب ره آورد سفر شاعریست بلند پایه وادیبی متفکر ودینداری راسخ عزم ومسافری بصیر و کنجکاو وقاضیی از جانبداری دور و بینندهیی به گزین و ژرف بینی ببیان دیده ها و شنیدههای خود قادر. وسعت مشاهده و قدرت استنباط و قوّت درك و توانایی بیان وشیرینی وصف ناصرخسرو مایهٔ شگفتی و تحسین است، شرحی که در توصیف مصر و قاهره نگاشته است ووصفی که از فتح خلیج دارد یا آنجا که از مکه ومراسم حج گفتگو میکند و از بیت المقدس سخن میدارد درحدّ اعتلای فصاحت وقدرتست. توجه بظواهر حیات و زیباییهای مصنوع دست بشر، اجتماع عصر و روابط مردمان و زندگی افراد واقوام و قبایل و آداب وسنن ورسوم متفاوت آنان، سرمایهٔ سمع وبصر تیز واندوختهٔ حافظهٔ نیرومند ناصرخسروست. استادی ترسیم دیده وشنیده بر صفحه وفصاحت وشیوایی کلمات و عبارات چندانست که خواننده می‌پندارد که منظره را پیش چشم دارد و حظ بصر میبرد، یا نکته‌ها را بگوش می‌شنود و فربهی می‌یابد.

کوتاهترین عبارت در شناساندن این کتاب و نویسندهٔ آن اینکه جهاندیدهیی

دوراز آنچه جهاندیدگان راصفتست، آیینهٔ تمام نمایی ازجهانی که دیده ساخته است.

☆☆☆

اما اساس کار من در تصحیح و تنقیح چاپ حاضر بر آن بوده است که نخست چاپهای گوناگون این کتاب راگرد آورم و آنان را با یکدیگر بسنجم وبراساس نسخه های چاپ پاریس و هند و دو چاپ طهران و چاپ برلین به گزینی ترتیب دهم، وضمن مراجعه بمراجع و مآخذ متقن، صحیح را از سقیم باز شناسم و بمواضع مشکوك اشارت کنم تا راه تحقیق خوانندگان باز باشد و تصحیحات و توضیحات چاپ انتقادی برلین را بعینه نقل و در صورت لزوم نقد کنم تا رعایت امانت شده باشد. چنین کردم و چاپ برلین راکه توسط یکی از فضلا (که نامش معلومم نگشت) مرتب ومصحح گشته و بضمیمهٔ روشنایی نامه و سعادت نامه و مقدمهیی ممتع درشرح حال و آثار وکیفیت تصحیح کتاب و نسخهٔ چاپ پاریس و طهران، از مرحوم غنی‌زاده در مطبعهٔ کاویانی بسال ۱۳۴۱ هجری قمری بطبع رسیده است بعلامت «ب» نمودم و حواشی وتوضیحات بیرون از متن آنرا پس ازنقل بعلامت (حاشیهٔ ب) ازحواشی و توضیحات خود ممتاز ساختم، چاپ هند را علامت «هـ» و چاپ اول طهران ضمیمهٔ دیوان سال ۱۳۱۲ را نشانی «ط» دادم وچاپ دوم طهران سال ۱۳۱۲ راکه مبتنی برچاپ نخست بود فروگذاردم و چون تکیهٔ کار برچاب برلین بود ازنشانیهای اختصاری قرار دادی آن بعینه پیروی کردم بدین معنی که نشانی «متن مطبوع» را برای چاپ پاریس که مستشرق شهیر شفر (Schefer) در ۱۸۸۱ میلادی در ۹۷ صفحه طبع وباترجمهٔ فرانسه و تعلیقات و فهارس منتشر ساخته است و نشانی «نپ» را برای نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس برجای گذاردم اما از ذکر این نکته ناگزیرم که نسخهٔ «نپ» در بسیاری موارد نسبت بنسخهٔ انتخابی چاب برلین وچاپ پاریس وجز آن برتری دارد و بساکه ضبط آن نسخه را بمتن آورده وضبط نسخه‌های دیگر را بحاشیه برده‌ام. وبااینکه امتیاز به گزین حاضر را برچاپهای دیگر بی هیچ خودنمایی نادیده نمیتوان گرفت اقرار دارم که هنوز از موارد مشکوك خالی نیست وجز پیداشدن نسخی قدیم وصحیح ازسفرنامه نیز راهی برای تنقیح کامل آن نمی‌شناسم.

بدنبال این مقال مقدمهٔ ممتع چاپ برلین و مقدمهٔ چاپ نخست وهم چاپ دوم

طهران، ومنقولات آغاز و انجام مانند چاپ‌هند را افزوده‌ام، که با در دست بودن نسخهٔ حاضر از آن چهار چاپ بی‌نیازی حاصل آید. در پایان کتاب فهرستی از اعلام تاریخی و جغرافیایی و نسبتها و کتابها و فرقه‌ها و نیز فهرست دیگری از لغات و ترکیبات افزوده‌ام که مفید فایدت بیشتر باشد.

نکتهٔ گفتنی اینکه در فاصلهٔ چاپ سفرنامهٔ برلین تاکنون دیوان ناصرخسرو باهتمام مرحوم حاج سید نصرالله تقوی وامعان نظر دانشمند ارجمند مجتبی مینوی و مقدمهٔ فاضلانه و ممتع جناب آقای تقی زاده وحواشی وتعلیقات سودمند استاد دهخدا با ضمائمی در طهران بسال ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۷ چاپ ودرین اوان نیز بعینه تجدیدشده است ونیز آثار دیگری از حکیم چون: گشایش ورهایش، توسط استادنفیسی درهند، وخوان اخوان توسط دانشمند مصری یحیی الخشاب در مصر وجامع الحکمتین توسط آقایان دکتر محمدمعین وهانری کربن در تهران وجز آن بزیور طبع درآمده. بازپسین سخن گفتنی آنکه متن سفرنامه را فرزانهٔ مصری یحیی الخشاب بعربی ترجمه و در مصر بچاپ رسانیده است.

تهران. آبان‌ماه ۱۳۳۵ خورشیدی.

محمد دبیر سیاقی

۱- مقدمهٔ چاپ برلین

حکیم ناصرخسرو که در ابتدای سفرنامه اسم خود را ابومعین [الدین] ناصر بن خسرو القبادیانی المروزی مینویسد یکی از پیشروان ادبیات فارسی واز جملهٔ متکلمین و شعرای متقدم ایرانست که شخص و آثار او بغایت شایان دقت و تتبع میباشد. ولی جای خیلی افسوس است که تاکنون از طرف فضلا و نویسندگان ایرانی نه اینکه راجع بهویت و مصنفات او چیزی که آنها را بدرستی معرفی نماید نوشته نشده، بلکه بواسطهٔ بی مبالاتی و اهمالکاری بعضی از صاحبان تذاکر شعرا، حکایات و روایاتی افسانه مانند بشرح زندگانی او داخل شده است که بهیچوجه مقارن واقع نبوده و جویندگان حقایق را کفایت نمیدهد که سهلست، بلکه آنها را براه نامستقیمی دلالت مینماید.

گرچه اخیراً بواسطهٔ جمعی از علما وفضلای مستشرقین فرنگی کیفیت زندگانی وهمچنین بعضی از مصنفات ناصرخسرو بمعرض مذاقه در آمده و تا یك اندازه هم حلاجی شده است[1]، ولی صرفنظر از اینکه تدقیقات و تتبعات ایشان در بعضی موارد با همدیگر مطابقت نداشته و خصوصاً بعضی نقاط هنوز بطور کامل بوضوح نپیوسته است، چون این مباحث همه بزبانهای فرانسوی و انگلیسی و آلمانی وغیره نوشته شده‌اند لهذا برای فارسی زبانان که بیش ازهمه اولویت فهم ودرك آنها را دارند فایدهٔ آنها بغایت محدود وتنها منحصر بیك شرذمهٔ قلیلی است که یك یا بیشتر از زبان های مذکور را بلد بوده ودارای ذوق علمی وادبی میباشند.

۱ – از جمله استاد فاضل آقای «ادوارد برون - E. G. Browne» انگلیسی در کتاب موسوم به «تاریخ ادبیات ایران – Literary History of Persia» جلد۲ صفحهٔ ۲۲۲-۲۴۶ و علامهٔ متوفی «هرمان اته – Herman - Ethe» آلمانی در کتاب موسوم به «اساس فقه‌اللغهٔ ایرانی – Grundriss der Iranischen Philologie» جلد۲ صفحهٔ ۲۷۸ – ۲۸۲ شرحی بغایت مدققانه درخصوص شرح حال و آثار ناصرخسرو نوشته‌اند که خیلی جامعتر ومفصلتر از آن سایرین است، هرکس بخواهد بکتابهای مذکور رجوع کند.

ولی این اوقات که مطبعهٔ شریفهٔ « کاویانی » که بواسطهٔ هیئتی از منسوبین و هواخواهان علم و ادب در شهر برلین پایتخت دولت آلمان برای ترویج و احیـای علوم و خصوصا ادبیات فارسی تأسیس یافته وبنشر یك سلسله از مصنفات ناصرخسرو همت گماشته و ابتدائاً بطبع سه کتاب از مومی الیه که عبارت از «سفر نامه» و «روشنائی نامه» و « سعادتنـامه » باشند مبادرت نموده است ، این بندهٔ بی‌مقدار بامر و اشارهٔ مؤسسین این مطـبعه وادار بدان شدم که در موضوع شرح حال صاحب ترجمه و آنچه متعلق باوست تدقیقی نموده ومختصری دراین باب برشتهٔ تحریر آورده برای ازدیاد بصیرت خوانندگان بطور مقدمه بسفر نامهٔ ناصرخسرو بیفزایم .

گرچه من این مایه ندارم وخود را بهیچوجه شایستهٔ این کارسترگ نمیپندارم و خصوصاً وقت مساعد وفرصت کافی که برای تتبع و استقصاء و رجوع بمآخذوتحری وثائق و غور در دقائق این کار را درخورست برای بنده میسر و مقدور نیست ولی علاوه بر ضرورت امتثال امر و تشویق و تشجیع دوستان عزیز، دو چیزدیگر بـرآنم واداشت که قدمی فراتر گذاشته و باندازهٔ وسع و اقتدار خویش در این موضوع کار کنم : یکی از آن دو امید بسیار ضعیف یك خدمت ناچیزیست نسبت بعالم علم و ادبیات فارسی ؛ و دومی در دست بودن قسمتی از مصنفات ناصر خسرو که عبارت از « سفر نامه » و « روشنائی نامه » و « سعادتنامه » و « زادالمسافرین » و یك مطالعهٔ سطحی « دیوان اشعار » مومی الیه که در این اواخر بیك وسیلهٔ مستحسنه نگارنـده را اتفاق افتاد زیراکه یقین است هیچ چیز مانند مؤلفات خودصاحب ترجمه هویّت و شرح زندگانی اورا نمیتواند معرفی کرده وبرای ما روشن نماید .

از تطویل بی لزوم و نقل بیفایدهٔ روایات بی‌اصل واساس که درشرح زندگانی ناصر خسرو وارد آمـده و تفصیل اختلافات نظری که در بعضی نقاط آن میانـهٔ فضلای فرنگی موجود ست حتی‌الامکان صرفنظر مینمایم و آنچه راکه اساتذهٔ مومی الیهم و از آنجمله استاد فاضل ادوارد برون دامت توفیقاته و استاد « اته » نوشته و استقصاء نموده و در واقع نیز جامعترین اثری از آنچه تا حال درخصوص ناصرخسرو نوشته شده است از خود بیادگار گذاشته و ایرانیان را رهین امتنان فرموده‌اند بمرتبهٔ

تالی میگذارم الا باستثناء که تدقیقات و تتبعات فاضلانهٔ ایشان را مستند قرارمیدهـم و گرنه درکلیه استناد این سطور بآثارخود صاحب‌ترجمه‌است که نقداً دردست‌میباشند واینست بیاری خدا شروع بمقصد مینمایم ومن‌الله‌التوفیق .

****

چنانکه مقدمتاً ذکر شد ناصر خسرو خودش در ابتدای سفر نامه اسم خود را ابومعین [الدین] [1] ناصربن خسرو القبادیانی المروزی مینویسد ، مشارالیه یکی از بزرگترین مفاخر ایرانیان و در عداد حکما و شعرای درجهٔ اول دورهٔ بعد از تسلط اعراب بایران میباشد . اندازهٔ تسلط و تبحر او را خصوصا در حکمت الهیات کتـاب موسوم به « زادالمسافرین » اوکه چاپش در مطبعهٔ « کاویانی » قریب باتمامست‌برای ما روشن ومدلل میدارد . پایهٔ بلندی‌که درشعردارد هیچیك ازشعرا وسخن سرایان سلف را حاصل نبوده، طرز و اسلوب بدیع و ممتاز اوکه اختصاص بخود اودارد بهیچ وجه تقلید بردار نیست و از اینروست که شاید میشودگفت دیوان اشعار ناصرخسرو مانند سایرین مخلوط نبوده و آن غیربدان داخل‌نشده‌است .

نسب ناصر خسرو ، اینکه مینویسند در هشتم پشت بامام علی‌بن موسی‌الرّضا علیه آلاف‌التحیة‌والثناء میرسد مدلل‌نیست واضافت «علوی » در حق اوکه‌مشهورست پایهٔ محکمی ندارد و خود او هیچوقت بشرافت حسب ونسب خویش نمیبالد سهلست بلکه خودش را مایهٔ شرف وافتخارخانوادهٔ خودمیشمارد‌چنانکه درجایی‌خطاب‌بیکی ازمعارضین خودکرده‌گوید :

گر تو بتبار فخرداری   من مفخر گوهر تبارم. [2]

هم گوید :

من شرف وفخر آل خویش وتبارم   گر دگری راشرف بآل وتبارست. [3]

و از کسی مثل ناصر خسرو که اینهمه اخلاص و ارادت نسبت بخانوادهٔ‌عصمت و طهارت دارد گمان نمیرود که خود منسوب بآن خـانواده بوده و بعد خودرا مفخر

۱ــ درچاپ حاضر: حمیدالدین. ۲ــ دیوان ص ۲۰۸ چاپ طهران ظاهراً سنهٔ ۱۱۳۴ (صحیح ۱۳۱۲) (و ص ۲۸۷ چاپ مجدد تهران سال ۱۳۰۴-۱۳۰۷) . ۳ــ دیوان چاپ طهران ص ۳۶ (وچاپ مجدد ص ۵).

آن توصیف کند و بلکه او خود را « بنده‌ای از بندگان خاندان رسول خدا » میخواند[1] و بدوستی و تبعیت خود بآل پیغمبر افتخار میکند ولی بهیچوجه خودرا ادنی نسبتی بآنها نمیدهد. و علاوه بر این ناصر خسرو در اشعار خویش از آنجائیکه دشمنان و معارضین زیاد داشته است اغلب بعلم و فضل حتی مصنفات خود می بالد و از آن جمله گوید:

ز تصنیفات من زاد المسافر — که معقولات را اصلست وقانون
اگر بر خاك افلاطون بخوانند — ثنا خواند مرا خاك فلاطون[2].

ناصر خسرو بنا بقول خود او که در ابتدای « سفرنامه » بدان اشارت میکند از قبادیان می‌باشد که قصبه‌ایست در حوالی مرو شاهجان[3] از توابع خراسان ولی با وجود این نمیشود حکم کرد که مسقط‌الرأس او مطلقاً قبادیان بوده است زیرا که سند قطعی در این باب در دست نداریم و در تصانیف او هم راجع باین مسئله صراحتی نیست، بعضی از علمای فرنگ و از آن جمله استاد « اته » بر آنند که ناصرخسرو از بلخ بوده است[4] و مبنای این عقیده گویا بر آن باشد که مومی الیه در بلخ سکنی داشته است، لیکن این بنده نتوانستم تصمیم قطعی در این باب بگیرم، بهرصورت خراسانی بودن او گویا محل تردید نباشد و بدین معنی در آثار و اشعار او صراحة و کنایة بسیارست از آن جمله در یك قصیدهٔ غرّائی که مطلعش:

گشتن این گنبد نیلوفری — گر نه همی خواهد گشت اسپری

است، گوید:

گرچه مرا اصل خراسانیست — از پس پیری و مهی و سری
دوستی عترت و خانهٔ رسول — کرد مرا یمگی و مازندری.

و نیز شکی نیست در اینکه نشو و نمای او در خراسان بوده و دورهٔ جوانی و تحصیل خود را در آنجا گذرانده و پس از مراجعت از سفر مکه مجبور بجلای وطن و ترك دار و دیار خود گشته است، خصوصا هنگام انزوای خود در « یمگان » همیشه در

1 – رجوع کنید بزاد المسافرین ص ۲۲۸ چاپ کاویانی. 2 – دیوان چاپ طهران ص ۳۳۷ (و چاپ مجدد تهران ص ۳۳۰).
3 – اصل شاهجهان. (م.د.).
4 – اساس فقه اللغهٔ ایرانی ص ۲۷۸، Grundriss der Iranischer Philologie S. 278

مفارقت خراسان بیقرار بوده و درین معنی شعرهای مؤثر و غمناك سروده است که حاکی از شدت آرزو و اشتیاق او نسبت بخراسان میباشد از آنجمله است:

که پرسد زین غریب خوار محزون — خراسان را که بی من حال تو چون
مرا باری[1] دگرگونست احوال — اگر تو نیستی بی من دگرگون[2].

همچنین:

بگذر ای باد دل افروز خراسانی — بریکی مانده بیمگان دره زندانی
اندرین تنگی بیراحت بنشسته — خالی از نعمت و از ضیعت[3] دهقانی[4].

و نیز:

سلام کن ز من ای باد مر خراسانرا — مر اهل فضل و هنر را نه عام و نادانرا[5].

مجملا ناصرخسرو درسال سیصد و نود و چهار (۳۹۴) تولد یافته چنانکه گوید:

بگذشت زهجرت پس سیصد نود وچار — بگذاشت مرا مادر بر مرکز اغبر[6]

و این تاریخ مطابقت تام دارد با تاریخ مسافرت او بطرف مکه درششم جمادی الآخرهٔ سال چهارصد و سی و هفت (۴۳۷) چنانکه درجای دیگر از دیوان در قصیدهٔ مطولی که با مطلع:

« ای خوانده بسی علم و جهان گشته سراسر »

شروع کرده و با بیت فوق الذکر از تولد خود گرفته و با تفصیلی طی مدارج سن تا رسیدن بحدّ کمال و میل درك حقایق که باعث مسافرت او شده و کیفیت پیدا کردن مرشد و مراد خویش که بدون ذکر صریح نام او مثل سایر معانی قصیدهٔ مذکور اغلب برمز و کنایه میگذرد، اشاره بخوابی که مبدأ انتباه او بوده و کسی او را در عالم رؤیا وادار بترك خوردن شراب و جستجوی حقیقت و مسافرت مکه نموده است[7] کرده و می گوید:

1 – شاید: بی تو (؟) (حاشیهٔ ب) (نسخه بدل چاپ مجدد تهران نیز بی تو است. م.د.).
2 – دیوان ص ۲۳۶ چاپ طهران (ص ۳۲۸ چاپ مجدد).
3 – (درمتن صنعت چاپ‌شده‌است اصلاح شد. م. د.).
4 – دیوان ص ۳۰۹ (ص ۴۲۹ چاپ مجدد).
5 – دیوان ص چاپ طهران (ص ۸ چاپ مجدد تهران). 6 – دیوان ص ۱۳۴ (ص ۱۷۲ چاپ مجدد تهران).
7 – رجوع کنید بسفر نامه ص ۳ چاپ کاویانی (ص ۱ و ۲ چاپ حاضر).

پیموده شد از گنبد بر من چهل و دو

جویای خرد گشت مرا نفس سخنور[1]

و اینکه در سفر نامه در این موقع می گوید : « با خود گفتم که از خواب دوشین بیدار شدم باید که ازخواب چهل ساله نیز بیدار گردم » ظاهراً با عدد چهل خواسته است عدد کاملی بیان کند، چنانکه معمول و متداولست کـه دراین گونه موارد اغلب آحاد را انداخته و بذکر عشرات واعداد کامل اکتفا میکنند.

کیفیت تحصیل ناصرخسرو واینکه کجا و پیش که بوده است از تصانیف اودرست استنباط نمیشود ولی از مطالعهٔ « زاد المسافرین » معلوم میگردد که توغّل زیاد بـا فلسفه داشتند و اغلب کتب فلاسفهٔ یونانی را مثل سقراط و افلاطون وارسطاطالیس و فلس و غیرهم با دقت تتبع نموده[2] و خود « زاد المسافرین » که تقریبـا شاهکار ست میرساند که ید طولائی درفلسفه داشته وخود ازبزرگان فلاسفهٔ آن عصر بشمار میرفته و حکیم نامیده میشده است ولی در اینکه صحبت ابوعلی سینا[3] را دریافته است درست محقق نیست . همچنین در علوم هندسه و فلکیات بطوریکه خواه از « سفر نامه » و خواه از « زادالمسافرین » مستفاد میشود تبحّری بسزا داشته است، ولی در این دو موضوع اخیر کتابی از مومی الیه بنظر این بیمقدار تا بحال نرسیده است .

ناصر خسرو قبل از مسافرت مکه درعهد امارت ابوسلیمان جغربیك[4] داودبن میکائیل بخراسان مدتی بکارهای دیوانی مشغول بوده ومیان اقران شهرتی بسزا داشته است[5] وبعضی اشعاراومیرساند که خیلی هم صاحب عزّت واحترام بوده وبااسباب تجمل زندگانی کرده، چنانکه گوید:

یکچند پیشگاه همیدیدی — در مجلس ملوك و سلاطینم

آزرده این و آن بحذر از من — گویی که از نژادهٔ تنیّنم[6]

آهو خجل ز مرکب رهوارم — طاوس زشت پیش نمد زینم[7]

۱ – دیوان ص ۱۳۴ چاپ طهران (ص ۱۷۳ چاپ مجدد).
۲ – رجوع کنید به زادالمسافرین چاپ کاویانی ص ۲۵۴ و ۲۵۸ و ۳۱۸ .
۳ – ابوعلی حسین بن عبدالله[بن سینا] متولد ۳۷۰ ومتوفی ۴۲۸ هجری .
۴ – برادر طغرل بیك معروف مؤسس سلطنت سلاجقه در ایران .
۵ – سفر نامه چاپ کاویانی ص ۲ (ص ۱ چاپ حاضر) .
۶ – (اصل تنبینم . اصلاح شد. م.د.) . ۸ – دیوان چاپ طهران ص ۱۹۱ (وص ۲۷۰ چاپ مجدد)

و نیز :

بسی دیدم اعزاز و اجلالها — زخواجهٔ جلیل و ز میراجل[1]

همچنین :

همان ناصرم من که خالی نبود — زمن مجلس میروصدر ووزیر.

و همچنین :

عزّ و ناز و ایمنی دنیا بسی دیـدم کنون

رنج و بیم وسختی اندر دین ببینم یك[2] ندب[3] .

تا در سال چهار صد و سی وهفت (۴۳۷) چنانکه خود می نویسد در جوزجانان خوابی دیده است که کسی او رااز خوردن شراب که بدان مداومت داشته است منع کرده و بطلب چیزی کـه خرد و هوش را بیفزاید وادار و او را بسفر مکه تشویق نموده است ، در اثر این خواب انتباهی بروی عارض شده و بترك شراب گفته و روزپنجشنبه ششم جمادی الآخرهٔ سال ۴۳۷ نیمهٔ دی ماه چهار صد وده یزدجردی[4] عزم مسافرت کرده و نخست بمرو شده وازشغل دیوانی که درعهده داشته است استعفاء نموده و بجز اندکی ضروری از تمام دار و ندار خود دست برداشته و بیست و سوم شعبان سال مذکور از مرو حرکت نموده و در یازدهم شوّال وارد نیشابورشده است، بعد از بیست روز اقامت درآنجا دوم ذی القعده باتفاق خواجه موفق[5] بیرون آمده و بشرحی که در سفر نامه مذکورست براه سمنان و ری و قزوین بآذربایجان رفته ودر

۱ – دیوان چاپ طهران ص ۱۷۷ (چاپ مجدد ص ۲۵۰)
۲ – اصل بدب (م.د).
۳ – دیوان چاپ طهران ص ۲۶ (ص ۳۶ چاپ مجدد) .
۴ – رجوع کنید سفر نامه چاپ کاویانی ص ۳ (چاپ حاضر ص ۲) . ولی این تاریخ یعنی چهار صد و ده یزدجردی ظاهراً غلطست زیرا که آنرا مطابقه میدهد با هشتم جمادی الآخرة ۴۳۷ هجری در صورتیکه در صفحهٔ ۵ از سفرنامه (چاپ حاضر ص ۴) پنجم محـرم سال ۴۳۸ را مطابقه میدهد با دهم مرداد ماه چهارصد و پانزده یزدجردی و در همین سال کـه به جبیل رسیده (ص ۱۹) (ص ۱۵ چاپ حاضر) . باز می گوید که پنجم اسفندارمذ ماه قدم سال بر چهارصد و پانزده از تاریخ عجم بود ، پس تاریخ چهارصد و ده در صفحهٔ ۳ (ص ۲ چاپ حاضر) لابد غلطست و باید چهارصد و چهارده باشد . (ما درچاپ حاضر چهارصد و چهارده را در مورد اول انتخاب کردیم واین انتخاب مبتنی برتطبیق سالهای یزدجردی وهجری استم.د.) .
۵ – امام موفق نیشابوری ، بنا بر معروف معلم عمرخیام بوده است .

تبریز قطران شاعر را دیده است، پس از آنجا براه مرند و خوی بشهر وان و ازوان براه اخلاط و بطلیس و میافارقین و آمد وحرّان وسروج بشامات شده ودرموقعیکه هنوز ابوالعلاء معرّی[1] زنده بوده است بمعرّةالنعمان رسیده و اگرچه شرحی از وی تعریف و تمجید میکند ولی ظاهراً با اوملاقی نشده است، از معرّةالنعمان براه طرابلس و صیدا بفلسطین رفته و در پنجم ماه رمضان ۴۳۸ وارد بیت المقدس شده و بعد از دو ماه و اندی اقامت در آنجا نیمهٔ ذی‌القعده حرکت نموده و بمکه رفته و پس ازادای حج دوباره بقدس برگشته و در پنجم محرم ۴۳۹ وارد آنجا شده است. مدتی بعد خواسته است براه دریا بمصر و از آنجا باز بمکه برود ولی بواسطهٔ باد معکوس مجبور شده است که براه خشکی به طینه و از آنجا باکشتی بتونس و از تونس بمصر برود.

شکوه و عظمت مصر و دبدبه واحتشام خلیفهٔ فاطمی المستنصر بالله[2] و انتظام لشکر و امنیت کشور او را بکلی مجلوب ساخته و بتقریبی مجلس خلیفه‌را که بجهت عید فطر آراسته بوده‌اند دیده، ولی خیلی جالب دقتست که در تمام سفرنامه خواه در ضمن شرح مشبعی راجع بتعریف و توصیف از مصر و تفصیل ادارهٔ فاطمیّون که باتمام تفرّعاتش می‌انگارد و خواه درجاهای دیگر این کتاب باستثنای یك موقع آنهم بطور غیر مستقیم[3] از خلیفه المستنصر بالله که در «زاد المسافرین» او را «خداوند زمان خود»[4] نامیده ویك قسمت عمدهٔ اشعارخودش راباسم اوساخته است ابداً اسمی نمیبرد وباوجود این محققست که هم در مصر طریقهٔ فاطمیون را که مذهب شیعهٔ اسمعیلیه باشد اختیار کرده و امر بدعوت بطریقهٔ مذکوررا درایران بعهده گرفته است.

غرّهٔ ذی‌القعدهٔ سال چهار صد و سی و نه (۴۳۹) مرتبهٔ دوم بعزم زیارت مکه براه مدینه از مصر حرکت نموده و بعد از زیارت مدینه در ششم ذی الحجه بمکه رسیده و بمناسبت قحطی که آن‌سال در مکه بوده است چندان توقف نکرده و بلافاصله

۱ ـ ابوالعلاء احمد بن عبدالله المعری (۳۶۳-۴۴۹ هجری).
۲ ـ ابو تمیم معدبن علی، مدت خلافتش از سال ۴۲۸ تا ۴۸۷ است.
۳ ـ سفرنامه چاپ کاویانی ص ۱۴۰ (ص۱۲۶ چاپ حاضر).
۴ ـ رجوع کنید بزادالمسافرین چاپ کاویانی ص ۴

پس از ادای حج راه مصر را پیش گرفته و بعد از دو ماه ونیم تمام یعنی هفتاد و پنج روزه بمصر رسیده است. در سال (۴۴۰) که خلیفهٔ مصر بازبواسطهٔ قحطی درحجاز رفتن حجاج را مناسب ندیده است، باز او بهمراهی قاضی عبدالله که ازطرف خلیفهٔ فاطمی حامل پوشش حرم بوده است مرتبهٔ سوم بمکه رفته وپس از موسم حج باز بمصر برگشته و سال چهارصد وچهل ویك را بحج نرفته یعنی آخرین مرتبه‌در۱۴ ذی‌الحجهٔ آن سال (۴۴۱) مصر را وداع گفته و در سلخ جمادی‌الآخرهٔ سال دیگر مرتبهٔ چهارم بمکه وارد شده و قریب شش‌ماه در حرم مجاور بوده تا اینکه پس از آخرین مرتبه ادای حج در نوزدهم ذی‌الحجهٔ سال چهار صد و چهل و دو (۴۴۲) بطائف رفته و ازآنجا براه تهامه و یمن بلحساء شده و ترتیبات قرامطه را که هنوز در تحت ادارهٔ اخلاف ابوسعید قرمطی[1] بروی کار بوده است مشاهده کرده و پس ازکمی توقف از آنجا حرکت کرده و در بیستم شعبان سال چهار صد و چهل و سه (۴۴۳) وارد بصره شده و قریب دو ماه یعنی تا نیمهٔ شوال سال مذکور در همانجا اقامت‌نموده‌بعد با کشتی به مهروبان و از آنجا به ارجان رفته و اول محرّم سال چهار صد و چهل و چهار (۴۴۴) از آنجا حرکت کرده، هشتم‌صفر باصفهان رسیده و بیست روز هم در آنجا مانده بعد براه نائین و تون و قائن و سرخس در بیست و ششم جمادی‌الآخرة با برادرش ابوسعید وارد بلخ و برادردیگرش ابوالفتح عبدالجلیل راملاقی شده‌است.

ناصرخسرو در این سفر گرفتار متاعب و مصائب فوق‌العاده شده وسختی‌بسیار کشیده و درآن بیابانهای بی آب و علف میان اعراب بادیه نشین همیشه در مخاطره و بیم بوده و از خوردن سوسمار ببار درختان که شبیه دانهٔ ماش بوده است پناه برده و در موقعی فلج نام در وسط بیابانی که از هر طرف دویست فرسنگ دوراز آبادانی بوده است چهار ماه لنگ نموده و این مدت را بخوردن خرما زیسته و راهها پیموده که مردم آنجاها سالی یکمرتبه روی آب نمیدیده‌اند، خلاصه بوضع بسیارغریبی ببصره رسیده چنانکه خود مینویسد: «چون بآنجا رسیدیم‌از برهنگی وعاجزی بدیوانگان مانده‌بودیم و سه ماه بود که موی سر باز نکرده بودیم و خواستم که در گرمابه روم

۱ ـ اسمش حسن بن بهرام جنابی از اهل موقعیست موسوم به جناب درساحل بحرعمان ـ درسال ۳۰۱ بدست یکنفر از غلامان خود کشته شد.

باشد که گرم شوم که هوا سرد بود و جامه نبودمن و برادرم هریك بلنگی کهنه پوشیده بودیم و پلاس پاره‌ای در پشت بسته از سرما ، گفتم اکنون ما را که در حمام گذارد؛ خرجینکی بود که کتاب در آن می‌نهادم بفروختم و از بهای آن درمکی چند سیاه در کاغذی کردم که بگرمابه‌بان دهم تا باشد که ما را دمکی زیادت‌تر در گرمابه بگذارد که شوخ از خود باز کنیم ، چون آن درمکها پیش او نهادم درنگریست پنداشت که ما دیوانه‌ایم گفت بروید که هم اکنون مردم از گرمابه بیرون می‌آیند و نگذاشت که بگرمابه بدر رویم ، از آنجا با خجالت بیرون آمدیم و بشتاب برفتیم کودکان بر در گرمابه بازی میکردند پنداشتند که ما دیوانگانیم، در پی ما افتادند و سنگ میانداختند و بانگ میکردند ما بگوشه‌ای بازشدیم و بتعجب بر کار دنیا مینگرستم[1]».

ظاهراً رنج و مشقت این مسافرت که هفت سال تمام طول داشته‌است اثر بسیار غریبی در مزاج ناصر خسرو کرده و اینست که این مرتبه او را در وطن خود بکلی جور دیگر می‌یابیم یعنی مثل اینکه ازتمام دنیا قطع علاقه نموده و خویشتن را بکلی وقف مجادلات مذهبی کرده و یك داعی و مبلّغ آتشین خلفای فاطمی مصر شده است ولی مشارالیه در تصانیف خودش تا آنجاکه بنظر این بی‌مقدار رسیده بهیچوجه اسمی ازاسمعیلیه نبرده بلکه همیشه خودرا «فاطمی» و «حجت مستنصری» یا «حجت خراسان» یا اینکه تنها «حجت» مینامد و گوید :

فاطمیم فاطمیم فاطمی　　　تاتو بمیری ز غم ای ظاهری[2]

. . . .

مرعقلا را بخراسان منم　　　بر سفها حجت مستنصری[3].

همچنین :

ای حجت زمین خراسان، تو　　　هرچندقهر کردهٔ غوغایی[4]

هم گوید :

۱ – سفرنامه چاپ کاویانی ص ۱۲۹ (ص ۱۱۴و۱۱۵ چاپ حاضر) .
۲ – اصل : طاهری . (م . د.) . ۳ – دیوان ص ۲۹۳ چاپ طهران . (ص ۴۱۲ و ۴۱۳ چاپ مجدد). ۳ – دیوان چاپ طهران ص۲۸۳ . (ص۴۰۲ چاپ مجدد).

ای حجت علم وحکمت‌لقمان　　　بگزار[1] بلفظ خوب حسّانی[2]

نیز گوید :

وانکه می‌گوید که حجت گر حکیمستی چرا
در درهٔ یمگان نشسته مفلس و تنهاستی
نیست آگه زانکه گر من فتنهٔ دنیی بدم
پشت من چون پشت او پیش شهان دوتاستی[3].

و از این قبیل اشعار او زیاد است .

بهر صورت پس از مراجعت ناصر خسرو بوطن خودش عقیدهٔ جدید او که با یك حرارت فوق‌العاده شروع بترویج و انتشار آن کرد اصلا برخلاف میل و مصلحت امرای خراسان و برضد عقاید طایفهٔ علمای اهل سنت بود، و بدین جهت در انظار خوش ننمود و امرای خراسان که متابع ظاهری خلفای بغداد بودند و خود را هنوز مولی امیرالمؤمنین مینامیدند از پیشرفت نفوذ و رواج امر فاطمیون مصر که همان اوقات در حوالی عمان و بصره و سواد کم کم بالا میگرفت خیلی اندیشه داشتند و همین سبب شد که ناصر خسرو بعد از مدّت بسیار کمی مجبور بترك دارو دیار خود گردید یعنی تبعیدش کردند[4] وشاید تبعید او بامر واشارهٔ خلیفهٔ بغداد بوده‌است چنانکه دریکی ازشعرهایش اشاره بدان کرده و گوید:

ای خداوند این کبود خراس　　　برتو از بنده صد هزار سپاس

. . . .

داد من بیگمان بحق بدهی　　　روز حشر از نبیرهٔ عباس
وزگروهی که‌با رسول‌وکتاب　　　فتنه‌گشتند بر یکی فرناس[5].

وآنچه معلوم میشود و تا حال هم هیچیك از فضلای فرنگی متعرّض آن نشده اند اینست که ناصر خسرو بعد از سفر مکه و مهاجرت از خراسان مدّتی در مازندران

۱ – اصل: بگذار. ۲ – دیوان چاپ‌طهران ص ۲۹۶ (ص۴۱۵ چاپ مجدد). ۳ – دیوان چاپ طهران ص ۳۲۱ (ص ۴۴۱ چاپ مجدد) . ۴ – رجوع کنید بزادالمسافرین چاپ کاویانی ص۴۰۲ .
۵ – دیوان چاپ طهران ص ۱۴۶ (ص۲۰۶ چاپ مجدد) .

متواری یا مقیم اجباری بوده است چنانکه در دو جای دیوان خود باین اشاره کرده و گوید :

برگیر دل ز بلخ و بنه تن زبهر دین　　چون من غریب و زار بمازندران درون.[1]

همچنین :

دوستی عترت و خانهٔ رسول　　کرد مرا یمگی و مازندری.[2]

و بقول بی‌سند شمس‌الدین سامی مؤلف قاموس‌الاعلام ترکی اقامتگاه او در قریهٔ رستمدار گیلان بوده است و از آنجاییکه محققاً آخرین مسکن او یمگان است لهذا باید گفت اقامت او در مازندران بهر صورت قبل از اقامت در یمگان بوده و طولی هم نداشته است ولی در یمگان بهمه حال بیش از پانزده سال اقامت داشته و این صریحست چنانکه خود گوید :

پانزده سال برآمد که بیمگانم　　چون و از بهرچه، زیرا که بزندانم.[3]

و این شعر آخرین تاریخیست از زندگی او که از اشعارش بدست میآید یعنی وقتیکه این شعر را گفته اقلا بیش از شصت و پنجسال داشته است چه وقتی که او از سفر مکه بایران برگشت محققاً چهل و نه یا پنجاه ساله بوده و این در صورتیست که اقامت مختصر او را در وطن خود و در مازندران اصلا داخل حساب نکرده و تصور کنیم که بلافاصله به یمگان رفته باشد ولی آنچه در اشعار خویش صراحتاً اشاره بسن خود میکند هیچوقت بالاتر از شصت و دو نمیرود و گوید :

شصت و دو سالست که کوبد همی　　روز و شبان در فلکی هاونم.[4]

هم گوید :

گر برآیم ز بن چاه چه باکست که من

شصت و دو سال برآمد که درین ژرف گوم.[5]

و آنچه شصت سالگی خود را که شاید اغلب بازعدد کامل یا بنا بضرورت شعر آورده است، در اشعار او بیشتر از پانزده جاست.

---

۱ – دیوان چاپ طهران ص ۱٦٤ (ظاهراً از قصیدهٔ ص ۳٦۳ - ۳٦٤ چاپ مجدد و قافیهٔ شعر «دوان» است). ۲– دیوان چاپ طهران ص ۲۰۲ (ص ۳۱٤ چاپ مجدد) . ۳ – دیوان چاپ طهران ص ۲۰۲ (ص ۲۸۱ چاپ مجدد). ٤ – دیوان ص ۲۰۲ (ص ۲۸۱ چاپ مجدد) .٥– دیوان ص ۲۰۹ (ص ۲۸۷ چاپ مجدد) .

در تاریخ وفات ناصر خسرو اختلاف خیلی زیاد است و بنا برمعروف او یکصد و چهل سال زندگی کرده که بی‌شبهه از قبیل همان افسانه‌هاست، و کوتاهترین مدتی که برای زندگی او نوشته‌اند آن تقویم التواریخ است که وفات او را در چهارصد و هشتاد و یك مینویسد و ازین قرار ناصرخسرو هشتاد و هفت سال عمر داشته است ولی آنچه ذهن نگارنده را میزند اینست که ناصر خسرو تا شصت و دو سالگی خود که قریب پانزده مرتبه سن و سال خود را در اشعار خود ذکر میکند چطور میشود که تا هشتاد و هفت سالگی خود یعنی بیست و پنجسال تمام بهیچوجه دومرتبه ذکری از آن نکرده باشد الا اینکه باید تصور کنیم که بعد از شصت و دو یا اقلا شصت و پنجسالگی اصلا شعری نساخته و یا اینکه قسمت عمده‌ای از دیوان اشعار او ازمیان رفته و بکلی مفقود شده باشد .

ناصر خسرو دورهٔ اخیر زندگانی خود را کاملا وقف مجادلات مذهبی نموده و ایام انزوای او در یمگان فعالترین دورهٔ زندگانی او میباشد ، مشارالیه یك قسمت عمدهٔ تصنیفات خود را در آن گوشهٔ تنهایی بوجود آورده ، زادالمسافرین که ازحیث حجم بزرگترین آثار اوست در تاریخ چهار صد و پنجاه سه[1] نوشته شده و مثنوی روشنایی نامه نیز محصول همان دورهٔ انزوا میباشد و خود درهمین مثنوی باین معنی اشاره کرده و گوید :

ز حجت این سخن را یادمیدار　　که در یمگان نشسته پادشه وار[2]

همچنین قسمت غالب اشعار او بنظر می‌آید که در یمگان ولامحاله بعد از چهل و دو سالگی برشتهٔ نظم کشیده شده، باین معنی که قبل از این تاریخ یعنی حصول انتباه در وی و مسافرت مکه با وجود اینکه تا آنوقت پیوسته شراب میخورده است باز مثل اغلب شعرای فارسی زبان قدیم وجدید اشعار جوانی در موضوع عشق و شراب و امثال آن که دلیل باشد باینکه آن را قبل از چهل و دو سالگی ساخته است در دیوان او دیده نمیشود .

از مصنفات ناصرخسرو آنها که تاکنون معلوم و محقق میباشند عبارتند از کتاب:

---

۱ – زادالمسافرین چاپ کاویانی ص ۲۸۰ .

۲ – روشنائی نامه چاپ کاویانی ص ۱٥ .

« سفرنامه » و « روشنائی نامه » و « سعادت نامه » و « زادالمسافرین » و « دیـوان اشعار »[۱] و « وجه دین »[۲] و « بستان‌العقول »[۳] و« خوان‌اخوان »[٤] و «دلیل‌المتحرین» و جز اینها . صاحبـان تذاکر چندین کتابهای دیگر بمشارالیه نسبت میدهند که تا حال معروف نمیباشند از آنجمله است رسالهٔ «اکسیراعظم» در منطق، و بقول آتشکده در فلسفه ، رسالهٔ «قانون‌اعظم» در سحر و علوم فوق‌الطبیعة ، رسالهٔ « المستوفی »در فقه ، رساله « در علم یونان » رسالهٔ موسوم به « دستور اعظم » رسالهٔ موسوم به « کنزالحقایق » و یك تفسیر قرآن از نقطهٔ نظر ملاحدهٔ باطنیه . و آنچه از بعضی اشعار او مستفاد میشود ناصرخسرو بعربی نیز انشاد شعر مینموده است چنانکه گوید:

اشعار بپارسی و تازی   برخوان و بدار یادگارم[۵].

ولی شعر عربی از مشارالیه تا حال معروف نیست و یا اینکه بنظر این بنده نرسیده .

از تصنیفات ناصرخسرو آنچه تا حال بچاپ رسیده ازین قرارست :

یکی سفرنامه که اولا در پاریس سال ۱۲۹۸ (۱۸۸۱ میلادی) بواسطهٔ ماسوف

۱ – قدیمترین نسخهٔ اشعار ناصر خسرو در کتابخانهٔ ایندیا اوفیس و تاریخ استنساخش ۷۱۲ است ولی افسوس که این نسخه ناقص و بعضی ورقهای آن افتاده است.

۲ – این کتاب که استاد « اته » آن را با یك کتابی دیگر ناصر خسرو موسوم به – « دلیل المتحیرین » مفقود الاثر میشمارد اخیراً بواسطهٔ یك نفر از مستشرقین روس در ناحیهٔ « شمگان » از بخارای کهنه با یك عدهٔ دیگر از کتب اسماعیلیه بدست‌آمده و بکتابخانهٔ موزه خانهٔ شهر پترسبورگ داده شده است . کتاب مذکور دارای پنجاه و یك گفتار است که بعضی از آنها ذیلا نگاشته میشود . « . . . اندر اثبات حجت خدای تعالی » ، « . . . اندر پیدا کردن خداوند حق از جملهٔ دعوی کنندگان » ، « . . . اندر اثبات قرآن و تأویل آن » ، « ... اندر تاویل اعوذ بالله من‌الشیطان‌الرجیم » ، « . . . اندر تأویل بانگ نماز که جفتگان جفتگان است» « . . . اندر اختلاف رکعات نماز که در میان امت است » ، « اندر تأویل عیدگوسپندکشان و نماز آن» ، « . . . اندر زکوة زر و سیم و تأویل آن » ، «اندرواجب روزه داشتن و تأویل آن...» «... اندرحدزدن و رجم وواجب آن بر زانی و تأویل آن»، «اندر گشتن خطاودیت برعاقل و عاقله و تأویل آن» « اندرآمدن دجال و فتنهٔ آن و تأویل آن»، «... اندربیان لاحول ولاقوة الا بالله العظیم » .

۳ – خود مصنف در « زادالمسافرین » (چاپ کاویانی ص ۳۳۹) بتقریبی صحبت از این کتاب میکند ولی خود کتاب گویا مفقودالاثرست .

٤– یك نسخه ازاین کتاب که ظاهراً منحصر بفرد میباشد دراستانبول کتابخانهٔ «ایاصوفیه» بعلامت ۱۷۷۸ موجودست و درسال ۸۶۲ استنساخ شده .

۵ – دیوان ص ۳۰۸ (چاپ مجدد ص۲۸۷).

علیه شفر[۱] مدیر سابق مدرسهٔ السنهٔ شرقیه و ثانیاً در طهران ۱۳۱٤[۲] ، و دیگری دیوان اشعار او که اولا در تبریز سال ۱۲۸۰ و ثانیا در طهران درهمان سال ۱۳۱٤[۲] بانضمام سفر نامهٔ او ، و سومی دو مثنوی « روشنایی نامه » و « سعادتنامه » بواسطهٔ استاد « اته » آلمانی[۳] سال ۱۲۹۶ (۱۸۷۹ میلادی) در « مجلهٔ انجمن مستشرقین آلمانی »[٤] در شهر « لایپزیگ » و جز این چهار کتاب مابقی آثار مشارالیه متأسفانه هنوز چاپ نشده و هر یك در گوشه‌ایست خارج ازدسترس عامه مگر «زادالمسافرین» او که بهمت مردانه و خستگی ناپذیر استاد فاضل برون انگلیسی و تصحیح آقای پروفسور محمد بذل‌الرحمن هندی در چاپخانهٔ کاویانی درتحت طبعست و تا آخرهمین سال میلادی رونق‌افزای عالم‌مطبوعات فارسی میگردد[۵].

اما سفرنـامه ، آنکه چاپ طهران است گرچه با بودن چاپ سنگی تا یك اندازه هم بد چاپ نشده است ولی چون از روی نسخهٔ چاپ‌پاریس بطبع‌رسیده‌است از حیث صحت و سقم بعینه باآن مطابق است، وآنکه چاپ پاریس است هر چندکه بتوسط « شفر » ،ناشر آن، ازروی دونسخهٔ خطی‌موجوده‌در کتابخانهٔ‌ملی‌پاریس نوشته شده است ولی یکی بواسطهٔ مغلوط بودن اصل نسخ خطی و دیگر بواسطهٔ‌عدم تعمق کافی و گاهی تصرفات علی‌العمیاکه ناشی از عدم اطلاع کافی ناشر بزبان فارسی است خالی از اغلاط و اشتباهات و تصحیفات وتحریفات نیست، معذلك نسخهٔ این هر دو نیز بغایت کمیابست، تا اینکه چندی‌قبل یکی ازفضلای ایرانی که‌چندی پیش‌درپاریس اقامت داشت نسخهٔ چاپ « شفر » را با یکی از دو نسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس که‌اصح نسختین است (و احیاناً با هر دونسخه) با دقت تمام مقابله‌کرده، وهرچند بواسطهٔ ضیق مجال فرصت تصحیح اغلاط اصل نسخ خطی بخصوص اسماء اعلام که مستلزم صرف اوقات و تتبعات عمیق در سایر کتب و مظان آن بود نداشت ، ولی تصحیفات و تحریفاتی راکه در متن چاپی بعمل‌آمده بود حتی‌المقدور از آن دور نموده وپس از

۱ – Schefer ۲ – کذا و ظاهراً : ۱۳۱۲ . ۳ – Hermann Ette

٤ – Zeitschrift der Dutschen Morgenländischen Gesellschaft.

۵ – (البته این تحقیق واظهاراطلاع مربوط بسال تحریر این مقدمه است وگرنه ازآن پس تاکنون بسیاری ازآثارحکیم ناصرخسرو بچاپ رسیده است . م.د.)

تأسیس مطبعهٔ کاویانی فاضل مشارالیه نسخهٔ مقابله کردهٔ خود را برحسب خواهش مؤسسین مطبعهٔ مذکوره بایشان تقدیم نمود واینك بحمدالله کتاب مذکور که بمراتب از چاپ پاریس صحیحترست بحلیهٔ طبع آراسته شد ، و بعلاوه اصل متن دو فهرست یکی فهرست اسماءالرجال و یکی فهرست اسماءالامکنه نیز بدان اضافه‌شد تا برای فضلا وعلماء بحث و کاوش در آن آسان‌تر بعمل آید .

سفرنامه بطور ساده وبی آلایشی نوشته شده و ازنقطهٔ نظر ادبی موقع خیلی ممتاز و بلندی را دارد و با وجود اینکه خود در عداد اولین کتابهاییست که پس از استیلای عرب بایران در زبان فارسی نوشته شده و با وصف مغایرت لهجهٔ آن زمان یعنی درست نهصد سال پیش ، با لهجهٔ امروزی فارسی از حیث ترکیب الفاظ و تلفیق عبارات و نسج جمل، طرز نگارش آن بقدری دلچسب و شیرینست که ما ها یعنی خوانندگان این دوره را از مطالعهٔ آن اصلا غرابتی احساس نمیشود وبارزترین صفتی که سفرنامه و بالجمله سایر آثار ناصر خسرو را امتیاز مخصوص داده و آنها را از مصنفات دیگر نویسندگان آن عهد جدا میکند اینست که مشارالیه الفاظ عربی را بقدری کم در نوشته‌های خود بکاربرده است که حتی نویسندگان دورهٔ حاضر را نیز شاید کمتر میسر تواند شد .

ولی همانطوریکه مصحح فاضل در موقع خود بحواشی متعرض شده‌اند از دو جای سفرنامه‌چنین استنباط‌میشود که شاید این سفرنامه که دردست داریم اصلش مفصل تربوده وبعدها کسی آنرا مختصر کرده‌است. یکی‌ازاین دوموقع (ص ٤ [چاپ برلین ص۲ چاپ‌حاضر])عبارتیست‌ازدیباچهٔ بایسنقری‌شاهنامه که‌عیناًازسفرنامهٔ ناصرخسرو نقل کرده‌ومیگوید: «حکیم ناصرخسرودرسفرنامه‌آورده است که‌درتاریخ‌چهارصد وسی‌و هشت[1] از هجری براه طوس رسیدم رباطی بزرگ نوساخته بودند. پرسیدم‌که این رباط که ساخته‌است؟ گفتند این‌رباط از وجه صلهٔ فردوسی است‌که سلطان محمود از برای او فرستاده وچون خبر او پرسیدم گفتند او وفات یافته و وارث او قبول نکرد

۱ــ این تاریخ با متن حاضر مطابقت ندارد یعنی نظر بمتن حاضر ناصرخسرو سال‌چهارصد وسی‌هفت درآن حوالی بوده‌است نه‌چهارصد وسی‌وهشت.

و عرضه‌داشت بسلطان کردند سلطان‌فرمود که‌همانجاعمارت کنیدواین‌رباط‌خاصه‌ازوجه اوست» . واین تفصیل ازمتن‌حاضر سفرنامه طی‌شده‌است؛و موقع‌دوم‌عبارتیست‌در متن صفحهٔ ۱۰ [چاپ برلین‌ص۸ چاپ‌حاضر] که‌میگوید: «هرچندصاحب کتاب‌شرحی‌هرچه تمامترنوشته و گفته. . . الخ» ولی فعلانسخه‌های‌معدودی که‌ازسفرنامه موجودمیباشند همهٔ‌آنها مطابقت با متن حاضر دارند تا در بعدی شاید نسخهٔ اصلی مفصلتری بدست آمده وحقیقت آشکار شود . . . [1] »

م . غنی زاده

برلین ــ شهر ربیع‌الثانی ۱۳٤۱

۱ــ اینجا بمناسبت مثنوی « روشنائی‌نامه» و«سعادتنامه» که ضمیمهٔ سفرنامه‌چاپ برلین طبع شده است نویسندهٔ‌مقدمه شرحی راجع بهریك جداگانه حدود هشتاد سطر (متن وحاشیه) نوشته‌اندکه چون در چاپ‌حاضر سفرنامه‌که روشنائی‌نامه وسعادتنامه را ضمیمه ندارد بایسته نمینمود ازنقل‌آن خود داری‌شد .م.د .

۲ = مقدمهٔ چاپ ضمیمه دیوان[۱]

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش خدایی راسزد که آدمی را بقوهٔ ناطقه بردیگر موجودات برتری ومزیت بخشود (و بطریق استکمال وجادهٔ وصال بهر وسیله‌اش رهبری وهدایت فرمود) ودرود زاکیات پیمبران خدا و دلیلان راه‌هدی را زیبد که بزبان معجز بیان و سخنان بلاغت توأمان جانهای مشتاق و روان عشّاق را بسر منزل وصال وعیان کشانند. صلی‌الله علیهم وعلی ارواحهم.

وبعد - بر ارباب استقراء و دانش واصحاب تتبع و بینش مخفی نخواهد بود که دیوان اشعار حکیم خبیر و علیم نحریر (ناصرخسرو) قدّس سرّه در این جزء از زمان بعلّت قلّت ارباب فضل وادب وهم کمیاب بودن نسخهٔ صحیح و کثرت اغلاط مستنسخین بکلی مهجور و متروك مانده، باآنکه همیشه مرجع نظر فصحاوشعرا ومطمح خاطر فضلا وحکما بوده وهم اکنون ملاحت سخن و حلاوت بیان همگان ازاقتباس از این محکم اساس است ودرهر مملکت مطلوب خاطر ارباب اختصاص (ولیکن) مغلوط بودن نسخه موجب نفرت طبایع گردیده بعلاوهٔ طرز بیاناتش که ملفق است بلغات نادرهٔ غریبه و زبانهای مختلفه که باعث عدم انتفاع کلی و موجب انزجار خاطرهاست و تاکنون یافت نگردیده که تنی از اهل ادب وخبرت درصدد تصحیح وتنقیح این کتاب برآمده باشد و همتی مصروف ساخته باشدو بمقتضای «مالایدرك کله لایترك کله» همانچه‌را که در دسترس از نثرونظم از شائبهٔ اغلاط و حذف و اسقاط معرّی و بزیور صحت محلّی ساخته باشد وبمقدار وسع خود لغات مشکلهٔ آن را از کتب مصححه و مظان متوقعهٔ آن ضبط و ناظرین را در فهم ظواهر عبارات آن اعانتی نموده باشد (تااینکه) این بندهٔ بی‌بضاعت را بخاطر خلید که این نسخهٔ عزیزرا بخط نالایق خود نگاشته و بقدر وسع تصحیح نموده و لغات آنرا چندانکه تواند ضبط نماید وهرچه‌را جزء محسنات این عمل پندارد ضمیمه نماید اقلا اگر چنانچه باید و شاید بتنهائی از عهده نیاید کم از آن نخواهد بود که

[۱] - مشخصات: چاپ سنگی. قطع وزیری. متن و حاشیه که بادو صفحه مقدمه در ۸۲ صفحه ضمیمهٔ دیوان چاپ طهران سال ۱۳۱۲ وعلیحده نیز تجلید است.

هرگاه صاحب همتی از اهل فضل وهنر ارادهٔ تصحیح وترجیح نسخهٔ دیگر نماید بدین کتاب بهتر تواند بمقصود خود نایل گردد از دیگر کتب مخدوشه و نسخ مغلوطهٔ مغشوشه. (پس) بعداز آنکه ده‌سال درصدد فراهم آوردن اسباب این‌وضع وترتیب نیاسوده بود تااینکه بیاری خداوند فراهم گردید (شروع نمود) بتحریر وتصحیح وطبع آن (درغرّهٔ شهر جمادی الاولی سنهٔ یکهزاروسیصدودوازده هجری) مستعینا بالله و برسوله و بحجته (ع) (ومنضم ساخت) بدین درّ منظوم لئالی منثورهٔ را که یافت نمی‌شد دربسیاری ازخزائن (وآن) تاریخ حالات و سفرنامهٔ انتقالات جناب ناصر خسروست که در مسافرت خود بسمت مغرب زمین نگاشته و الحق جغرافیائی است کامل و مشحون ببسیاری از دقایق سلوك و فضایل، بخلاف آنچه بعضی از سفهاء در دارالسلطنهٔ تبریز ومزج ونسج نموده و مزخرفاتی که درخورهیچ عاقل نیست درهم بافته بناصر خسرو نسبت کرده وطبع نموده‌اند وتاکنون هیچ صاحب فطانت این نوع نسبتها رابه‌همچو شخص حکیم وعالم فهیم روانداشته. (باری این کتاب که سفرنامهٔ آن جناب است اصل آن از فرنگستان بدست آمده و بزبان فرانسوی از فارسی چنانچه گویند ترجمه گردیده و نهایت مرغوبیت و مطلوبیت در نزد فرنگان دارد و همین کتاب است که فرنگان بازای نیمهٔ سیاحت مشرقی آن معادل بیست‌هزار تومان زر مسکوك برخود نهاده‌اند که چنانچه یافت شود ببهای آن دهندو تاکنون یافت نشده و بعید نیست که موجود باشد چه که حکیم ناصر خود گوید که اگر سفر مشرق شود شرح آن نگاشته آید، مگر آنکه مسافرت مشرق نکرده باشد والله العالم. واین بندهٔ شرمنده این گوهر ارزنده را بدیوان اشعاری وی ملحق ساخته تابرحسن و مرغوبیت آن بیفزاید. امید آنکه طالبان سیاحت این گلشن جاودان وراغبان سباحت این بحر بی‌پایان از آن پس که از عوائد ثمرات آن برخورند و ازفوایدرشحات آن‌سود برندزحمات این ناچیزرا منظور دارند و از زلاتم معذور دانندچه که انسان مساوق نسیان است والله عاصم من استعصمه، وچنانچه کسی بخواهدزحمات ناچیزرا بشناسد اولا رجوع بنسخ سابقه نموده آنگاه با این نسخه مقابل نماید، خود انصاف دهد.

وانالاقلّ المسکین زین‌العابدین الشریف‌الصفوی.

۳ - مقدمهٔ سفرنامهٔ چاپ دوم ۱۳۱۲[1]

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش و درود خداوندی را سزد که عرصهٔ آب و گل را بلطایف صنع رونق جان و دل داد وصفحهٔ تیره‌را بحروف نورانیّه زینت‌خوبان‌چگل، تاطائر ارواح‌را در الواح معانی‌مقام‌نظرومجال بال وپری باشد و سایرقلوب رادر مراحل ظلمانی‌باشعشعهٔ آیات جمال ربّانی‌سیر دیگری‌افتد. سنریهم آیاتنافی‌الآفاق وتحیّات بی‌نهایات برروان پاك وجانهای چالاك آنان که سالك‌مسالك نهانی و سایرمسائرمبانی ومعانی در طبقات خاك و درجات افلا کنند، هم‌النبیّون ثم‌التابعین لهـم. صلی‌الله علیهم و علی ارواحهم ماذرّ شابرق.

وبعد - چنین گوید نگارندهٔ این کلمات‌زین‌العابدین‌الشریف‌الصفوی،‌ابن‌فتحعلی ابن‌عبدالکریم الخوی تجاوزالله عنه که‌چون سیاحت‌نامهٔ ناصرخسرو علوی، قدّس سرّه بسی‌نایاب و عزیزبود‌بلکه‌ثالث کیمیا وعنقا، این‌بندهٔ‌شرمنده بموهبت و کرامت دوستی بدست‌آورده بضمیمهٔ دیوان اشعار وی‌متصدی تحریروطبع آن گردید. پس جماعتی‌از احباب خواستند که این‌نسخهٔ عزیزنیزمنفرداً طبع‌شود. اجابت مسئول ایشانرا بتحریر وطبع این نسخهٔ ظریف شریعت اشتغال یافت. امید که قدرش چون من‌مجهول نماند. والله ولی‌التوفیق فی ۱۳۱۲

۱ - مشخصات چاپ سنگی باقطع کوچك‌و دوصفحه مقدمه که‌نقل‌شد، در ۲۶۱ صفحه - در حواشی بندرت برخی لغات و کلمات‌را معنی کرده است.

٤ - چاپ هند

چاپ‌سنگی دیگری‌از سفرنامه درهند (بمبئی) بسال ۱۳۰۹ شده است وظاهراً ازروی چاپ‌پاریس بطبع رسیده. درپشت‌ورق آغاز کتاب نوشته‌شده است:

« هذا کتاب مستطاب سفرنامهٔ حکیم ناصر خسرو الموسوم بـه ذادالمسافرین (کذا) بسعی‌واهتمام‌اقل‌الاحباب میرزامحمدملك‌الکتاب بزیورطبع‌در آمدسنه۱۳۰۹».

در پایان نسخه شرحی مختصر ومبتذل و بسیاربسیارنامربوط‌درشرح حال ناصرخسرو چاپ‌شده و ابیاتی‌از حکیم دست و پاشکسته افزوده گردیده است که درزیر از نظر خوانندگان ارجمندمیگذرد:

ناصرخسرو علوی - وهوناصربن خسروبن‌حارث بن‌عیسی‌بن حسن‌بن‌محمدبن موسی‌بن‌محمدبن‌علی‌بن‌موسی‌الرضا(ع). جامع جمیع‌علوم‌بوده وشیخ‌ابوالحسن‌خرقانی را ملاقات نموده خود در رساله که در بیان حالاتش نگاشته میگوید کـه در سن نه سالگی‌قرآن مجید واحادیث بسیارحفظ‌نمودم وپنجسال لغت‌وصرف و نحو و عروض وقافیه سنجیدم و بعداز آن مدت سه‌سال تتبع نجوم و هیأت ورمل‌واقلیدس‌و مجسطی کردم،ازهفده سالگی‌تا پانزده‌سال‌دیگر متوجه‌علوم فقه‌وتفسیر واخبار وناسخ‌ومنسوخ بودم ،قریب‌بهفتصد تفسیرمطالعه کردم ودر سن‌سی‌ودو سالگی‌توریة وانجیل وزبوررا بفضلای این‌مذهب آموختم و شش‌سال بتهذیب باطن وسایر علوم باطنی‌پرداختم و در چهل‌وچهار سالگی‌صاحب‌تسخیرات وطلسمات‌ونیرنجات وعلوم‌غریبه‌شدم. غرض‌حکیم مذبور (کذا) مدتها صدارت نیز کرد و بخواهش‌ملك ملاحده تفسیری برقرآن مجید نوشت وبنابرخصت شرع وحفظ‌نفس بوفق‌مشرب ایشان تأویل آیات نمود و نسخهٔ آن منتشرشد وعلماء وفقهای عهدحکیم‌رابکفروزندقه‌والحادنسبت‌دادند، بعدازاینکه بهزار مشقت ازچنك ملك‌ملاحده خلاص‌یافت بهرجارسید دید که‌اوراتکفیرمی نمایند، خود گوید در نیشابوربابرادرخود ابوسعیدخواستم مرمت‌موزهٔ خود کنم‌بدکان موزه‌دوزی برآمدم‌ناگاه‌درآخر بازارغوغائی برخواست (کذا)موزه دوزهم‌رفته چون‌بازآمد پارهٔ گوشت برسردرفش‌خود کرده بود. ازوی‌سؤال کردم، گفت یکی‌ازشاگردان‌ناصرخسرو

باین‌شهر آمده بود واشعار ناصر میخواندبجهت ثواب اورا کشتند من نیز باین‌سبب قدری گوشت اورا برسردرفش کرده آوردم . حکیم گفت موزه بمن ده که در شهری که شعر ناصرخسرو بخوانند و نامش مذکور شود من نخواهم ماند در حال از خوف ازنیشابور برآمد . بهرصورت حکیم زحمت بسیار کشید بیست‌وپنجسال درغار بدخشان بریاضت و عزلت گذرانید گویند بمرتبه‌یی رسید که درسی‌شبانه روزیکمرتبه طعام میخورد،العهدة علی‌الراوی. ازحکماباشیخ‌رئیس مواخات داشت‌وبه ابونصرفارابی لوای مباحثه افراشت صدوچهل سال‌عمر یافت ودرسنهٔ ٤٣٤ بعالم باقی‌شتافت بعضی‌از اشعارش اینست :

بچشم نهان بین نهان جهان را / که چشم عیان بین نبیند نهان را
سوی‌این‌جهان آن‌جهان‌نردبانست / بسر برشدن آیداین نردبان را.

وله

روزی‌زسرسنگ‌عقابی بهواخواست (کذا) / پر را زپی طعمه به پرواز بیاراست
ناگه زکمین‌گاه یکی سخت‌کمانی / تیری‌زقضا و قدرانداخت برو راست
درآهن ودرچوب‌نگه‌کرد بصدفکر / کزآهن‌وازچوب‌مرا مرگ‌چرا خواست(کذا)
چون نیك‌نظر کرد پرخویش بروید / گفتاز که نالیم که‌ازماست که برماست.

درستایش عقل‌ونفس وحقیقت ونکوهش ابنای‌زمان و مقلدجهان گوید :

بالای هفت طاق مقرنس دوگوهرند / کز کائنات هر چه دروهست برترند

سپس دوازده بیت دیگر ازین قصیده را نقل‌میکنند ونیزقطعهٔ‌ذیل‌را می آورد :

اگر ملازم خاك درکسی بـاشی / چو آستانه ندیم‌خسیت باید بود
زبهر نعمت دنیاکه خاك برسر او / بدین‌امید که گفتم بسیت بایدبود
هزار سال تنعم کنی بدان نرسد / که‌یکزمان‌بمراد کسیت بایدبود.

وله

جز راست مگـوی گاه بیگاه / تـا حاجت نـایدت بسوگند.

دربیان دنوّدنیا ونعمت آن وفنای هستی عنصری گوید :

ناصرخسرو براهـی میگذشت / مست‌ولایعقل نه‌چون‌میخوارگان
دیـد قبرستان و مبرز رو برو / بانگ‌بر زد گفت کای نظارگان
نعمت دنیا و نعمت خواره بین / اینش نعمت‌اینش نعمت‌خوارگان.

وله

همه رنج مـن از بلغاریانست / کـه مادامم همی باید کشیدن
گنه بلغاریان را نیز هم هست / بگویم گـر تو بتوانی شنیدن
خدایـا این بلا و فتنه از تست / ولـی از ترس نتوانم چخیدن
لب و دندان تـرکان خطا را / بدین خوبی نبایست آفریدن
که از دست لب ودندان ایشان / بدندان دست و لب باید گزیدن
برون آری توترکان را ز بلغار / بـرای پـردهٔ مـردم دریـدن .

تکمله

چاپ مقدمهٔ کتاب باتمام رسیده بود که استاد ارجمند آقای سعید نفیسی از راه لطف شرح ذیل را از دانشگاه علیگرهٔ هندوستان برای نگارنده ارسال فرمودند که با سپاسگزاری از بذل مرحمت ایشان عیناً بعنوان تکمله میآورد:

آقای عبدالحی حبیبی دانشمند افغانی که اکنون در کراچیست نسخه‌یی خطی از کتابی دارد بنام مجمع الغرائب تألیف سلطان محمد بن درویش محمد مفتی بلخی که بنام پیر محمد خان پادشاه بلخ در ۹۳۰ه تألیف کرده است.[1] در ص ۱۴۳ این کتاب که از نام آن پیداست شامل غرائب و عجایب روی زمین است دربارهٔ یمگان چنین نوشته است:

«ولایت یمگان شهریست محکم در جبال بدخشان ، معدن نقره و کان لعل در آن نواحیست. صاحب صور الاقالیم آورده که حکیم ناصر خسرو پادشاه بلخ بود و اهل بلخ باو آمیزش ساخته بیرون آمدند و او بگریخت و آن موضع را حصاری ساخته در آنجا عمارات غریبه بنا کرده و از آن جمله حمامی است که از عجایب خانهٔ دنیاست و اورا مربع ساخته منقوش کرده اند بصورت حیوانات و در حمام راهوادی[2] نیست و بر حفظ آن جامه خانه نیست، چهار حلقه است هر حلقه را باز کنند دری بازشود بر مثال جامه خانه، لیکن ازین بیست چهار حلقه چهار حلقه است باید که ازین هفت حلقه حلقهٔ دیگری باز کنند خود را در جامه خانهٔ اول بینند. این حلقه‌ها را بغیر از حمامی کسی نمیداند و دیگر درین حمام کس اجره نمی‌طلبد ، سطلها و طاسها بسیار مهیا استاده است و هر کس در حمام در آمد ، از حمام بیرون میآید اورا طعامهای مرغوب بدهند و این حمام اوقاف بسیار دارد و این حمام بتصرف ناصر خسروست و از عجایب این حمام آنست که خانه های او بیک جام

۱ـ آقای حبیبی در خصوص این کتاب اخیراً مقالتی در شماره ۸ سال ۹ (شمارهٔ مسلسل ۱۰۰) مجلهٔ یغما نوشته‌اند . برای اطلاع بدانجا مراجعه شود.

۲ـ هوادی جمع هادی، راهنما .

روشن میشود و بر سطح آن کسی را نمیگذارند و کسی واقف از بنای آن نیست. و یمگان از اقالیم چهارم است».

استاد نفیسی پس از نقل این شرح مرقوم داشته اند :

این شرح عیناً در آن نسخه که چندان نسخهٔ مضبوطی نیست نوشته شده . کتاب صور الاقالیم که این مطلب را مؤلف از آن نقل میکند حتماً کتاب صور الاقالیم اصطخری بزبان تازی نیست زیرا که مؤلف آن مدتها پیش از ناصر خسرو بوده است گویا کتابی در جغرافیا بزبان فارسی باشد که بدست ما نرسیده است . درهرصورت این مطلب را بجز این کتاب درجای دیگر ندیده‌ام شاید پس از کنجکاوی درجای دیگر پیدا شود .

بسم الله الرحمن الرحيم

چنین گوید ابومعین [حمید] الدین ناصر بن[1] خسرو القبادیانی المروزی تجاوز الله عنه[2] که من مردی دبیرپیشه بودم و از جملهٔ متصرفان در اموال و اعمال سلطانی. و بکارهای دیوانی مشغول بودم ، و مدتی در آن شغل مباشرت نموده[3] ، در میان اقران شهرتی یافته بودم[4] . در ربیع الاخر سنهٔ سبع و ثلثین و اربعمائة که امیر خراسان ابوسلیمان جغری بیك[5] داود بن میکال[6] بن سلجوق بود ، از مرو برفتم ، بشغل دیوانی ، و به پنج دیه مروالرّود فرود آمدم، که در آن روز قران رأس و مشتری بود ، گویند که هر حاجت که در آن روز خواهند باری تعالی و تقدّس روا کند ، بگوشه یی رفتم و دو رکعت نماز بکردم و حاجت خواستم تا خدای تبارك و تعالی[7] مرا توانگری حقیقی[8] دهد . چون بنزدیك یاران و اصحاب آمدم یکی از ایشان شعری پارسی میخواند ، مرا شعری درخاطر آمد که ازوی درخواهم[9] تا روایت کند ، بر کاغذی نوشتم تا بوی دهم که این شعر برخوان ، هنوز بدو نداده بودم که او همان شعر بعینه[10] آغاز کرد، آن حال بفال نیك گرفتم و با خود گفتم خدای تبارك و تعالی حاجت مرا رواکرد . پس از آنجا بجوزجانان[11] شدم و قریب یکماه ببودم و شراب پیوسته خوردمی، پیغمبر ص میفرماید که: « قولوا الحق ولو علی انفسکم».[12] شبی درخواب دیدم که یکی مرا گفتی:[13] چند خواهی خوردن از این شراب که خرد[14] از مردم زایل کند ؛ اگر بهوش باشی بهتر . من جواب گفتم که حکما جز این چیزی نتوانستند ساخت که اندوه دنیا کم کند . جواب داد

۱ــ نپ: ابومعین ناصر...؛ ب،ط: ابومعین الدین ناصر. متن تصحیح قیاسیست . ۲ ــ ب : تاب الله عنه ؛ نپ : تاب الله علیه . ۳ــ کذا وظاهراً : کرده بودم و. ٤ــ نپ : « بودم» ندارد. ٥ــ نپ : جغربیك . ٦ ــ ب : مکائیل ؛ نپ ، ط : میکائیل. ۷ ــ ط « تعالی » ندارد ؛ ب : تعالی و تبارك . متن از « نپ » است . ۸ ــ ب « حقیقی » ندارد . ۹ ــ ب: درخواهستم؛ ط : خواستم . ۱۰ــ ط « بعینه» ندارد . ۱۱ــ ط : بجوزجان ؛ نپ : برجوزجان . ۱۲-نپ: انفسهم. ۱۳ــب،ط: گفت. ۱٤ ــ ط : خود .

که در[۱] بیخودی و بیهوشی راحتی نباشد ، حکیم نتوان گفت کسی را که مردم را بیهوشی[۲] رهنمون باشد، بلکه چیزی باید طلبید که خرد وهوش را بیفزاید[۳]. گفتم که من این[۴] از کجا آرم؟ گفت : جوینده یابنده باشد و پس سوی قبله اشارت کرد و دیگر سخن نگفت . چون ازخواب بیدار شدم آن حال تمام بریادم بود ، بر من کار[۵] کرد، با خود[۶] گفتم که ازخواب دوشین بیدارشدم، اکنون باید که[۶] ازخواب چهل ساله نیز بیدارشوم[۷]. اندیشیدم که تاهمه افعال واعمال خود بدل نکنم فرج[۸] نیابم.

روز پنجشنبه ششم جمادی الاخرة[۹] سنهٔ سبع و ثلثین و اربعمائة، نیمهٔ دی ماه پارسیان، سال برچهارصد وچهارده[۱۰] یزدجردی، سروتن بشستم و بمسجد[۱۱] جامع شدم و نماز کردم ویاری خواستم از باری[۱۲] تبارك وتعالی، بگزاردن[۱۳] آنچه برمن واجبست ودست بازداشتن ازمنهیّات وناشایست،چنانکه[۱۴] حق سبحانه وتعالی فرموده است.[۱۵] پس از آنجا به‌شبورغان[۱۶] رفتم ، شب بدیه[۱۷] باریاب[۱۸] بودم واز آنجا براه‌سمنگان[۱۹] وطالقان بمروالرّود شدم . پس به مرو رفتم و از آن شغل که بعهدهٔ من بود معاف خواستم و گفتم که مرا عزم سفر قبله است . پس حسابیکه بود جواب گفتم و از دنیاوی[۲۰] آنچه بود ترك کردم ، مگر[۲۱] اندك ضروری[۲۲]، و بیست و سیوم[۲۳] شعبان بعزم نیشابور[۲۴]

۱- ط، ب: در. ۲- ب : بیهوشی. ۳- ب، ط:... بافزاید؛ نپ:هوش بیفزاید. ۴-ب، ط و نپ (بخط الحاقی سرخ) «را» اضافه دارند. ۵- ط، نپ: و برمن اثر. ۶- ط، نپ: و باخود (متن از نپ است). ۶- ط: اکنون باید؛ ب: باید که . ۷ - ب، نپ: گردم. ۸- ب : فرح (در حاشیه احتمال داده : فرج) . ۹- اصل: الاخر. (متن ازحاشیهٔ «ب» است) . ۱۰ - اصل : ده و آن غلطست رجوع بپاورقی ۷ ص ٤ شود. ۱۱- نپ: ومسجد. ۱۲- نپ: خدای. ۱۳-ط ، ب: بگذاردن (متن از « نپ »است) . ۱٤- ط: منهیات چنانچه. ۱۵- ط « است » ندارد. ۱٦- ط: بشبودغان. ۱۷- نپ: بده. ۱۸- ط: بادیاب. ۱۹ - اصل همه جا : سنکلان . ۲۰-ط، دنیایی. ۲۱-ب: الا. ۲۲- ط: ضروریات. ۲۳- نپ: سوم. ۲٤- در دیباچهٔ بایسنقری شاهنامه درضمن حالات فردوسی عبارتی باسم ورسم ازسفرنامهٔ ناصرخسرو نقل میکنند که نه دراین نسخه که دردستست، چنانکه دیده میشود، و نه دردو نسخهٔ خطی کتابخانهٔ پاریس اثری ازآن فقرهٔ منقول دردیباچهٔ شاهنامه نیست، وآن عبارت اینست: « وحکیم ناصرخسرو درسفرنامه آورده است که درتاریخ چهارصد وسی هشت ازهجرت براه طوس رسیدم رباطی بزرگ نو ساخته بودند . پرسیدم که این رباط که ساخته است؟ گفتند این رباط ازوجه صلهٔ فردوسی است که سلطان محمود از برای اوفرستاده وچون خبر او پرسیدم (ن.ب: پرسیده) گفتند اووفات یافته است ووارث اوقبول نکرد ، و عرضه داشت بسلطان کردند، سلطان فرمود که همانجا عمارت کنید واین رباط خاصه ازوجه اوست» وازاین معلوم میشود که این نسخه ازسفرنامه که دردست داریم اختصاری ازاصل سفرنامهٔ ناصرخسرو یاآنکه دراین موضع مخصوص سقطی دارد یااینکه محررین دیباچهٔ بایسنقری دروغ گفته اند و این احتمال اخیر بسیار بعیدست (حاشیهٔ ب).

بیرون آمدم و از مرو بسرخس شدم که سی فرسنگ باشد و از آنجا به نیشابورچهل فرسنگست . روز شنبه یازدهم شوّال در نیشابور شدم ، چهار شنبه آخر این ماه کسوف بودوحاکم زمان[۱] طغرل بیك محمد بود ، برادر جغری بیك ، وبنای[۲] مدرسه‌یی فرموده بود بنزدیك بازار سرّاجان ، وآن‌را عمارت میکردند، واوخود[۲] بولایت گیری باصفهان رفته بود باراول. و دویم[۳] ذی‌القعده[۴] از نیشابور بیرون رفتم درصحبت خواجه موفق، که خواجهٔ سلطان بود ،براه کوان[۵] بقومس رسیدم[۶] و زیارت تربت[۷] شیخ بایزید بسطامی بکردم قدس الله روحه[۸].

روز آدینهٔ هشتم ذی‌القعده از آنجا بدامغان رفتم، غرّهٔ ذی‌الحجهٔ سنهٔ سبع[۹] و ثلثین واربعمائة براه آبخوری[۱۰] وچاشت خواران بسمنان آمدم و آنجا مدتی مقام کردم و طلب اهل علم کردم،مردی[۱۱] نشان دادند که اورا استاد علی نسایی میگفتند نزدیك وی شدم،مردی جوان بود،سخن بزبان فارسی همیگفت،بزبان اهل دیلم وموی گشوده و[۱۲] جمعی نزدوی حاضر. گروهی اقلیدس میخواندند و گروهی طب و گروهی حساب، دراثنای سخن میگفت که من[۱۳] براستاد ابوعلی سینا رحمة الله علیه[۸] چنین خواندم وازوی چنین شنیدم . همانا غرض وی آن بود تا من بدانم که اوشاگرد ابوعلی سیناست.چون با ایشان در بحث شدم، او گفت: من چیزی از سیاق ندانم[۱٤] و هوس دارم که چیزی از حساب[۱۵] بخوانم. عجب داشتم و بیرون آمدم و[۱٦] گفتم چون چیزی نداند[۱۷] چه[۱۸] بدیگری[۱۹] آموزد ؟ و از بلخ تا به ری[۲۰] سیصد[۲۱] و پنجاه فرسنگ حساب کردم . و گویند از ری تا ساوه سی فرسنگست، واز ساوه به همدان[۲۲] سی فرسنگ، وازری به سپاهان[۲۳] پنجاه فرسنگ، و به آمل سی فرسنگ، و میان ری و آمل کوه دماوند است مانند گنبدی و[۲٤] آنرا لواسان[۲۵] گویند، و گویند برسر آن چاهیست که نوشادر

۱- نپ افزوده : سلطان. ۲- «ب» کلمه را ندارد. ۳- ط: بازاول ودوم؛ نپ : بار اول دوم . ٤ - نپ : قعده ؛ ط : ذیقعده (همه جا) . ۵ - کوان = جوین (حاشیهٔ ب) . ٦- ب،ط: رسیدیم. ۷- کلمه از « نپ » است. ۸- سه کلمهٔ اخیر در «ط» نیست. ۹- نپ: ثمان. ۱۰- نپ : اخری. ۱۱- نپ: ومردی را . ۱۲- واو از « نپ » است. ۱۳-کلمه از«ط» است. ۱٤- ب، نپ : سپاهانه دانم . ۱۵ - ط : حساب وسیاق . ۱٦- واو از « ط » است. ۱۷- ب: نمیداند . ۱۸- ط : چگونه . ۱۹- نپ : بکسی . ۲۰- « نپ » تا ندارد. ۲۱ - ط،ب : سه‌صد . ۲۲- ب : بهمادان. ۲۳-ط : باصفهان. ۲٤-ب: که. ۱۵-نپ: بیواسان(حاشیه لیواسان) .

از آنجا حاصل میشود و گویند که کبریت نیز. و[1] مردم پوست گاو ببرند و پر[2] نوشادر کنند و از سر کوه بغلطانند، که براه[3] نتوان فرود[4] آوردن.

پنجم محرّم سنهٔ ثمان و ثلثین و اربعمائة، دهم[5] مردادماه[6] سنهٔ خمس عشر[7] و اربعمائة[8] از تاریخ فرس، بجانب قزوین روانه شدم وبدیه قوهه[9] رسیدم، قحط بود[10] یکمن نان جو بدودرهم[11] میدادند[12]. از آنجا برفتم، نهم محرّم بقزوین رسیدم، باغستان بسیار داشت بی دیوار وخار[13] و هیچ مانعی از دخول در باغات نبود[14] و قزوین را شهری نیکو دیدم، با رویی[15] حصین و کنگره بر آن نهاده وبازار هایی[16] خوب مگر[17] آنکه آب دروی اندك بود ومنحصر[18] بکاریزها در زیر زمین[19]. ورئیس آن شهر مردی علوی بود. و از همه صنّاع‌ها[20] که در آن شهر بود کفشگر بیشتر بود.

دوازدهم محرّم سنهٔ ثمان و ثلثین و اربعمائة از قزوین برفتم براه بیل وقپان[21] که روستاق قزوین است واز آنجا بدهی که خرزویل[22] خوانند، من و برادرم وغلامکی هندو که با ما بود وارد شدیم[23]، زادی اندك داشتیم، برادرم به دیه دررفت[24] تاچیزی از بقال بخرد، یکی گفت: چه[25] میخواهی؟ بقال منم. گفت[26] هرچه باشد ما را شاید که غریبیم و بر گذر[27] و چندانکه ازما کولات برشمرد، گفت: ندارم[28]، بعد از آن هر کجا کسی ازین نوع سخن گفتی[29] گفتمی: بقال خرزویل[22] است. چون از آنجا[30] برفتیم[31] نشیبی قوی بود، چون سه فرسنگ برفتیم[31] دیهی از مضافات[32] طارم بود

١ـ «ب» «نپ» واو ندارد. ٢ـ ط: پراز. ٣ـ ط: از راه. ٤ ـ نپ: فرو. ٥ـ ط: وهم. ٦ـ نپ (بخط الحاقی سرخست). ٧ـ درصفحهٔ ٢ سطر ٨ گفت که سال ٤٣٧ هجری مطابق بود باسال ٤١٠ یزدجردی پس چگونه سال ٤٤٠ هجری مطابق میشود با ٤١٥ یزدجردی در یکی ازاین دو موضع لابد تاریخ یزدجردی غلطست (حاشیهٔ ب). وصحیح این تاریخ ٤١٥ است. رجوع بسطر ٢٠ ص ١٥ شود. ٨ـ نپ افزوده: جردی. ٩ـ نپ: قومه. ١٠ـ ب اضافه دارد: وآنجا. ١١ـ نپ: درم. ١٢ـ ط: بودگرفته. ١٣ ـ مقصود از خار بلاشك پرچین است (حاشیهٔ ب). ١٤ـ ب: و هیچ چیز که مانع شود در رفتن راه نبود. ١٥ـ ط، ب: باروی. ١٦ـ ب: و بازارها، ط: بازارهای. ١٧ـ ب، نپ: الا. ١٨ ـ کلمه در «ب» نیست. ١٩ـ ب، نپ: در کاریز بزیر زمین. ٢٠ـ ب: صناعات؛ نپ: صناعت. ٢١ـ ب: قبان. ٢٢ـ نپ: مرزویل. ٢٣ـ دو کلمهٔ اخیر از «ط» است. ٢٤ـ ط: رفت. ٢٥ـ ب: که چه. ٢٦ـ ب، نپ: گفتم. ٢٧ ـ کلمه در «ط» نیست. ٢٨ـ بجای جملهٔ اخیر در «ب» آمده است: گفت هیچ چیز ندارم. ٢٩ ـ ط: چنین کس میدیدم. ٣٠ـ نپ: ازاینجا. ٣١ ـ ب، ط: برفتم. ٣٢ـ ب: حساب.

برزالخیر[1] میگفتند، گرمسیر بود[2] و درختان بسیار از انار وانجیر بودوبیشتر خودروی بود. و از آنجا برفتم، رودی آب بود که آنرا شاهرود میگفتند. بر کنار رود دیهی بود که خندان میگفتند[3] و باج می‌ستاندند[4] از جهت[5] امیر امیران، واو ازملوك دیلمستان[6] بود، وچون آن رود از این دیه بگذرد برودی دیگر پیوندد که آنرا سپید رود گویند* وچون هر دو رود بهم پیوندد[7] بدره‌یی فرو رود که سوی مشرقست از کوه گیلان، و آن آب بگیلان میگذرد[8] وبدریای آبسکون[9] میرود و گویند که هزار و چهارصد رودخانه دردریای[10] آبسکون[9] میریزد، وگویندیکهزار و دویست فرسنگ دورهٔ[11] اوست، و در میان وی[12] جزایرست و مردم بسیار دارد ومن اینرا[13] از مردم بسیار شنیدم. اکنون باسر حکایت و کار خودشوم. ازخندان تا شمیران[24] سه فرسنگ بیابانکیست همه سنگلاخ و آن قصبهٔ ولایت طارم است و بکنار شهر قلعه یی بلند بنیادش برسنگ خاره نهاده است، سه دیوار بر گرد[14] او کشیده و کاریزی بمیان قلعه فرو برده[15] تاکنار رودخانه که از آنجا آب بر آورند و بقلعه برند و هزار مرد از مهتر زادگان ولایت در آن قلعه هستند[16] تا کسی بیراهی و سرکشی نتواند کرد و گفتند آن امیر را قلعه های بسیار در ولایت دیلم باشد و عدل و ایمنی تمام باشد چنانکه در ولایت[17] او هیچکسی[18] نتواند که از کسی چیزی ستاند[19] و مردمان که در ولایت وی بمسجد آدینه روند، همگی[20] کفشها را بیرون مسجد بگذارند و هیچکس کفش آن کسانرا[21] نبرد، و این امیر نام خود را بر کاغذ[22] چنین نویسد که: «مرزبان الدیلم جیل جیلان[23] ابوصالح مولی امیر المؤمنین» و نامش جستان ابراهیم است. درشمیران[24] مردی نیك دیدم، ازدربند بود، نامش ابوالفضل خلیفة بن علی الفیلسوف[25]

١ـ ط: یرزالخیر. ٢ـ کلمه از «ط» است. ٣ـ جملهٔ اخیر در «ط» نیست. ٤ ـ نپ: می‌ستدند. ٥ـ نپ (متن): حساب (حاشیه): جهت. ٦ـ نپ: دیلمان؛ ب، ط: دیلمیان. متن تصحیح قیاسیست. ٧ـ ب: پیوندند. ٨ ـ نپ: میگزرد. ٩ ـ ط: آسکون. ١٠ ـ ط: بدریای. ١١ـ ب، نپ: دور. ١٢ـ ب: دریا. ١٣ـ ب: این حکایت. ١٤ـ ب: درگرد. ١٥ـ ط، ب، نپ (دراصل): فرو بریده. متن مااصلاح جدید «نپ» است. ١٦ـ در نپ بخط الحاقی است. ١٧- ط: ولایات. ١٨- ط، ب: کسی. متن از «نپ» است. ١٩- نپ: بستانند. ٢٠- نپ، ب: همه. ٢١- ط: آنهارا. ٢٢- نپ. کاغذها. ٢٣- نپ: خیل خیلان؛ ط، ب خیل جیلان. (متن ازحاشیهٔ «ب» است). ٢٤ـ درمعجم البلدان: سمیران. ٢٥- ب: الفلسوف.

* شاهرود به رودقزل اوزن پیوندد وازین دو رود، سپید رود تشکیل شود. درعبارت مؤلف ظاهراً مسامحه ییست.

مردی اهل بود و با ما کرامتها کرد و کرمها نمود و با هم بحثها کردیم و دوستی افتاد میان ما . مرا گفت: چه عزم داری ؟گفتم : سفر قبله رانیّت کرده‌ام . گفت : حاجت من آنست که بهنگام[1] مراجعت گذر[2] بر اینجا کنی تا ترا باز بینم .

بیست و ششم محرّم از شمیران برفتم[3]، چهاردهم سفر را بشهر سراب رسیدم ، و شانزدهم صفر از شهر سراب برفتم و از سعیدآباد بگذشتم[4]، بیستم صفر سنهٔ ثمان و ثلثین واربعمائة بشهر تبریز رسیدم ، و آن پنجم شهریور ماه قدیم بود ، و آن شهر قصبهٔ آذربایجان است، شهری آبادان، طول و عرضش بگام بپیمودم هریك هزار وچهارصد بود[5] و پادشاه ولایت آذربایجان را در خطبه چنین ذکر میکردند[6] : « الامیرالاجل سیف الدولة وشرف الملّة ابومنصور وهسودان[7] بن محمد مولی امیرالمؤمنین » . مرا حکایت کردند که بدین شهر زلزله افتاد[8] شب پنجشنبه هفدهم ربیع‌الاول سنهٔ اربع و ثلثین و اربعمائة و در ایام مسترقه بود[9] ، پس از نماز خفتن ، بعضی ازشهر خراب شده بود[9]، وبعضی دیگر را آسیبی نرسیده بود[9] و گفتند چهل هزار آدمی هلاك شده بودند[10] . و در تبریز قطران نام شاعری را دیدم، شعری نیك میگفت، اما زبان فارسی نیکو نمیدانست ، پیش من آمد، دیوان منجیك[11] و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هرمعنی که اورا مشکل بود ازمن بپرسید[12] با او بگفتم وشرح آن بنوشت واشعار خود برمن بخواند[13] .

چهاردهم[14] ربیع‌الاول ازتبریز روانه شدیم، براه مرند وبا لشکری از آن امیر وهسودان[15] تا خوی بشدیم و از آنجا بارسولی برفتیم[16] تا برکری[17] ،واز خوی تا برکری[17] سی فرسنگست، و درروز[18] دوازدهم جمادی‌الاولی[19] آنجا رسیدیم. واز آنجا به وان و وسطان رسیدیم ، در بازار آنجا گوشت خوك همچنانکه[20] گوشت گوسفند

۱- ب: بوقت. ۲ -نپ : گزر. ۳- پ:...میرفتم.(درمعجم البلدان:سمیران)... ۴ـ بجز « نپ »: گذشتم. ۵-بایدغلط باشد چگونه طول و عرض شهری مثل تبریز فقط ۱۴۰۰ گام ممکن است باشد (حاشیهٔ ب).۶- ب : چنین ... در خطبه . ۷- ط : و هودان ؛ نپ. وهستودان. ۸- ط : زلزله افتاده . ۹-ط: بوده. ۱۰-نپ : بود. ۱۱- ط : منچمیك ؛ب: منحیك. ۱۲ـ ب : پرسید . ۱۳ـ ب : خواند. ۱۴ـ ط : چهاردهم شهر . ۱۵ـ ط : وهودان . ۱۶- ط : بازبرسولی رفتم ؛ ب :... برفتم. ۱۷ـ ط: یرکری . ۱۸ـ کلمه در« نپ» نیست. ۱۹ـط ، ب: الاول. ۲۰ـ ط : چنانچه .

میفروختند و زنان و مردان ایشان بر دکانها نشسته شراب میخوردند بی تحاشی ، و از آنجا بشهر اخلاط رسیدیم[1] . هیژدهم[2] جمادی الاولی[3] بود واین شهر سرحدّ مسلمانان و ارمنیانست و از برکری تا اینجا نوزده فرسنگست و آنجا امیری بود[4] ، او را نصرالدوله[5] گفتندی ، عمرش زیادت از صد سال بود و[6] پسران بسیار داشت ، هریکی را ولایتی داده بود. و در[7] شهر اخلاط بسه زبان سخن گویند : تازی و پارسی وارمنی و ظنّ من آن بود که اخلاط بدین سبب نام آن شهر[8] نهاده‌اند و معاملهٔ آنجا بپول باشد ورطل ایشان سیصد درم باشد.

بیستم جمادی‌الاولی ازآنجا برفتیم[9] برباطی رسیدیم[10] برف وسرمایی عظیم بود ودر[11] صحرایی درپیش شهر، مقداری راه چوبی بزمین فرو برده بودند تا مردم روز[12] برف و دمه برهنجار آن چوب بروند[13] .از آنجا[14] بشهر بطلیس رسیدیم[10] ،بدره یی در نهاده بود ، آنجا عسل خریدیم صدمن بیکدینار[15] برآمده بود ، بآن حساب که بما بفروختند[16] و گفتند در این شهر کس باشد که او را دریکسال سیصد چهار صد خیك عسل حاصل شود. واز آنجا برفتیم[17] قلعه‌یی[18] دیدیم که آنرا « قِف اُنظر» میگفتند یعنی « بایست بنگر». از آنجا بگذشتیم[19] بجایی رسیدیم[20] که آنجا مسجدی بود میگفتند که اویس قرنی قدّس‌الله روحه ساخته است[21] و در آن حدود مردم را دیدم[22] که در کوه میگردیدند[23] و چوبی چون درخت سرو میبریدند . پرسیدم[24] که ازاین چه میکنید؟[25] گفتند : این چوب را یکسر در آتش میگذاریم و[26] از دیگر سر آن قطران بیرون میآید، همه را[27] در چاه جمع می کنیم واز آنجا[28] درظروف[29] میکنیم و باطراف میبریم. و این ولایتها[30] که بعد از اخلاط ذکر کرده شد واینجا مختصر کردیم

۱ـ ب، نپ: رسیدم . ۲ـ ط: هیجدهم ؛ نپ : هزدهم . ۳ ـاصل : الاول .۴ـ ط: بود که . ۵ـ نپ: ناصرالدوله. ۶ـ ب، ط: بود. ۷ـب:ودراین. ۸ـط : که بدین ... شهر اخلاط . ۹ ـ اصل : الاول...؛ ب، ط:... برفتم . ۱۰- ب،ط : رسیدم . ۱۱ - نپ : و . ۱۲- ط:درروز. ۱۳-ب: میروند. ۱۴-ط: واز آنجا. ۱۵- ط:در آنجا... یکدینار. ۱۶-نپ: فروختند. ۱۷-نپ،ط: برفتم . ۱۸-نپ: قلعه . ۱۹- نپ: بگزشتیم ؛ب، بگذشتم. ۲۰- ط : رسیدم. ۲۱- ط : ساخته. ۲۲ـ نپ : دیدیم . ۲۳ـ ط : میگردند . ۲۴ـ نپ : پرسیدیم . ۲۵ ـ نپ :میکنند . ۲۶ـ ب : میکنیم و؛ نپ: «واو» ندارد . ۲۷ـ ب: همه. ۲۸ـ ب: وازآنچاه. ۲۹ـ ط : ظرف . ۳۰ـ ط : ولایات .

از[1] حساب میافارقین باشد. از آنجا بشهر ارزن[2] شدیم، شهری آبادان[3] و نیکو بود، با آب روان و بساتین و اشجار و بازارهای نیك. و در آنجا در آذرماه پارسیان دویست من انگور بیك دینار میفروختند، که آنرا رزارمانوش میگفتند[4]. از آنجا به میافارقین[5] رسیدیم، از شهر اخلاط تا میافارقین[5] بیست و هشت فرسنگ بود و از بلخ تا میافارقین[5] ازاین راه که ما آمدیم پانصد و پنجاه و دو فرسنگ بود. و روز آدینهٔ بیست و ششم جمادی الاولی سنهٔ ثمان و ثلثین و اربعمائة بود[6] و در آن[7] وقت برگ درختها هنوز سبز بود، و بارهٔ عظیم داشت[8] از سنگ سفید برشده، هر سنگی مقدار پانصد من، و بهر پنجاه گزی برجی عظیم ساخته، هم[9] ازاین سنگ سفید که گفته شد، و سر باره[10] همه کنگره‌ها برنهاده چنانکه گویی امروز استاد دست ازوی کشیده[11] و این شهر رایك در است از سوی مغرب و درگاهی[12] عظیم بر کشیده است، بطاقی سنگین، و دری آهنین بی چوب بر آنجا ترکیب کرده، و مسجد آدینه‌یی دارد که اگر صفت آن کرده شود[13] بتطویل انجامد، هرچند صاحب کتاب شرحی هرچه تمامتر نوشته است[14] بالجمله متوضای[15] آنرا چهل حجره در پیش است[16] و دو جوی آب بزرگ میگردد در همه خانه‌ها[17] یکی ظاهر، استعمال را و دیگری تحت الارض پنهان[18] که ثفل میبرد و چاهها[19] پاك میگرداند، و بیرون ازاین شهرستان در ربض[20] کاروانسراها و بازارهاست و گرمابه ها و مسجد جامعی دیگرست[21] که روز آدینه آنجا هم نماز کنند. و از سوی شمال سوری[22] دیگرست که آنرا محدثه گویند، هم شهریست با بازارها و مسجد جامع و حمامات، همه با ترتیبی خوش[23]، و سلطان ولایت را خطبه چنین کنند:[24] «الامیر الاعظم عزّ الاسلام سعدالدین نصرالدولة[25] وشرف الملّة ابو نصر احمد» مردی صدساله[26] و گفتند که هست. و[27] رطل آنجا چهارصد و هشتاد درم سنگ باشد.

۱ـ نپ: واز. ۲ـ کلمه در «نپ» بخط جدید اضافه شده است. ۳ـ ط: آباد. ٤ـ جملهٔ اخیر در «ط» نیست. ٥ـ نپ: مافارقین. ٦ـ نپ: کلمه را ندارد. ۷ـ نپ، ب: این. ۸ـ ب: بارهٔ... بود؛ نپ: باره... بود. ۹ـ نپ: وهم. ۱۰ـ نپ: باره. ۱۱ـ ب: ازش بازداشتهٔ است؛ نپ: ارزش بازداشته است. ۱۲ـ «ب» در حاشیه توضیحی در باره کلمه درگاه و طاق داده است که در فهرست لغات خواهیم آورد. ۱۳ـ ب: میشود. ۱٤ـ عبارت اخیر در «ط» نیست. و «ب» در حاشیه بهمین مناسبت افزوده: از این عبارت معلوم میشود که کسی سفرنامهٔ ناصرخسرو را مختصر کرده است وشاید اینکه در دست ماست فقط مختصر آنست. «ه» بجای عبارت مذکور دارد: ومختصر در این کتاب مینویسیم ۱٥ـ ب: وگفته که...؛ نپ:... متوضائی. ۱٦ـ ب: که در آن مسجد ساخته اند چهل حجره در پیش است، نپ: مانند ضبط «ب» جز کلمهٔ پیش است که در اصل «داشت» بوده و بخط الحاقی «درس داشت؟» شده است. ؛ ه: ومتوضائی که در آن مسجد ساخته اند چهل حجره در آنست. ۱۷ـ ط: بزرگ در همه خانه ها میگردد؛ نپ: بزرگ میگردد و در همه خانه ها. ۱۸ـط: دیگری پنهان و در تحت الارض؛ ب: دیگر ..... ۱۹ـ ط: ثفلهارا... چاهها را؛ نپ: ثقل...(دنبالهٔ پاورقی در ص ۹)

و این امیر شهری ساخته است بر چهار فرسنگی میافارقین[1] و آن را «نصریه» نام کرده[2]. و از آمد تا میافارقین[1] نه فرسنگست. ششم روز از دیماه[3] قدیم بشهر آمد رسیدیم. بنیاد شهر بر سنگی یك لخت نهاده، و طول شهر بمساحت دو هزار گام باشد و عرض همچندین[4] و گرد او سوری کشیده است از سنگ سیاه، که خشتها بریده است از صد منی تا یکهزار منی، وبیش روی[5] این سنگها چنان بیکدیگر پیوسته است که هیچ گل و گچ در میان آن[6] نیست. بالای دیوار بیست ارش ارتفاع دارد و پهنای دیوار ده ارش، بهر صد گز برجی ساخته که نیمهٔ دایرهٔ آن هشتاد گز باشد و کنگرهٔ او هم ازین سنگست[7] و از اندرون شهر در[8] بسیار جای نردبانهای سنگین بسته است که بر سر بارو توان شدن[9] و بر سر هر برجی جنگ گاهی ساخته‌اند[10]. وچهار دروازه بر این شهرستانست همه آهن بی چوب، هر یکی روی بجهتی از جهات عالم: شرقی را باب الدّجله گویند؛[11] غربی را باب الرّوم[11]؛ شمالی را باب الارمن؛[11] جنوبی را باب التلّ. و بیرون این سور سوری دیگرست هم ازاین سنگ، بالای آن ده گز. و همه سرهای دیوار کنگره و از اندرون کنگره ممرّی ساخته چنانکه[12] با سلاح تمام، مرد بگذرد[13] و بایستد و جنگ کند بآسانی. و این سور بیرون را نیز دروازه‌های[14] آهنین برنشانده‌اند مخالف دروازه‌های[14] اندرونی، چنانکه چون از دروازه های[14] سور اوّل در روند، مبلغی در فصیل[15] بباید رفت تا بدروازه‌های[16] سور دویم رسند و فراخی فصیل[15] پانزده گز باشد. واندر میان شهر چشمه ییست که از سنگ خاره[17] بیرون میآید، مقدار پنج آسیاگرد، آبی[18] بغایت خوش و[19] هیچکس نداند از کجا میآید. و در آن شهر اشجار و بساتینست که از[20] آن آب ساخته‌اند و امیر وحاکم آن[21] شهر پسر آن نصرالدوله[22] است که ذکر رفت.

۱ـ نپ: مافارقین. ۲ـ ب: کرده اند. ۳ـ نپ: دی. ٤ـ ط: هم چنین باشد. ٥ـ ب: بیشتر. ٦ـ ط: آنها. ۷ـ نپ، ب:... سنگ؛ ط: ازهمین... ۸ـ در «نپ» «در» بخط الحاقیست. ۹ـ ب: تواندشد؛ نپ: توان شد. ۱۰ـ ب، نپ: ساخته. ۱۱ـ «نپ» واو اضافه دارد. ۱۲ـ ط: چنانچه. ۱۳ـ نپ: بگزرد. ۱٤ـ نپ، ط: دروازهای. ۱٥ـ نپ، ط: فیصل. ۱٦ـ ط: بدروازهٔ. ۱۷ـ ب: خارا. ۱۸ـ ط: گردانی. ۱۹ـ «نپ» واو ندارد. ۲۰ـ نپ (در اصل): و بر (باصلاح جدید): از (بر؟). ۲۱ـ نپ: این. ۲۲ـ نپ: نصیرالدولة.

(دنبالهٔ پاورقی ص ۸) ۲۰ـ ط «در ربض» ندارد. ۲۱ـ ط، ب: ومسجد جامع دیگریست. ۲۲ـ ط: سوادی. ۲۳ـ نپ: وهمه...؛ ب: همه ترتیبی. ۲٤ـ نپ: کنند که. ۲٥ـ نپ: نصیرالدوله. ۲٦ـ ط: ووی مردی... است. ۲۷ـ نپ: گفتند...؛ ط:... هشت رطل؛ نپ کذا و (باصلاح جدید) بیست رطل.

و من فراوان شهرها[۱] و قلعه ها دیدم، دراطراف عالم ، در بلاد عرب و عجم و هند و ترك،مثل شهرآمد هیچ جا ندیدم که بر روی زمین[۲] چنان باشد و نه نیز از کس[۳] شنیدم که گفت چنان جای دیگر[٤] دیده‌ام . ومسجد جامع هم از این‌سنگ‌سیاهست چنانکه ازآن راست تر و محکم تر نتواند[٥] بود . و در میان جامع دویست و اند ستون سنگین برداشته است، هر ستونی یك‌پاره سنگ، و برستونها طاقها زده است همه از سنگ، و بر سر طاقها باز ستونها زده است کوتاهتر ازآن، و صفی دیگر طاق زده بر سر آن طاقهای[٦] بزرگ .و همه بامهای این مسجد بخر پشته پوشیده ، همه نجارت و نقارت ومنقوش و مدهون کرده[۷] . واندر ساحت[۸] مسجد سنگی بزرگ نهاده و حوضی[۹] سنگین ومدوّر، عظیم[۱۰] بزرگ، بر سر آن سنگ نهاده[۱۱] ، ارتفاعش‌قامت‌مردی ودور دایرهٔ آن ده[۱۲] گز، نایژه‌یی[۱۳] برنجین ازمیان‌حوض‌برآمده که آبی صافی بفوّاره ازآن بیرون‌میآید، چنانکه‌مخرج ومدخل[۱٤] آن آب‌پیدانیست، ومتوضایی عظیم‌بزرگ‌و[۱٥] چنان‌نیکوساخته که به ازآن نشود[۱٦]،الاکه‌سنگ‌آمد که عمارت کرده‌اند همه‌سیاهست وازآن‌میافارقین[۱۷] سپید. و نزدیك مسجد کلیساییست[۱۸] عظیم بتکلف[۱۹] هم از سنگ ساخته و زمین کلیسا[۲۰] مرخّم کرده بنقشها،و[۲۱] بر طارم آن که جای عبادت ترسایانست ، دری آهنین مشبّك[۲۲] دیدم که هیچ جای مثل آن‌دری ندیده‌بودم. و از شهرآمد به حرّان[۲۳] دو راهست یکی را هیچ آبادانی نیست وآن چهل فرسنگست، وبر راهی دیگرآبادانی ودیه های بسیارست، بیشتراهل آن‌نصاری باشند[۲٤] وآن شصت فرسنگ باشد. ما با کاروان براه آبادانی شدیم . صحرایی بغایت هموار بود ، الاآنکه‌چندان‌سنگ‌بود که ستور البته‌هیچ[۲٥] گام‌بی‌سنگ‌ننهادی.

۱– نپ : شهر . ۲– نپ (بخط الحاقی افزوده) : شهری. ۳– ب ، ط : کسی . ٤–کلمه در «ط» نیست . ٥– ط : نتوان. ٦– نپ: طاقها . ۷– ط: وهمه نجارت و حجارت آنرامنقوش و مدهون کرده‌اند. ۸–نپ: ساخت. ۹–نپ: حوض. ۱۰ – «ط» : و عظیم . ۱۱- ب واو اضافه دارد. ۱۲–ب،ط: دو. ۱۳– ب: ونایژه‌ای؛ نپ : نائره . ۱٤ - ب : مدخل‌ومخرج. ۱٥– ط: متوضای‌عظیم؛ ب :متوضای... ۱٦–ب،نپ: نباشد. ۱۷–نپ:مافارقین. ۱۸– بجزنپ :کلیسیائی‌است . ۱۹–کلمه‌در«ط» نیست . ۲۰- ط : ویرا؛ نپ :کلیسارا ؛ ب : کلیسیا . ۲۱- ب ونپ‌افزوده‌اند: درین‌کلیسیا (نپ:کلیسا) . ۲۲– نپ: بمشبك. ۲۳– ط ، ب:تاحران. ۲٤- ب،ط: باشد. ۲٥–نپ : پنج ٥.

روز آدینه بیست و پنجم جمادی‌الاخرة[۱] سنهٔ ثمان وثلثین و اربعمائة به‌حرّان رسیدیم، بیست و دوم دی ماه[۲]، هوای آنجادر آنوقت چنان‌بود که هوای خراسان در نوروز. ازآنجا برفتیم ، بشهری رسیدیم که قرول[۳] نام آن بود، جوانمردی‌ما را بخانهٔ خود مهمان کرد، چون درخانهٔ وی در آمدیم عربی‌بدوی‌درآمد، نزدیك[٤] من آمد[٥] شصت‌ساله بود[٦] وگفت: قرآن بمن آموز. « قل اعوذ برب‌النّاس» اورا تلقین میکردم و او با من میخواند . چون من گفتم[۷] « من الجنّة والناس » گفت: « ارایت‌الناس»؟یعنی «آیاآدم دیده‌ای »؟[۸] و گفت نیز بگو[۹]. من گفتم که‌سوره‌بیش‌ازاین نباشد.[۱۰] پس گفت: آن سورهٔ « نقّالة‌الحطب» کدامست؟ ونمیدانست[۱۱] که اندر سورهٔ « تبّت » « حمّالة‌الحطب» گفته است نه «نقّالة‌الحطب». وآن شب‌چندانکه‌باوی‌باز گفتم سورهٔ «قل‌اعوذ برب‌الناس»[۱۲] یاد نتوانست گرفتن، مردی عرب شصت ساله.

شنبهٔ[۱۳] دویم رجب سنهٔ ثمان و ثلثین و اربعمائة به‌سروج آمدیم[۱٤]، دویم‌روز از فرات بگذشتیم و به منبج[۱٥] رسیدیم، وآن‌نخستین شهریست ازشهرهای شام . اول بهمن ماه قدیم بود و هوای آنجا عظیم خوش بود ، هیچ عمارت از بیرون شهر نبود وازآنجا بشهرحلب رفتم، از میافارقین[۱٦] تا حلب‌صدفرسنگ باشد . حلب‌راشهری[۱۷] نیکودیدم،باره‌یی‌عظیم‌دارد[۱۸]،ارتفاعش‌بیست‌وپنج‌ارش‌قیاس کردم ، وقلعه‌یی عظیم همه بر سنگ نهاده[۱۹] ،بقیاس چند[۱۸] بلخ باشد، همه آبادان و بنا ها برسر هم نهاده . وآن

۱- ب،ط: الاخر ؛نپ:ماه‌جمادی‌الاخر. ۲– ط، ب: دویم آذرماه‌قدیم ؛ نپ (اصل) : دوم ماه‌بود . متن،طبق نپ (اصلاحی جدید) است و «ب» درحاشیه امتیاز این‌ضبط را گوید : « در نه‌سطر پائین‌ترصریحاً گوید که دوم‌روز بعد از ۲ رجب که ٤ رجب باشدمطابق‌بااول بهمن‌ماه‌بود، پس متعین‌است که متن اینجا بیست‌ودوم دی‌ماه‌باید باشد بطبق« نپ»لاغیر وغیرآن‌غلط صریحست مثلا دوم آذرماه که‌متن‌چاپی‌است».۳- نپ: فرول. ٤-نپ: بنزدیك . ٥- « نپ» کلمه‌را ندارد. ٦–ب: بوده‌باشد و؛ نپ : بوده باشد و مرا . ۷- نپ: گفتم‌که. ۸- جملهٔ یعنی آیا آدم دیده‌ای؟ از«ط» است . ۹- پ : نیز بگویم ؛ نپ :گویم. ۱۰ - ب : آن سوره بیش ازاین نیست؛ نپ : این سوره بیش از این‌نیست . ۱۱- ب: نمیدانیست. ۱۲- «ب» کلمهٔ‌اخیرو« نپ» دو کلمهٔ اخیررا ندارد. ۱۳- نپ: شده ؛ ب : دوشنبه ، ۱٤- نپ : رسیدیم. ۱٥- نپ،ط : منج. ۱٦-نپ: مافارقین . ۱۷ - بجزنپ : شهر . ۱۸ - کلمه در « نپ » نیست . ۱۹ - « نپ » واو اضافه دارد .

شهر باجگاهست، میان بلاد شام و روم و دیار بکر ومصر وعراق،وازاینهمه بلادتجار و بازرگانان آنجا روند. چهار دروازه دارد: باب‌الیهود، باب‌الله؛ باب الجنان؛ باب انطاکیه[1]. وسنگ بازار[2] آنجا رطل ظاهری[3] چهارصد وهشتاد درم باشد. و از آنجا چون سوی جنوب روند، بیست‌فرسنگ[4]، حماة باشد، و بعد از آن حمص، وتا دمشق پنجاه فرسنگ باشد از حلب. و از حلب تا انطاکیه[5] دوازده فرسنگ باشد و بشهر طرابلس همین مقدار[6] وگویند تا قسطنطنیه[7] دویست فرسنگ باشد. یازدهم رجب از شهر حلب بیرون شدیم بسه فرسنگ‌دیهی‌بودجند[8] قنسرین میگفتند. ودیگر روز چون شش فرسنگ شدیم بشهر سرمین[9] رسیدیم، بارو نداشت. شش فرسنگ دیگر شدیم[10] معرّةالنعمان بود، باره‌یی‌سنگین داشت، شهری[11] آبادان‌وبردرشهراسطوانه‌یی سنگین دیدم، چیزی برآن[12] نوشته بود بخطی‌دیگر ازتازی[13]،از یکی پرسیدم که این چه چیز ست؟ گفت طلسم کژدمیست، که هرگز عقرب در این شهر نباشد و نیاید و اگر از بیرون‌آورند و رهاکنند بگریزد و درشهر نماند.[14] بالای آن ستون‌ده‌ارش قیاس کردم، و بازارهای[15] او بسیار معمور دیدم[16] ومسجد آدینهٔ شهر بر بلندی نهاده است، در میان شهر، که از هر جانب که خواهند بمسجد درشوند سیزده درجه بر بالا بایدشد. وکشاورزی‌ایشان[17] همه گندمست[18] و بسیارست، و درخت‌انجیر و زیتون و پسته و بادام و انگور فراوانست وآب شهر از باران وچاه باشد. در آن شهر مردی بودکه وی را[19] ابوالعلاء معرّی[20] میگفتند، نابینا بود و رئیس‌شهر او بود،نعمتی بسیار داشت و بندگان و کارگزاران[21] فراوان، و خود همه شهر اورا چون بندگان بودند

۱ــ نپ: الانطاکیه. ۲ــ نپ (دراصل): یار را. بعد بخط جدید تمام کلمه زده‌شده است. ۳ــ نپ: کذادراصل ولی باصلاح جدید: داهری. ٤ــ ط: تاحما،ب،نپ:حما. ٥ــنپ (در اصل): بانطاکیه (باصلاح جدید): تا انطاکیه. ٦ــ بجز نپ: قدر. ۷ــ (حاشیهٔ ب. ط: قسطنطینیه). ۸ــ نپ: خاصه؛ ط: چند. ۹ــ ب در حاشیه آرد: (اصلا: سرمیس).
۱۰ــ نپ: بشدم. ۱۱ــ نپ: شهر. ۱۲ــ بجز «ط»: درآن. ۱۳ــ کلمه بخط جدیدست در «نپ». ۱٤ــ ب: نیاید؛ نپ: نباید (احتمال حاشیهٔ ب: نپاید). ۱٥ــ ط: قیاس کردم ده ارش بازارهای. ۱٦ــجملهٔ «نباشد...» (دوسطرپیش تااینجا) ازاصل«نپ»ساقطست و درحاشیه با مرکب سرخ الحاق شده‌است. ۱۷ــ نپ: وکشاورز. ۱۸ــ نپ: کوهست.
۱۹ــ نپ: ودرآن مردی... اورا؛ ب: درآن مردی بودکه. ۲۰ــ ط: مصری. ۲۱ــب: کارگران؛ نپ،ط: کارگذاران.

وخود[1] طریق زهد پیش گرفته بود، گلیمی پوشیده و در خانه نشسته، نیم من[2] نان جوین[3] را به ُنه گرده کرده، شبانه‌روز بگرده‌یی‌قناعت کندوجز آن‌هیچ‌نخورد[4]، و من این معنی شنیدم که در ِ سرای باز نهاده است و نوّاب و ملازمان او کارشهر میسازند مگر بکلیّات که[5] رجوعی باو کنند، و وی نعمت خویش از هیچکس دریغ ندارد و خود صائم‌الدهر قائم‌اللیل[6] باشد و بهیچ شغل دنیا مشغول نشود[7]. واین مرد در شعر وادب بدرجه‌ییست[8] که‌افاضل شام و مغرب و عراق مقرّند که در این عصر کسی بپایهٔ او نبوده است و نیست[9]. وکتابی‌ساخته‌آنرا «الفصول والغایات[10]» نام نهاده، وسخنها آورده است مرموز و مثلها بالفاظ[11] فصیح و عجیب که مردم بر آن واقف نمیشوند مگر بر بعضی اندك، و نیز آنکسی که[12] بروی خواند، چنانکه اورا تهمت کردند که تو این کتاب[13] بمعارضهٔ قرآن کرده‌ای. و پیوسته زیادت از دویست کس ازاطراف‌نزد وی ادب و شعر خوانند[14]،و شنیدم که اورا زیادت از صد هزار بیت شعرباشد. کسی از وی پرسید که ایزد تبارك وتعالی اینهمه مال و نعمت ترادادہ است، چه سببست که مردم را میدهی وخویشتن نمیخوری. جواب داد که مرا بیش‌ازاین‌نیست که میخورم. وچون من آنجا رسیدم‌این‌مرد هنوزدرحیات بود.

پانزدهم رجب سنهٔ ثمان و ثلاثین واربعمائةازآنجا بکویمات[15] شدیم،وازآنجا بشهر حماة[16] شدیم، شهری خوش، آبادان، برلب آب عاصی، و این آب را از آن سبب عاصی گویند که بجانب روم میرود، یعنی چون[17] از بلاد اسلام ببلاد کفرمیرود عاصی است، و براین آب دولابهای‌بسیار ساخته‌اند. پس از آنجا راه دومیشود: یکی‌بجانب ساحل، و آن غربی شام است و یکی جنوبی، بدمشق میرود. ما براه ساحل رفتیم

۱ــ نپ: او خود. ۲ــ نپ: (دراصل): نیمین (باصلاح‌جدید): نیمه. ۳ ــ نپ افزوده: خود. ٤ــ بجز«ط»: تبه کرده که جزآن هیچ نخورد؛ و درحاشیهٔ ب: کذا ایضا فی نپ؛ (ظ: نخوردی؟). ٥ــ نپ «که» ندارد. ٦ــ قائم‌اللیل در «نپ» بخط‌الحاقیست. ۷ــ کلمه در «ط» نیست. ۸ــ ب، نپ بدرجهٔ‌است (برطبق رسم‌الخط قدیم.، حاشیه‌ب). ۹ــط: عراق بفضل و علم وی مقرند. و دنبال عبارت‌رانیز ندارد. ۱۰ــ نپ: فصول‌الغایات. ۱۱ــنپ: بالفاظی.
۱۲ــ ب، نپ: وآنکسی نیزکه. ۱۳ــب، نپ: کتابرا. ۱٤ــ ب: اطراف آمده باشند و پیش او ادب و شعر خوانند. ۱٥ ــ نپ: بکوماب؟. ۱٦ ــ ب ط: حما؛ نپ: حمی. (متن‌از حاشیهٔ «ب» است). ۱۷ ــ کلمه در «نپ» بخط‌الحاقیست.

درکوه چشمه‌یی دیدم که گفتند هرسال چون[۱] نیمهٔ شعبان بگذرد آب جاری شود از آنجا و[۲] سه روز روان باشد و بعد از سه روز یکقطره نیاید تا سال دیگر. مردم آنجا بزیارت[۳] روند و تقرّب جویند بخداوند سبحانه و تعالی، و عمارات[۴] وحوضها ساخته‌اند آنجا[۵]. چون ازآنجابگذشتیم[۶] بصحرایی رسیدیم که همه نرگس بودشکفته چنانکه تمامت آن صحرا سپید مینمود از بسیاری نرگسها. ازآنجا برفتیم بشهری رسیدیم که آنرا عرقه[۷] میگفتند، چون از عرقه[۷] دو فرسنگ بگذشتیم[۶] بلب دریا رسیدیم و برساحل دریا، روی از سوی جنوب، چون پنج فرسنگ برفتیم بشهر طرابلس رسیدیم، و از حلب تا طرابلس چهل فرسنگ بود، بدین راه که ما رفتیم. روز شنبه پنجم شعبان آنجا رسیدیم. حوالی‌شهرهمه کشاورزی[۸] وبساتین و[۹] اشجاربود و نیشکر بسیار بود، و درختان نارنج و ترنج وموز ولیمو و خرما. ودرآنوقت شیرهٔ نیشکر[۱۰] میگرفتند. شهر طرابلس را[۱۱] چنان ساخته‌اند که سه‌جانب او باآب دریاست که چون آب دریا موج زند مبلغی بر باروی‌شهر بررود، و[۱۲] یك جانب که با[۱۳] خشك دارد کنده‌یی عظیم کرده‌اند و درِ آهنین محکم برآن نهاده‌اند. جانب شرقی بارو[۱۴] از سنگ تراشیده است وکنگره ها[۱۵] و مقاتلات همچنین[۱۶]. وعراده‌ها برسردیوار نهاده، خوف ایشان از طرف روم باشد که بکشتیها قصد آنجا کنند. و مساحت شهر هزار ارش است در هزار ارش، همه[۱۷] چهار[۱۸] پنج طبقه و شش نیز هم هست و کوچه‌ها وبازارها نیکو وپاکیزه که گویی هریکی‌قصریست آراسته، وهرطعام ومیوه ومأکول که در[۱۹] عجم دیده بودم همه آنجا موجود بود، بل بصد درجه بیشتر. و در میان‌شهر مسجدی‌آدینه عظیم[۲۰] پاکیزه و نیکو آراسته و حصین، و درساحت‌مسجد[۲۱] قبّه‌یی‌بزرگ ساخته و در زیر قبه‌حوضیست از رخام و در میانش‌فوّاره‌یی برنجین

۱– نپ : کذا ایضاً (اصل متن) :چو. ۲– ط : وازآنجا. ۳– ط : بزیارت آنجا.
۴– بجز نپ : عمارت. ۵– در «نپ» بخط الحاقی است. ۶– نپ : بگزشتیم. ۷-نپ: عرفه. ۸– نپ: کشاورز. ۹– «نپ»واو ندارد. ۱۰– ط :... شکر؛ نپ، ب:شیرهٔ نیشکر در آنوقت. ۱۱– نپ، ب «را» ندارد. ۱۲ – بجز «ط» : چنانکه یکجانب؛ نپ (بخط الحاقی افزوده): آن. ۱۳– در«نپ» «با» بخط الحاقی‌زده شده است. ۱۴-نپ: وبازو.
۱۵–ب، نپ: کنگرهای. ۱۶ - «ط»ومقاتلات‌دارد. ۱۷– ب: تیمه ؛ ط : بلندی. ۱۸– نپ: چهارو. ۱۹ نپ: درهمه. ۲۰ - ط : عظیمو. ۲۱– نپ : بریختن.

برآمده، و در بازار[۱] مشرعه‌یی‌ساخته است که بپنج نایژه[۲] آب بسیار[۳] بیرون می آید که مردم بر میگیرند وفاضل بر[۴] زمین میگذرد[۵] و بدریا در میرود. وگفتند که بیست هزار مرد در این شهرست،و سواد و روستاقهای[۶] بسیار دارد وآنجا کاغذنیکو سازند مثل کاغذ سمرقندی، بل بهتر. واین شهر تعلق بسلطان مصر داشت، وگفتند بسبب[۷] آنکه وقتی لشکری از کافر روم آمده بود و این مسلمانان باآن[۸] لشکرجنگ کردند وآن لشکر را قهر کردند سلطان مصر خراج ازآن شهر برداشت و همیشه لشکری از آنِ سلطان آنجا نشسته‌باشد، و سالاری برسر آن لشکر، تاشهررااز‌دشمن نگاهدارند. و باجگاهیست آنجاکه کشتیها[۹] که از اطراف[۱۰] روم و فرنگ واندلس و مغرب بیاید عشر بسلطان دهند و ارزاق لشکر از آن باشد. وسلطان را آنجا کشتیها باشدکه به‌روم و صقلیّه[۱۱] و مغرب روند وتجارت کنند. و مردم این شهر همه شیعه[۱۲] باشند و شیعه[۱۳] بهر بلاد مساجد نیکو ساخته‌اند، درآنجا خانه ها[۱۳] ساخته برمثال رباطها، امّاکسی در آنجا مقام نکند[۱۴] وآن را مشهد خوانند و از بیرون شهر طرابلس هیچ خانه نیست مگرمشهدی[۱۵] دوسه، چنانکه‌ذکررفت.

پس از این شهر[۱۶] برفتم همچنان برطرف دریا روی‌سوی جنوب، بیك‌فرسنگی حصاری دیدم که آنرا قلمون[۱۷] میگفتند، چشمه‌یی‌آب دراندرون آن بود. ازآنجا برفتم بشهر طرابرزن؟[۱۸] و از طرابلس تاآنجا پنج‌فرسنگ‌بود. وازآنجابشهرجبیل[۱۹] رسیدیم وآن‌شهریست مثلث چنانکه‌یك گوشهٔ‌آن بدریاست،وگرد وی‌دیواری کشیده بسیار بلند و حصین و همهٔ‌گرد شهر درختان خرما ودیگر درختهای گرمسیریست[۲۰] کودکی را دیدم گلی سرخ و یکی سپید تازه در دست داشت، و آن روز پنجم اسفندارمذ ماه قدیم بود[۲۱] سال برچهار صد و پانزده ازتاریخ عجم. و از آنجا بشهر

۱– ط:ودر یاازآن؛ب، نپ«برآمده» ندارد. ۲– نپ: که پنج...؛ط :... نایره. ۳– کلمه در«نپ» بخطالحاقیست. ۴– نپ: در. ۵– نپ: میگزرد. ۶– ط: رستاقهای. ۷– بجز «ط» : گفتندسبب. ۸– ب: بآن. ۹– ب : کشتیهای. ۱۰–نپ : طرف. ۱۱– ط:سقلیه؛ ب، نپ : سقلیه. ۱۲- نپ: شیعت. ۱۳– بجز«نپ» : خانها. ۱۴–. بجز«نپ»: نمیکند.
۱۵- نپ:مشهدك ؛ ب : مشهد. ۱۶– نپ: این برفتیم. ۱۷– کذا ایصاً فی نپ (بـاصلاح جدید) : بوقلمون. ۱۸ ـ ط : طرابوزن ؟ ۱۹ – نپ : جبل (باصلاح جدید) : جلیل.
۲۰- بجز «ط» :گرمسیری. ۲۱- ط، ب : اسفندارمذ ماه قدیم ؛ نپ : اسفندارمذ قدیم بود.

بیروت[۱] رسیدیم. طاقی سنگین دیدم چنانکه راه بمیان آن طاق بیرون میرفت. بالای آن طاق را[۲] پنجاه گز تقدیر کردم، و ازجوانب او[۳] تخته سنگهای سفیدبر آورده، چنانکه هر سنگی از آن زیادت از هزار من بود، و این بنا را از خشت[٤] بمقدار بیست گز بر آورده‌اند و بر سر آن اسطوانهای رخام برپاکرده ، هریکی هشت[٥] گز، و سطبری چنانکه بجهد درآغوش دو مرد گنجد ، و بر سر این ستونها طاقها زده است بدو جانب ، همه‌ازسنگ‌مهندم[٦] ، چنانکه‌هیچ گچ و گل‌در آن[۷] میان‌نیست، و بعدازآن‌طاقی عظیم بر بالای آن طاقها بمیانه راست‌ساخته‌اند ، ببالای پنجاه ارش، و هرتخته‌سنگی که[۸] در آن طان بر[۹] نهاده است هریکی را[۱۰] هشت[۱۱] ارش قیاس کردم در طول و در عرض چهارارش، که هریك از آن‌تخمیناً[۱۲] هفت هزار من باشد. واین همه سنگها را کنده کاری و نقاشی خوب کرده ، چنانکه درچوب بدان نیکویی کم کنند . و جزاین طاق[۱۳] بنایی[۱٤] دیگر نمانده است بدان‌حوالی . پرسیدم[۱٥] که‌این‌چه‌جایست؟ گفتند: که شنیده ایم که این در باغ فرعون بوده است و بس قدیمست وهمهٔ صحرای آن ناحیت[۱٦] ستون‌های رخامست و سر ستونها و ته[۱۷] ستونها همه رخام منقوش[۱۸] مدّور و مربع و مسدّس و مثمّن. و سنگ عظیم صلب که‌آهن بر آن کار نمیکرد[۱۹] و بدان حوالی هیچ جای کوهی نه، که گمان افتد که از آنجا بریده اند، وسنگی‌دیگر همچو معجونی مینمود آنچنانکه[۲۰] سنگهای دیگر، مسخر[۲۱] آهن بود. و اندر نواحی شام پانصد هزار ستون یاسر ستون و ته[۲۲] ستون بیش افتاده است که هیچ آفریده نداند که آن چه بوده است یا ازکجا آورده‌اند . پس از آن بشهر صیدا رسیدیم هم بر لب دریا. نیشکر[۲۳] بسیار کشته بودند و باره‌یی‌سنگین محکم دارد، وسه دروازه و مسجد

۱ـ ط : پروت . ۲ - بجز «ط» : طاق . ۳ـ ط : آن . ٤ ـ نپ : بار نخست.
٥ - نپ : بیست . ٦ ـ ط : سنگ . ۷ - ب ، نپ : این . ۸ - ب ، نپ : سنگی را.
۹- نپ از « را » تا اینجا الحاقیست . ۱۰- (در اصل نپ) : هر یك را ، بعد بخط الحاقی همه‌رازده‌است . ۱۱ ـ نپ: هفت . ۱۲- کلمه در«ط» نیست؛ نپ: تخمین. ۱۳- ب و نپ (در اصل): طاقی. ۱٤- ط ،ب: بنای . ۱٥- نپ : برسیدم. ۱٦- نپ : آن و ناحیت. ۱۷ـب: تن ؛ نپ (دراصل مثل متن) (باصلاح جدید): بن . ۱۸- ط : منقوش و. ۱۹- بجز«ط» : نمیکند . ۲۰- نپ: چه آن‌سنگ همچون معجونی می نمودند چنانکه. ۲۱ـ «ط» : مانند .
۲۲- ب و نپ(دراصل): تن. نپ الحاقی: بن. ۲۳- نپ: و نیشکر .

آدینهٔ خوب، باروحی تمام، همهٔ مسجد حصیرهای منقّش انداخته، و بازاری نیکو آراسته، چنانکه چون آن بدیدم گمان بردم که شهر را بیاراسته‌اند قدوم سلطان‌را، یا[۱] بشارتی رسیده است . چون پرسیدم گفتند رسم این شهر همیشه چنین باشد . و باغستان و اشجار آن چنان بود که گویی پادشاهی باغی[۲] ساخته است بهوس ، و کوشکی در آن بر آورده. و بیشتر درختها پربار[۳] بود .

چون[٤] از آنجا پنج فرسنگ بشدیم بشهر صور رسیدیم . شهری بود در کنار دریا ، شیخی بوده[٥] و آنجا آن شهر را ساخته بود[٦] وچنان بود که بارهٔ شهرستان[۷] صد گز بیش برزمین خشك نبود ، باقی اندر آب دریابود، و باره‌یی سنگین تراشیده و درزهای آن‌را بقیر گرفته تا آب دریا[۸] درنیاید. و مساحت شهر را[۹] هزار در هزارقیاس کردم، همه[۱۰] پنج شش طبقه برسریکدیگر، و فوّارهٔ بسیار ساخته ، وبازارهای نیکو ونعمت فراوان، واین‌شهر صور معروفست بمال وتوانگری[۱۱] درمیان شهر های ساحل شام. ومردمانش بیشترشیعه‌اند . وقاضی بود آنجا، مردی سنّی مذهب، پسرابوعقیل[۱۲] میگفتند، مردی نیك‌منظر[۲] وتوانگر . وبر در شهر مشهدی راست[۱۳] کرده‌اند و آنجا بسیار فرش وطرح و قنادیل وچراغدانهای زرین و نقره گین[۱٤] نهاده ، وشهر بر بلندی واقعست[۱٥] و آب‌شهر ازکوه میآید . و بر در شهر طاقهای سنگین ساخته‌اند و آب بر پشت آن طاقها بشهر اندرآورده‌اند[۱٦] و درآن کوه دره‌ییست[۱۷] مقابل شهر که چون روی بمشرق بروند بهجده[۱۸] فرسنگ ، بشهر دمشق رسند . وچون ما از آنجا هفت فرسنگ برفتیم بشهرستان عکه رسیدیم و آنرا[۱۹] مدینة عکا نویسند ، شهر بربلندی نهاده‌است[۲۰] ، زمینی کج و باقی‌هموار. ودرهمه[۲۱] ساحل که[۲۲] بلندی‌نباشدشهر نسازند از

۱ـ ط: یا قدوم...را . ۲ـ کلمه از «ط» است . ۳ـ ط، نپ: بر بار. ٤ـ نپ : و چون. ٥ ـ ب: سنجی بوده بود؛ نپ : سنجی یا سحی بوده بود ؛ ه : شیخی ساکن آنجا بود و آنجا . ٦ـ ط : ودرآنجا آن شهر بناکرده ؛ نپ : و آنجا آن شهر ساخته بودند . ۷ ـ ط : شهر. ۸ـ کلمه از«ط» است. ۹ـ «را» از«ط» است. ۱۰ ـ ب : و تیمه ؛ ط : و . ۱۱ـ نپ (در اصل) : توانگران . ۱۲ـ نپ : بوعقیل ؛ ه : ابومقیل . ۱۳ـ نپ : مشهدی است که اهل شیعت . ۱٤ـ ب،نپ : نقرگین. ۱٥ـب : است. ۱٦ـب :آورده. ۱۷ـط: دری است. ۱۸ـ نپ: ینجده. ۱۹ـ ط: وآنجارا ؛ ب: وآنجا. ۲۰ـ نپ: شهر بلندی ...؛ ب:... نهاده ۲۱ـ کذا نپ(دراصل) (باصلاح جدید) :هر. ۲۲ـ« که »در« نپ» الحاقیست.

بیم غلبهٔ آب دریا وخوف امواج که بر کرانه میزند. ومسجد آدینه درمیان شهرست و از همهٔ شهر بلندترست، و اسطوانها همه رخامست. و در[۱] دست راست قبله از بیرون قبر صالح پیغمبرست علیه‌السلام. وساحت[۲] مسجد را[۳] بعضی فرش‌سنگ انداخته اند و بعضی دیگر را سبزی کشته‌اند[۴]. و گویند که آدم علیه‌السلام آنجا زراعت کرده‌بود[۵]. و شهررا مساحت کردم درازی[۶] دو هزارارش بود و پهنا پانصد ارش، بارهٔ بغایت‌محکم. و جانب غربی و جنوبی آن بادریاست و برجانب جنوب میناست[۷] و بیشتر شهرهای ساحل را میناست و آن چیزیست که جهت محافظت کشتیها ساخته‌اند، مانند اسطبل که پشت بر شهرستان دارد و دیوارها برلب آب دریا درآمده، و درگاهی پنجاه گز بگذاشته‌اند، بی دیوار، الا آنکه زنجیرها از این دیوار بدان دیوار کشیده اند که چون خواهند که کشتی درمینا[۸] آید زنجیر ها[۹] سست کنند تا بزیر آب فرو رود[۱۰] و کشتی برسر آن زنجیر از آب بگذرد و[۱۱] باز زنجیرها را بکشندتا بیگانه‌قصد آن[۱۲] کشتیها نتواند کرد. و بدروازهٔ[۱۳] شرقی بردست چپ چشمه‌ییست که بیست وشش‌پایه فرو باید شد[۱۴] تا بآب رسید[۱۵] وآن را عین‌البقر گویند، و می گویند که آن چشمه را آدم علیه‌السلام پیداکرده است وگاو خودرا[۱۶] ازآنجا آب داده، و از آن[۱۷] سبب آن چشمه را عین‌البقر میگویند. وچون از این شهرستان عکه سوی مشرق روند کوهیست که اندرآن مشاهدانبیاست‌علیهم‌السلام[۱۸]، و این موضع از راه‌بر کنارست[۱۹] کسیرا که برمله رود.[۲۰] مراقصد افتاد که بروم و[۲۱] آن‌مزار های متبرك راببینم و برکات آن[۲۲] از حضرت ایزد[۲۳] تبارك وتعالی بجویم. مردمان عکه گفتند که‌قومی‌مفسد در این راه باشند که غریب را[۲۴] تعرض رسانند و اگر چیزی داشته باشد بستانند. من

۱– نپ: و بر؛ب: در. ۲– ب: بیغمبرعلیه‌السلام...؛ نپ: پیغمبرعلیه‌السلام وبساحت. ۳– ب، نپ: مسجد. ٤– ب، نپ: کشته. ٥– «طَ» کلمه را ندارد. ٦– نپ (دراصل) دراز (با خط الحاقی) درازی. ۷– نپ (دراصل) مشا (باصلاح جدید): مینا. ۸ – نپ: شا. ۹– نپ: زنجیر ها را. ۱۰– ب، نپ: روند. ۱۱– «نپ» واو ندارد. ۱۲– ب، نپ: زنجیر ها بکشند تاکسی بیگانه ... این. ۱۳ – نپ: بردروازهٔ. ۱٤ – نپ: شدن. ۱٥– ب، نپ: رسند. ۱٦– نپ: خویش را. ۱۷ – ط: ازآن. ۱۸– ط: انبیاء است. ۱۹– ب، نپ: کناره‌است. ۲۰– جملهٔ اخیر در «ط» نیست؛ در «نپ» (اصل) برمکه... (بعد بخط جدید اصلاح کرده‌اند). ۲۱– که «بروم‌و» از «نپ» است. ۲۲– ب، نپ: بینم. و کلمهٔ «آن» را نیز ندارند. ۲۳– کلمه در «نپ» بخط الحاقیست. ۲٤– نپ، ب: گفتند آنجا... درراه... که هرکرا غریب بینند.

نفقه‌یی که داشتم در مسجد عکه نهادم[۱] و از شهر بیرون‌شدم، از دروازهٔ[۲] شرقی، روز شنبهٔ بیست و سوم[۳] شعبان سنهٔ ثمان و ثلثین و اربعمایه، اول روز زیارت قبر عك[۳] کردم، که بانی[٤] شهرستان او بوده است، و او یکی ازصالحان و بزرگان‌بوده، وچون با من دلیلی نبود که آنراه‌داند متحیّر می‌بودم، ناگاه ازفضل‌باری تبارك‌وتعالی[٥] مردی عجمی‌بامن‌پیوست که اواز[٦] آذربایجان‌بود و یك‌بار دیگر آن‌مزارات‌متبرّ که‌را دریافته بود[۷]. دوم کرّت بدان عزیمت روی بدان جانب آورده بود[۸]. بدان موهبت شکرانهٔ[۹] باری‌راتعالی وتبارك[۱۰] دو رکعت‌نماز‌بگزاردم[۱۱] و سجدهٔ شکر کردم که مرا رفیق‌راه بداد تا بر عزمی که‌کرده بودم وفا بکردم. پس[۱۲] بدهی رسیدم که آن را برده[۱۳] میگفتند، آنجا قبر عیش وشمعون علیهماالسلام[۱٤] را زیارت کردم و ازآنجا بمغارك[۱٥] رسیدم که‌آن را دامون[۱٦] میگفتند، آنجا نیز زیارت[۱۷] کردم که گفتند قبر ذوالکفل است علیه‌السلام[۱٤] و از آنجا بدیهی دیگر[۱٤] رسیدم که‌آنرا اعبلین[۱۸] میگفتند، و میگفتند قبر هود علیه‌السلام آنجاست[۱۹]، زیارت وی[۲۰] دریافتم[۲۱] و اندر حظیرهٔ‌وی[۲۲] درختی خرتوت[۲۳] بود و قبر عزیر نبی[۲٤] علیه‌السلام آنجا بود، زیارت آن کردم، ورو بسوی[۲٥] جنوب برفتم، بدیهی دیگررسیدم[۲٦] که آن‌را حظیره[۲۷] میگفتند. و برجانب مغربی این دیه دره‌یی[۲۸] بود و در آن دره چشمهٔ آبی[۲۹] بود پاکیزه که ازسنگ بیرون می‌آمد وبرابر[۳۰] چشمه بر سرسنگ‌مسجدی کرده‌اند و در آن‌مسجد[۳۱] دو خانه‌است از سنگ ساخته، و سقف سنگین در زده، و دری کوچك بر آنجا نهاده، چنانکه

۱– نپ: بنهادم. ۲– نپ: بدروازهٔ. ۳ – نپ: سیوم. ٤– نپ: عکه بانی. ٥– ط: باری‌تعالی...؛ب، نپ:...همان‌روزمردی. ٦– ط: از اهل. ۷– ط: بوده. وجملهٔ بعد را تاکلمهٔ شکرانه ندارد. ۸– نپ: ودوم کرت‌هم... آورده ۹– ب، نپ: شکر. ۱۰– ط: باریتعالی‌را؛ نپ:... تقدس و تعالی. ۱۱– بجز «نپ»: بگذاردم. ۱۲– ب، نپ: مراتوفیق میداد... وفامیکردم. ۱۳–ب: پردهٔ؛ نپ: (دراصل): بسرون (درروی کلمه بخط‌الحاقی): برده. ۱٤- کلمه‌در «ط» نیست. ۱٥– نپ (دراصل): بمصارك. (باصلاح جدید): بمصرکی. ۱٦– نپ (دامون بخط الحاقی) (اصل): وامع. ۱۷– نپ: زیارتی. ۱۸– نپ: اخرعیان(؟). ۱۹- ب، نپ: وقبر هود علیه‌السلام آنجا بود. ۲۰- ب، نپ: آن. ۲۱ - نپ: دریافتیم. ۲۲– ب،نپ: در...او ۲۳– فرتوت؟ (حاشیهٔ‌ب). ۲٤ – ب: النبی. ۲٥– ب، نپ: روی سوی. ۲٦ – نپ رسیدیم. ۲۷– نپ: خطیرهٔ. ۲۸– نپ: دره. ۲۹– ب، نپ: آب. ۳۰– ط: بر در. ۳۱– نپ: مسجدی.

مرد[۱] بدشواری در تواند رفتن. و دو قبر نزدیك[۲] یکدیگر آنجا نهاده[۳] یکی از آنِ شعیب علیه‌السلام، و دیگری از آنِ دخترش که زن موسی علیه‌السلام بود[۴]. مردم آن دیه[۵] آن مسجد و مزار را تعهّد نیکو کنند، ازپاك داشتن وچراغ نهادن وغیره. و از آنجا بدیهی شدم که آنرا داریل[۶] میگفتند و بر جانب قبلهٔ آن دیه کوهی بود و اندرمیان کوه حظیره‌یی و اندر آن حظیره چهار گور[۷] نهاده بود از آن فرزندان یعقوب علیه‌السلام که برادران یوسف علیه‌السلام بودند. واز آنجا برفتم، تلی دیدم[۸]، زیر[۹] آن تل غاری بود که قبر مادر موسی علیه‌السلام در آن غار بود. زیارت آنجا دریافتم، و از آنجا برفتم دره‌یی[۱۰] پیدا آمد، بآخر آن دره دریایی پدید آمد کوچك، وشهر طبریه بر کنار آن دریاست. طول آن دریا بقیاس شش فرسنگ وعرض آن سه فرسنگ باشد[۱۱] وآب آن دریا خوش وبا مزه[۱۲]، و شهر برغربی دریاست وهمهٔ آبهای گرمابه‌های شهر و فضلهٔ آبها بدان دریا میرود، و مردم آن شهر وولایتی[۱۳] که بر کنار آن دریاست همه آب ازاین دریا خورند، و شنیدم که وقتی امیری بدین شهر آمده بود، فرموده بود[۱۴] که راه آن[۱۵] پلیدیها و آبهای پلید از آن دریا بازبندند، چون چنین کردند[۱۶] آب دریا گنده[۱۷] شد، چنانکه نمی‌شایست خوردن، باز فرمود تا همهٔ راه آبهای چرکین که بود[۱۸] بگشودند، باز آب دریا خوش شد.

واین[۱۹] شهر را دیواری حصینست، چنانکه از لب دریا گرفته اند و گرد شهر گردانیده، و از آن طرف که دریاست دیوار ندارد و بناهای[۲۰] بسیار درمیان آبست و زمین آن دریا[۲۱] سنگست و[۲۲] منظرها ساخته‌اند برسر اسطوانهای رخام که اسطوانها در آبست. ودر آن دریا ماهی بسیار ست، و در میان شهر مسجد آدینه است وبر در مسجد چشمه‌ییست، وبرسر آن چشمه گرمابه‌یی[۲۳] ساخته‌اند[۲۴] وآبش[۲۵] چنان گرمست که

۱- ط: سر. ۲- نپ: بنزدیك. ۳- ط: درآنجا باشد. ٤- ط: یکی قبر شعیب... و دیگری از آن... که زوجه... بوده. ٥- نپ: دیهه. ٦- ب: اربل: نپ: اریل. ۷- ط: قبر. ۸- نپ: برفتیم... دیدیم. ۹- ط: در زیر. ۱۰- نپ: برفتیم درهٔ. ۱۱- کلمه در «ط» نیست. ۱۲- ب: خوش بامزه. ۱۳- ب، ط: ولایت. ١٤- ب، نپ: فرمود. ۱٥- نپ: این. ١٦- سه کلمهٔ اخیر از «ط» است. ۱۷- ط: گندیده. ۱۸- ط: چرکی...؛ نپ: چرکن که درآنجا بود. ۱۹- ط: این ۲۰- نپ: بناها. ۲۱- ب، نپ: زمین دریا... ۲۲- «نپ» واو ندارد. ۲۳- نپ: گرمابه‌ها. ۲٤- ط: ساخته. ۲٥- نپ، ب: وآب.

تا بآب سرد نیامیزند برخود نتوان ریخت، وگویند آن گرمابه[۱] سلیمان بن داود علیه‌السلام ساخته است، ومن در آن گرمابه رسیدم[۲]. واندر این شهر طبریه مسجدیست که آنرا مسجد یا سمن گویند، با جانب غربی، مسجدی پاکیزه. در میان مسجد دکانی بزرگست و بروی[۳] محرابها ساخته[۴] و گرد برگرد آن دکان[۵] درخت یاسمن نشانده، که مسجد را بآن بازخوانند. ورواقی برجانب مشرقست که[۶] قبر یوشع بن نون در[۷] آنجاست، و در زیر آن دکان قبر هفتاد پیغمبرست علیهم السلام که بنی اسرائیل ایشانرا کشته‌اند. و سوی جنوب شهر دریای لوط است وآن آبی[۸] تلخ دارد، یعنی دریای لوط[۹] که از جانب جنوب طبریه است وآب دریای طبریه بآنجا میرود، و شهرستان لوط بر کنار آن دریاست لیکن[۱۰] هیچ اثری نمانده است. ازشخصی شنیدم[۱۱] که گفت در[۱۲] دریای تلخ که دریای لوطست چیزی میباشد مانند گاوی[۱۳] از کف دریا فراهم آمده سیاه که صورت گو دارد[۱٤] و بسنگ میماند، اما سخت نیست ومردم آنرا برگیرند وپاره[۱٥] کنند و بشهرها وولایتها برند، هرپاره از آن که در زیر درختی کنند هرگز کرم در زیر آن درخت نیفتد و در آن موضع بیخ درخت را زیان نرساند و بستان را[۱٦] ازکرم وحشرات زیر زمین آسیبی نرسد[۱۷] والعهدة علی الرّاوی. و گفت عطّاران نیز بخرند و[۱۸] میگویند کرمی که[۱۹] در داروها افتد وآنرا نقره[۲۰] گویند، دفع آن نیز کند[۲۱]. و درشهر طبریه حصیر سازند که مصلّی نمازی از آن در همانجا[۲۲] بپنج دینار مغربی بخرند. و[۲۳] در جانب غربی طبریه[۲٤] کوهیست و بر آن کوه پاره سنگ خاره‌ییست[۲٥] بخط عبری بر آنجا نوشته است[۲٦] که بوقت این[۲۷] کتابت ثریا بسر

۱- نپ، ط: گرمابه را. ۲- ط: بترسیدم. ۳- نپ: وبرروی. ٤- ط: ساخته‌اند. ٥- نپ: دکانی. ٦- ب، نپ: و رواقیست... مشرق. ۷- نپ: «در» ندارد. ۸- ط، ب: آب. ۹- سه کلمهٔ اخیر در «ط» نیست. ۱۰- ب، نپ: دریای لوطست اما. ۱۱- نپ: شنودم. ۱۲- نپ: درآن. ۱۳- ط: گاو. ١٤- «ط» جملهٔ «که صورت گو دارد» ندارد. ۱٥- نپ: بازه. ١٦- نپ، ب: و بستان از. ۱۷- ب، نپ: غمی نباشد. ۱۸- نپ: که. ۱۹- ط: کرمی است. ۲۰- ط: بقره. ۲۱- ب، نپ: آن کند. ۲۲- ط: حصیری... مصلای نمازی آنرا درهمانجا؛ ب: از آنست همانجا. ۲۳- ب، نپ: وآنجا. ۲٤- کلمه از «ط» است. ۲٥- ب؛ نپ: خاره‌است. ۲٦- ب، نپ: نوشته‌اند. ۲۷- ب، ط: آن.

حمل بود . و گور ابی هریره آنجاست ، بیرون شهر ، در جانب قبله ، اما کسی آنجا بزیارت[۱] نتواند رفتن، که‌مردمان آنجا شیعه[۲] باشند ، و چون کسی آنجا بزیارت[۱] رود کودکان غوغا و غلبه بسر[۳] آن کس برند و زحمت دهند وسنگ اندازند، ازاین‌سبب من نتوانستم‌زیارت آن کردن.و[۴] چون‌اززیارت آن موضع بازگشتم[۵] بدیهی رسیدم که آنرا کفرکنه[۶] میگفتند و جانب جنوب این دیه پشته‌ییست[۷] ، وبرسر آن‌پشته‌صومعه‌یی ساخته‌اند نیکو[۱] و دری استوار بر آنجا نهاده ، و گوریونس نبی[۸] علیه السلام در آنجاست و بر در صومعه چاهیست و آبی خوش دارد . چون آن زیارت دریافتم از آنجا باز عکه آمدم[۹] و از آنجا[۱۰] تا عکه چهارفرسنگ بود، ویك روز درعکه‌بودیم. بعد از آن از آنجا برفتیم وبدیهی رسیدیم که آن را حیفا[۱۱] میگفتند ، وتارسیدن‌بدین دیه[۱۲] در راه ریگ فراوان بود ، ازآنکه زرگران درعجم[۱] بکاردارند ، وریگ‌مکی گویند ، واین دیه حیفا[۱۳] برلب دریاست و آنجا نخلستان واشجار بسیاردارد[۱۴] . آنجا کشتی سازان‌بودند وکشتی‌های بزرگ میساختند[۱۵] و آن‌کشتیهای دریایی راآنجا[۱۶] جودی میگفتند . از[۱۷] آنجابدیهی دیگر رفتیم ، بیك فرسنگی کـه آنرا کنیسه[۱۸] میگفتند ، ازآنجا راه از دریا بگردید و بکوه درشد[۱۹] ، سوی مشرق، وصحرا ها و سنگستانها[۲۰] بود که وادی تماسیح[۲۱] میگفتند . چون فرسنگی دو برفتیم دیگربارراه باکناردریا[۲۲] افتاد و آنجا استخوان حیوانات بحری بسیار دیدیم که درمیان‌خاك‌و گل معجون شده بود وهمچو سنگ شده ، از بس موج که برآن کوفته بود .

واز آن‌جابشهری‌رسیدیم که آنراقیساریه[۲۳] خوانند،وازعکه‌تاآنجا هفت‌فرسنگ‌بود[۲۴]

۱ـ کلمه در«ط» نیست . ۲ـ نپ : که شیعت . ۳ـ ط : بر. ٤ ـ واو از « ط » است . ٥ـ (حاشیهٔ‌ب: مواضع؟)ط:... برگشتم . ٦ـ معجم‌البلدان: کفرکنا. ۷ـ نپ: پشته‌است. ۸ـ ط :قبر.. ؛ نپ،ب:... النبی و« نپ» یونس را ندارد. ۹ ـ ب: باعکه...؛ نپ : ... آمدیم ... ۱۰ـ نپ(دراصل): واز آنجامشهد(اصلاح):واز آن‌مشهد. ۱۱ـ نپ : حیفه . ۱۲ـ نپ : دیهه . ۱۳ـ نپ : دیهه حیف . ۱٤ـ ب : دارند ؛ نپ : ودر . ۱٥ـ چهارکلمهٔ اخیر از «ط» است . ۱٦ـ ط : دریای آنجا را ، ب : دریای راآنجا . ۱۷ ـ نپ : و از . ۱۸ ـ نپ : کیبس . ۱۹ـ ط :شده. ۲۰ ـ نپ (در متن) : شکستگیها (درحاشیه مانند متن ما) . ۲۱ـ نپ : تماسیح را . ۲۲ـ ط ، ب: بکنار ...؛ نپ کلمهٔ‌دریارا ندارد. ۲۳ـ ب:وآنرا...؛ط :قیاریه ؛ نپ (متن) : قاریه (اصلاح) : قسریه . ۲٤ـ ط : بود و.

شهری نیکو باآب روان و نخلستان و درختان نارنج و ترنج و باروی‌حصین و دری آهنین وچشمه های آب روان در شهر ، و مسجد[۱] آدینه‌یی نیکو ، چنانکه چون‌در ساحت مسجد نشسته باشند تماشا و تفرج دریاکنند . و خمی رخامین آنجا بود که همچو سفال چینی آنرا تنك کرده بودند چنانکه صد من آب در آن گنجد .

روز شنبه سلخ شعبان[۲] از آنجا برفتیم[۳] همه بر سر ریگ مکی میرفتیم[٤] مقدار یك فرسنگ ، و دیگر باره درختان انجیر وزیتون بسیار دیدیم،همهٔ راه‌ازکوه وصحرا مشجر بود[٥] .چون چند فرسنگ برفتیم بشهری رسیدیم که آنراکفرسابا[٦] و کفر سلام میگفتند و[۷]ازاین شهر تا رمله سه فرسنگ بود ، و همه راه درختان بـود چنانکه ذکر کرده شد .

روز یکشنبه غرهٔ رمضان[۸] برمله رسیدیم ، و از قیساریه[۹] تارمله هشت فرسنگ بود ، وآن شهرستانی بزرگست و باروی حصین[۱۰] از سنگ و گچ داردبلند و قوی و دروازه‌های آهنین برنهاده، و از شهر تا لب دریا سه فرسنگست و آب ایشان از باران باشد و اندر هر سرای حوضی[۱۱] باشد که آب باران بگیرنـد و همیشه از آب[۱۲] ذخیره باشد ، و[۱۳] در میان مسجد آدینه حوضهای بزرگست که چون پـر آب باشد هرکه خواهد برگیرد و ببرد . و[۱٤] مسجدآنجا را سیصد گام اندر دویست گام مساحت کردم[۱٥] بر پیش صفهٔ آن[۱٦] نوشته بودندکه : « پانزدهم محـرم سنهٔ خمس و عشرین و اربعمائة اینجا زلزله‌یی بود قوی و بسیاری عمارات[۱۷] خراب کرد، امّا کس را[۱۸] از مردم خللی نرسید » . در ین شهر رخام بسیارست و بیشتر سراها و خانهای مردم مر خمست بتکلّف‌ونقش‌ترکیب‌کرده[۱۹] ورخام‌را باره ّیی‌میبرندکه‌دندان‌ندارد

۱ـ نپ : مسجدی . ۲ـ ط : شوال‌المعظم. ۳ـط : برفتم . ٤ـ ط ، ب : برفتیم . ٥ـ دو کلمهٔ‌اخیراز«ط»است . ٦ـ ب: آن‌شهررا کفرسابا؛ نپ : آن‌شهررا بیانا؛ط:... کفرساباد ۷ـ واو از«ط» است . ۸ـ ط:شهررمضان‌المبارك. ۹ ـ ط : قیاریه ؛ نپ : ماریه . ۱۰ـ کلمه در « نپ » نیست . ۱۱ـ ب،ط: حوضها. ۱۲ـ نپ :آب باران . ۱۳ـ واو از «ط» است . ۱٤ـ اصل همه جا : و نیز دور . (متن‌تصحیح حاشیهٔ «ب» است) . ۱٥ ـ ب ، نپ : است. ۱٦ـ آن از«ط» است . ۱۷ـ ب، نپ: بسیار...؛ ط : ... عمارات را . ۱۸ـ نپ : کسی را . ۱۹ـ ط : مرخم است و منقش.

و ریگ مکی درآنجا میکنند واره می کشند برطول عمودها ، نه برعرض،چنانکه[۱] چوب، ازسنگ الواح می‌سازند . و انواع و الوان رخامها آنجا دیدم از ملمّع و سبز و سرخ و سیاه و سفید و همه لونی وآنجا نوعی انجیر ست که به از آن هیچ جا نباشد وازآنجابهمه اطراف بلاد میبرند.واین‌شهررمله‌را بولایت شام و[۲] مغرب فلسطین نسبت‌میگویند[۳].

سیوم رمضان از رمله برفتیم بدیهی رسیدیم که‌خاتون‌میگفتند، وازآنجابدیهی دیگررفتیم که آن را قریةالعنب میگفتند ، در راه سداب[۴] فراوان دیدیم که خودروی بر کوه و صحرا رُسته بود[۵] .دراین دیه[۶] چشمهٔ آب نیکوی[۷] خوش دیدیم که‌از سنگ بیرون میآمد وآنجا آخرها[۸] ساخته بودند و عمارت کرده. از[۹] آنجا برفتیم روی بر بالا[۱۰] تصوّر بود که بر کوهی میرویم که چون بدیگر[۱۱] جانب فرو رویم شهر باشد ، چون مقداری بالا رفتیم صحرایی عظیم در پیش آمد، بعضی سنگلاخ وبعضی‌خاکناك، بر سر کوه شهر بیت‌المقدس نهاده است ، و از طرابلس که ساحلست تا بیت‌المقدس پنجاه و شش فرسنگ[۱۲] و از بلخ تا بیت‌المقدس هشتصد و هفتاد[۱۳] وشش‌فرسنگست.

پنجم[۱۴] رمضان سنهٔ ثمان و ثلثین واربعمائه دربیت‌المقدس‌شدیم،یکسال‌شمسی بود که ازخانه بیرون‌آمده بودیم[۱۵] و مادام در سفر بوده ، که بهیچ جای مقامی و آسایشی[۱۶] تمام نیافته بودیم . بیت‌المقدس را اهل شام وآنطرف[۱۷] قدس‌گویند، و از اهل آن ولایات کسی که بحج نتواند رفتن درهمان موسم بقدس حاضرشود و بموقف بایستد[۱۸] و قربانی عید کند[۱۹] چنانکه عادتست . و سال باشد که زیادت ازبیست هزار خلق در اوایل ماه ذی‌الحجه[۲۰] آنجا حاضر شوند و فرزندان[۲۱] آنجا برند و سنّت

۱– نپ (متن) : چنانکه (اصلاح) ، ماننده . ۲ – «نپ» واو را زده است .
۳- ب،نپ: فلسطین ومی گویند . ٤ - ط : سرآب . ٥ –ط : خود روی همی رفت .
٦ – نپ :و... دیهه . ۷ – ب : نیکو . ۸ – (متن) آخرها (اصلاح) آجر ها . ۹ - ب، نپ : و از . ۱۰–ب ،نپ : بربالاکرده . ۱۱- ط ، ب : بردیگر. ۱۲- نپ:فرسنك‌است.
۱۳–ط: هشتاد. ۱٤– ب ، نپ : خامس . ۱٥ -ب ، نپ : بودم . ۱٦–ط: مقام وآسایش.
۱۷ - نپ ، ب : آنطرفها . ۱۸– نپ : شوند... بایستند . ۱۹- ب : و قربان...؛ نپ : و قربان عیدکنند . ۲۰ – ط : ذی حجه . ۲۱ - «نپ» واو ندارد . و افزوده : آن را (ظ: فرزندان‌را . حاشیهٔ ب) .

کنند ، و از دیار روم و دیگر بقاع همه ترسایان و جهودان آنجا[۱] روند بزیارت کلیسا[۲] وکنشت که‌آنجاست ، وکلیسای[۲] بزرگ آنجا[۳] صفت‌کرده شود بجای خود . سوادورستاق[٤] بیت‌المقدس همه کوهستانست ، همه‌کشاورزی[٥] ودرخت زیتون‌وانجیر وغیره تمامت بی آبست و نعمتهای‌فراوان و ارزان باشد وکدخدایان باشند که هریك پنجاه هزار من روغن زیتون در چاهها وحوضها پر کنند و ازآنجا باطراف عالم برند وگویند بزمین شام قحط نبوده است ، و ازثقات شنیدم که یکی ازبزرگان پیغمبر ص را بخواب دید وگفت : یارسول‌الله[٦] مارا در معیشت یاری‌کن . پیغمبر ص[۷] در جواب فرمود[۸] : « نان وزیت شام برمن» ـ اکنون صفت[۹] شهر بیت‌المقدس کنم[۱۰]:

شهریست بر سر کوهی نهاده وآب ندارد[۱۱] مگراز باران، وبرستاقهاچشمه‌های آبست[۱۲] ، اما بشهر نیست و گرد شهر باروی حصینست از سنگ وگچ و دروازه ها آهنین ، و نزدیك شهر هیچ درخت نیست[۱۳] ، چه شهربر سرسنگ‌نهاده‌است،وشهری بزرگست که‌آنوقت که دیدیم بیست هزار مرد در وی بودند[۱٤] و بازار های نیکو و بناهای عالی وهمهٔ زمین شهر بتخته[۱٥] سنگها[۱٦] فرش انداخته ، وهرکجاکوه‌بوده‌است و بلندی ، بریده‌اند و هموار[۱۷] کرده ، چنانکه چون باران بارد همهٔ زمین پاکیزه شسته شود . و درآن شهر صنّاع بسیارند ، و[۱۸] هرگروهی را رسته یی[۱۹] جدا باشد و جامع آن مشرقیست[۲۰] و باروی مشرقی شهرباروی جامعست ، چون ازجامع بگذری صحرایی بزرگست عظیم[۲۱] هموار و آنرا ساهره[۲۲] گویند و گویندکه دشت قیامت

۱ – ب ، نپ : بسیارآنجا . ۲ – نپ ، ط : کلیسیا . ۳ – نپ : آن جا را .
٤ ـ نپ:...وروستاق؛ط:سوادرستاق ٥–نپ : کشاورز . ٦ – ب ،نپ:شنیدم که پیغمبرعلیه السلام والصلوة را بخواب دید یکی از بزرگان که گفتی یا پیغمبر خدا (نپ : خدای) . ۷ – ب ، نپ : علیه‌السلام . ۸ – ب ، نپ : گفتی . ۹ – ط : توصیف . ۱۰ – نپ : کنیم .
۱۱ – ب ، نپ : نیست . ۱۲ – چشمهای آب هست . ۱۳ – از « وگرد شهر» تا اینجا از « ط » است . ۱٤ – نپ (متن) : بود (اصلاح) : بودند . ۱٥– نپ (متن) : تخته (اصلاح) : بتخته . ۱٦ – ب : سنگهای . ۱۷– ب ، نپ : همواره . ۱۸ – واو از«ط»است . ۱۹ - ط : دستهٔ . ۲۰ – ب : و جامع مشرقی است ؛ «ط»جمله را ندارد .
۲۱ –ط : بزرگ‌وعظیم‌است . ۲۲ – نپ : سامره .

آن خواهد بود و حشر مردم آنجا[1] خواهند کرد[2] بدین سبب خلق بسیار از اطراف عالم بدانجا آمده‌اند و مقام ساخته‌اند، تا در آن شهر[3] وفات یابند، و چون وعدهٔ حقسبحانه و تعالی در رسد بمیعادگاه حاضر باشند ـ خدایا در آن روز پناه بندگان تو باش و عفو تو، آمین یا[4] رب‌العالمین ـ بر کنارهٔ آن دشت مقبره‌ییست بزرگ[5] و بسیار مواضع بزرگوار[6] که مردم آنجا نماز کنند و دست بحاجات بردارند، وایزد سبحانه و تعالی حاجات ایشان[7] رواگرداند، «اللهم تقبّل حاجاتنا واغفر ذنوبنا وسیّئاتنا وارحمنا برحمتك یا ارحم‌الراحمین». میان جامع و این دشت ساهره[8] وادییست عظیم ژرف و در آن وادی که همچون خندقیست[9] بناهای بزرگ است بر نسق پیشینیان، و گنبدی سنگین دیدم تراشیده و برسر خانه‌یی نهاده، که از آن عجبتر نباشد، تا خود آنرا چگونه از جای برداشته‌اند[10] و در افواه بود که آن خانهٔ فرعون است و آن وادی جهنّم. پرسیدم که این لقب که براین موضع نهاده است؟ گفتند بروزگار خلافت، عمر خطاب رضی‌الله عنه[11] بر آن دشت ساهره[8] لشکرگاه بزد و[12] چون بدان وادی نگریست گفت این وادی جهنّمست. ومردم عوام چنین گویند که[13] هر کس بسر آن وادی شود آواز دوزخیان شنود که[14] از آنجا برمی‌آید. من آنجا شدم، اما چیزی نشنیدم وچون ازشهر بسوی جنوب نیم فرسنگی بروند و بنشیبی فرو روند چشمهٔ آب از سنگ بیرون می‌آید، آنرا عین سلوان گویند، عمارات بسیار بر سر آن چشمه کرده اند و آب آن بدیهی میرود و آنجا عمارات بسیار کرده‌اند[15] و بستانها ساخته، و گویند هر که بدان آب سر و تن بشوید رنجها و بیماریهای مزمن از او زایل شود، و بر آن چشمه وقف ها بسیار کرده‌اند و بیت المقدس را[16] بیمارستانی نیکست ووقف[17] بسیار دارد و خلق بسیار را دارو و شربت دهند، وطبیبان باشند[18] که از وقف[19] مرسوم ستانند،

١ـ ط : و مردم آنجاحشر. ٢ـ نپ «واو» اضافه دارد. ٣ـ نپ ساخته: در... تا آنجا؛ ب: ساخته... ٤ ـ نپ : «یا» ندارد. ٥ـ ط : مقبرهٔ بزرگست؛ نپ مقبره‌است... ٦ـ ط : بزرگواراست. ٧ ـ ط : ایشان‌را. ٨ ـ نپ : سامره. ٩ـ ب، ط : خندقست. ١٠ـ ب، نپ : برداشته باشند. ١١ ـ چهار کلمهٔ اخیر در «ط» نیست. ١٢ ـ نپ «واو» ندارد. ١٣ـ ب : گویندهر کس که. ١٤ـ ط: که صدا. ١٥ـ جملهٔ و آب آن... تا اینجا از «ط» نیست. ١٦ـ نپ : و در بیت‌المقدس («در» بخط جدید). ١٧ـ ط : و موقوفه. ١٨ـ نپ: باشد. ١٩ـ ط: که‌ازموقوفه.

و آن[1] بیمارستان و مسجد آدینه بر کنار شهرست از جانب مشرق و یك دیوار مسجد بر کنار وادی[2] جهنّمست. وچون ازسوی بیرون مسجد آن دیوار را کـه با وادیست بنگرند صد ارش باشد، بسنگهای عظیم بر آورده، چنانکه گل وگچ درمیان نیست و از[3] اندرون مسجد همه سر دیوارها راستست[4] و ازبرای سنگ صخره که آنجا بوده‌است مسجد را[5] هم آنجا بنا نهاده اند و این سنگ صخره همانست[6] که خدای عزّ و جلّ موسی علیه‌السّلام را فرمود[7] تا آن را قبله سازد و چون این حکم بیامد وموسی آنراقبله کرد بسی[8] نزیست وهم[9] در آن زودی وفات کرد، تا بروزگار سلیمان علیه‌السّلام که چون قبله صخره بود، مسجد[10] در گرد صخره بساختند، چنانکه صخره درمیان مسجد بود و محراب خلق، وتا عهد پیغمبر ما محمّد مصطفی[11] صلی‌الله علیه و آله[12] هم آنرا قبله[13] میداشتند[14] و نماز را روی بدانجانب میگزاردند[15] تا آنگاه که ایزد تبارك و تعالی فرمود که قبله خانهٔ کعبه باشد وصفت آن بجای خود بیاید. میخواستم تامساحت این مسجد بکنم، گفتم اول هیأت و وضع آن نیکو بدانم و ببینم[16] بعدازآن مساحت کنم، مدتها در آن مسجد میگشتم و نظاره میکردم، پس درجانب شمالی که نزدیك قبّهٔ یعقوب علیه‌السّلام است برطاقی نوشته دیدم درسنگ که طول این مسجد هفتصدو چهار ارشست، وعرض چهار[17] صد وپنجاه وپنج ارش، بگز ملك ـ و گزملك آنست که بخراسان آنرا گز شایگان گویند، و آن یك ارش و نیم باشد، چیزکی کمتر ـ زمین مسجد فرش سنگست و درزهایش بارزیز[18] گرفته، و مسجد[19] شرقی شهرو بازارست که چون از بازار بمسجد روند روی بمشرق باشد، درگاهی عظیم نیکو[20] مقدار سی گز ارتفاع در بیست گز عرض، اندام داده بر آورده‌اند، ودوجناح بازبریده،

١ـ ط : درآن. ٢ـ جملهٔ از «شهراست» تا اینجا از «ط» است. ٣ـ در «نپ» «از» بخط الحاقیست. ٤ـ نپ : در (بخط الحاقی) همه سر (ظ : سرتاسر) دیوارها راستیست. ٥ ـ ب، نپ : مسجد. ٦ ـ ب، نپ : آنست. ٧ ـ نپ : موسی رافرمود علیه‌السلام. ٨ ـ ط : وبسی. ٩ ـ ط : که. ١٠ ـ ط : مسجد را. ١١ـ نپ : محمد المصطفی؛ «ط» هر دو کلمه را ندارد. ١٢ـ ب، نپ : علیه‌الصلوة والسلام. ١٣ـ ب، نپ: هم‌قبله آن. ١٤ ـ ط، ب : میدانستند. ١٥ ـ نپ : بدانجا میکردند؛ ب:... میکردند. ١٦ـ ب : ببینم. ١٧ ـ کلمه از «ط» است. ١٨ ـ ب، نپ : و درز ها بارزیر. ١٩ـ ط : و مسجد بطرف. ٢٠ـ ط: نیکودارد.

درگاه و[1] روی جناح و ایوان درگاه[2] منقش کرده، همه بمیناهای[3] ملوّن که در گچ در نشانده‌اند بر نقشی[4] که خواسته‌اند،چنانکه چشم از دیدن آن خیره ماند، و کتابتی[5] همچنین بنقش مینا بر آن درگاه ساخته و لقب سلطان مصر بر آنجا نوشته که چون آفتاب بر آنجا افتد شعاع آن‌چنان‌باشد که عقل در آن متحیرشود. و گنبدی بس بزرگ‌بر سر این درگاه‌ساخته‌اند[6] ازسنگ‌مهندم[7]، و دودربتکلف‌ساخته،روی‌درها ببرنج دمشقی، که گویی‌زر[8] طلاست،درگرفته[9] و نقشهای‌بسیاردر آن کرده‌هریك[10] پانزده گزبالا و هشت گز پهنا واین دررا باب داود علیه‌السّلام گویند. چون[11] از این در[12] در روند بر دست راست دو رواقست بزرگ، هر یك بیست و نه ستون رخام دارد، با سر ستونها و ته ستونهای[13] مرخّم ملوّن درزها بارزیز[14] گرفته و[15] بر سرستونهاطاقها از سنگ زده، بی گل و گچ بر سر هم نهاده، چنانکه هرطاقی چهار پنج سنگ‌بیش نباشد، و این رواقها کشیده است تا نزدیك مقصوره، وچون از در درروند بر دست چپ که آن‌شمالست‌رواقی[16] درازکشیده‌است‌شصت[17] وچهارطاق،همه‌برسر[18] ستونهای رخام. و دری دیگرست هم براین دیوارکه آنرا باب‌السقر[19] گویند ودرازی مسجد از شمال بجنوبست تا چون مقصوره از آن باز بریده است، ساحت مربع آمده که قبله در جنوب افتاده است. و ازجانب شمال دو در دیگر ست در پهلوی یکدیگر هریك هفت گز عرض[20] در دوازده گز ارتفاع و این در را باب‌الاسباط گویند، و چون از این در بگذری‌هم برپهنای مسجد که سوی‌مشرق‌میرود باز درگاهی‌عظیم‌بزرگست و سه در پهلوی هم بر آنجاست، همان مقدارکه باب الاسباطست وهمه را بآهن و برنج تکلفات کرده، چنانکه از آن نیکوتر کم[21] باشد. و این در را باب الابواب

۱– نپ : او. ۲ – ط ، نپ : در گاه را. و « را » در « نپ » بخط جدید است.
۳ – ط: همه‌را بمیناهای؛ نپ : همه میناهای. ٤ – نپ : بکج در آن... برنقش. ٥ – نپ : کتابه. ٦–ب ، نپ :ساخته. ۷–متن‌مطبوع :منهدم ؛ «ط» کلمه‌را ندارد. ۸–ط : زرو.
۹–ب:زرکوفته ؛ نپ : اصلا درکوفته (اصلاح) ذرکوفته ؛ « ط » ندارد.متن تصحیح قیاسیست.
۱۰– ط : وهریك. ۱۱ – ط : وچون. ۱۲ – نپ : دو. ۱۳ – ب ، نپ : ونعلهای.
۱٤– نپ : درز آن (متن‌مطبوع) بارزیر. ۱٥– واو از«ط» است. ۱٦– نپ : رواق.
۱۷ – نپ : شست. ۱۸– نپ: «سر» ندارد. ۱۹– ط: الشقر. ۲۰ – «نپ» کلمه را ندارد. ۲۱– ط : کمتر.

گویند از آن سبب که‌مواضع دیگر درها جفت‌جفتست‌مگر این سه‌دراست[1] ومیان آن[2] دو درگاه که برجانب شمالست،دراین رواق که طاقهای آن برپیل پایه‌هاست،قبه‌ییست و این را بستونهای[3] مرتفع برداشته و آن را بقندیلها ومسرجها بیاراسته‌اند[4] وآنرا قبهٔ یعقوب علیه‌السلام گویند،وآن‌جای نماز او بوده است .و برپهنای مسجدرواقیست و بر آن دیوار[5] دریست بیرون آن در دو[6] دریوزهٔ صوفیانست[7] وآنجا جایهای[8] نماز و محرابهای نیکو ساخته و خلقی از متصوّفه همیشه آنجا مجاور باشند ونماز همانجا کنند، الا[9] روزآدینه که[10] بمسجد در آیند که آواز تکبیر بایشان برسد[11] .و بر رکن شمالی مسجد رواقی نیکوست و قبه‌یی‌بزرگ‌نیکو،و برقبه‌نوشته‌است که:«هذامحراب زکریاالنّبی علیه‌السلام» . و گویند او اینجا نمازکردی پیوسته. و بر دیوار شرقی در میان[12] جای مسجد درگاهی عظیمست بتکلف ساخته‌اند ازسنگ مهندم[13] که گویی از سنگ‌یکپاره[14] تراشیده‌اند . ببالای[15] پنجاه گز و پهنای[16] سی گز، ونقّاشی ونقاری کرده،و ده[17] در نیکو بر آن درگاه نهاده، چنانکه میان هر دو در بیك پایه[18] بیش نیست، و بر درها تکلف بسیار کرده، از آهن و برنج دمشقی، و حلقه ها و میخها بر آن زده، و گویند این درگاه را[19] سلیمان بن داود علیه‌السلام ساخته است از بهر پدرش، و چون بدرگاه در روند روی سوی مشرق ازآن دو در، آنچه بر دست راستست یکی را[20] باب‌الرّحمة گویند و دیگررا باب‌التّوبة . وگویند این[21] دراست که ایزد سبحانه و تعالی توبهٔ داود علیه السلام‌را[22] آنجا پذیرفت. و بر این درگاه

۱ –ط : این در. ۲– نپ : این. ۳ – باء « بستونها» الحاقیست. ٤ – ط : بقنادیل...؛ ب : بقندیل‌و.... بیاراسته. ٥ – نپ‌واو اضافه دارد. ٦– نپ: درود(یا) : درود.
۷ – نپ (دراصل) : در ویزه (باصلاح) : دریوزه است از صوفیان.و «ب» درحاشیه آورده: از عبارت « و بر پهنای مسجد » تا اینجا درست فهمیده نمیشود و باید مغلوط و محرف باشد.
۸ – ط ، ب : جاهای. ۹– نپ (دراصل) والا. بعد اصلاح‌شده‌است. ۱۰–« که» از«ط» است. ۱۱– نپ (دراصل) نرسد (اصلاح) : برسد. ۱۲ – نپ : بمیان. ۱۳– «ط» کلمه را ندارد ؛ ب : منهدم. ۱٤–ط : از یکپاره‌سنگ ؛نپ : از سنگ بیکپاره. ۱٥–نپ : و ببالا. ۱٦– نپ : وپهنا ؛ ط : به پهنای. ۱۷ – شاید « دو » چنانکه از سطور بعد برمی‌آید (حاشیهٔ ب). ۱۸ – نپ (اصل): پملبابه(اصلاح) : بیکپایه. ۱۹ – « را » در « نپ» بخط الحاقیست. ۲۰ – «یکی‌را» از « ط » است. ۲۱– نپ:آن. ۲۲- ب ، نپ: «را » ندارد.

مسجدیست نغز، وقتی چنان بوده که دهلیزی، و کنون[۱] دهلیز را مسجد ساخته اند و آنرا بانواع فرشها بیاراسته و خدّام آن جداگانه باشد، و مردم بسیار آنجا روند و نماز کنند و تقرّب جویند بخدای تبارك وتعالی بدان که آنجا[۲] توبهٔ داودعلیه‌السلام قبول افتاده همه خلق امیدوارند[۳] و از معصیت بازگردندو گویند داود علیه‌السلام پای از عتبه دراندرون نهاده بود که وحی آمد ببشارت که ایزد سبحانه و تعالی توبهٔ او[۴] پذیرفت، اوهمانجا مقام کرد و بطاعت مشغول شد ومنکه ناصرم در آن مقام نماز کردم و ازخدای سبحانه و تعالی توفیق طاعت و تبرّا از معصیت طلبیدم، خدای سبحانه و تعالی همهٔ بندگان را توفیق آنچه[۵] رضای اودر آنست روزی کناد واز معصیت توبه دهاد بحرمهٔ[۶] محمّد و آله‌الطّاهرین.

و بر دیوارشرقی‌چون بگوشه‌یی‌رسد که‌جنوبیست، و قبله برضلع جنوبیست[۷]، و پیش دیوار شمالی مسجدیست سرداب که بدرجه های بسیار فرو باید شدن و آن بیست گز در پانزده باشد، و[۸]سقف سنگین برستونهای رخام ومهد عیسی علیه‌السلام[۹] آنجا نهاده است و آن مهد[۱۰] سنگین است و بزرگ چنانکه مردم در آنجا نماز کنند و من درآنجا نماز کردم و آنرا در زمین سخت کرده‌اند، چنانکه نجنبد، و آن مهدیست که عیسی بطفولیّت در آنجا بود و با مردم سخن میگفت و مهد[۱۱] در این مسجد بجای محراب نهاده‌اند و محراب مریم علیهاالسلام‌دراین مسجدست بر جانب مشرق، و محرابی دیگر از آن زکریا علیه‌السلام در آنجاست[۱۲] وآیات قرآن که در حقّ زکرّیا و مریم آمده است نیز[۱۳] برآن محرابها نوشته‌اند، وگویند مولد[۱۴] عیسی علیه‌السلام در این مسجد بوده و[۱۵] سنگی از ین ستونها نشان دو انگشت دارد که گویی‌کسی بدو انگشت آنرا بگرفته[۱۶] است، گویند بوقت وضع حمل مریم آن

۱ــ کلمه از«ط» است. ۲ ــ ط : جویند و بدان سبب که. ۳ــ نپ، ط:امیدوارند.
٤ ــ ط : او را. ٥ ــ نپ : وآنچه. ٦ ــ ب، نپ : بحق. ۷ــ (عبارت‌قدری‌مضطرب است. حاشیهٔ ب). ۸ــ «نپ»واو ندارد. ۹ ــ کلمه در «ب» نیست. ۱۰ ــ کلمه در «ط» نیست؛ نپ : مهدیه. ۱۱ــ نپ :گفت ...؛ ط :... مهدرا. ۱۲- ب، نپ: اینجاست.
۱۳- نپ: بیشتر. ۱٤ــ نپ : مولود. ۱٥ــ واو از«ط»است. ۱٦ــط، ب:گرفته.

ستون را[۱] بدو انگشت بگرفته[۲] بود، و این مسجد معروفست بمهدعیسی‌علیه‌السلام، و قندیلهای بسیار برنجین و نقره گین[۳] آویخته چنانکه همه شبها سوزد. وچون ازدر این مسجد بگذری هم بر دیوار شرقی چون بگوشهٔ مسجد بزرگ رسند، مسجدی دیگرست عظیم نیکو، دو باره[٤] بزرگتر از مسجد مهد عیسی و آنرا مسجدالاقصی گویند و آن آنست که‌خدای عزّوجلّ مصطفی[٥] را صلعم شب معراج ازمکه آنجاآورد و ازآنجا باسمان شدچنانکه‌درقرآن آنرا یادکرده است: «سبحان‌الّذی اسری‌بعبده لیلا من‌المسجدالحرام الی‌المسجدالاقصی» الایة* وآنجا را عمارتی بتکلف کرده‌اند و فرشهای پاکیزه افکنده و خادمان جداگانه ایستاده همیشه[٦] خدمت آنرا کنند[٦]. و چون بدیوارجنوبی بازگردی‌ازآن‌گوشه مقداردویست گز پوشش نیست و ساحتست وپوشش مسجد بزرگ که مقصوره دروست بر دیوار جنوبیست وغربی. این‌پوشش را چهار صد و بیست[۷] ارش طولست در صد و پنجاه ارش عرض[۸] و دویست و هشتاد ستون رخامیست و بر سر[۹] اسطوانها طاقی ازسنگ درزده و همه سروتن[۱۰] ستونها منقش است و درزها را بارزیز[۱۱] گرفته چنانکه ازآن محکم‌تر نتواند بود و میان دو ستون شش گزست همه فرش رخام[۱۲] ملوّن انداخته و درزها بارزیز[۱۳] گرفته و مقصوره بروسطدیوار جنوبیست بسیار بزرگ‌چنانکه شانزده ستون درآنجاست و قبه‌یی نیزعظیم بزرگ‌منقّش بمینا چنانکه صفت کرده آمد ودرآنجا حصیرهای‌مغربی انداخته[۱٤] و قندیلها و مسرجهاجدا جدا[۱٥] بسلسله‌ها آویخته است. و محرابی بزرگ ساخته‌اند، همه منقش بمینا و دو جانب محراب دو عمود رخام باشد[۱٦] برنگ عقیق

۱ــ نپ «را» ندارد. ۲ــب: گرفته. ۳ــب، نپ: نقرگین. ٤ ــ«دوو» در«نپ» نیست. ٥ــ «ط»: حضرت‌مصطفی‌و. ٦ــ کلمه در «نپ» نیست. ۷ــ «ط» جملهٔ «که مقصوره ...» راتا اینجاندارد. ۸ ــ چهارکلمهٔ اخیر در «ط» نیست. وافزوده: طولست که مقصوره ازدست‌راست بردیوارجنوبی‌و غربی آنست. پوشش آن‌چهارصدو پنجاه‌ارش‌عرض
۹ــنپ : برسراین ۱۰ ــ نپ : بن ۱۱ــ نپ : درزها را ...؛ ب: ... بارزیر ۱۲ ــ نپ : خام.
۱۳ــ ب:ارزیر. ۱٤ــنپ (دراصل) : آویخته (اصلاح) انداخته. ۱٥ ــ نپ : سرجها را جداست. ۱٦ــ ب، نپ : است.

* سورهٔ اسری آیهٔ ۲.

سرخ. و تمامت ازارهٔ[۱] مقصوره رخامهای ملوّن. و بردست‌راست محراب معاویه است و بردست چپ محراب عمراست رضی‌الله عنه[۲] و سقف این مسجد بچوب‌پوشیده‌است، منقش و متکلف، و بر در و دیوار[۳] مقصوره که باجانب ساحتست پانزده درگاهست و درهای بتکلف بر آنجا نهاده هریك ده گز علو در شش گز عرض، ده از آنجمله بر آن دیوار که چهارصد و بیست گزست و پنج بر آنکه صدوپنجاه گزست،[۴] واز جملهٔ آن درها یکی برنجی است[۵] بیش ازحد بتکلّف ونیکویی[۶] ساخته‌اند، چنانکه گویی زرین است،[۷] بسیم سوخته نقش کرده، و نام مأمون خلیفه بر آنجاست، گویند مأمون از بغداد فرستاده است، وچون همهٔ درها باز کنند اندرون مسجد چنان روشن شود که گویی ساحت بی‌سقفست اما وقتی که باد و باران باشد درها[۸] باز نکنند، روشنی از روزنها[۹] باشد. و برچهارجانب این پوشش از آن هرشهری ازشهرهای شام وعراق صندوقهاست و مجاوران نشسته، چنانکه اندر مسجد الحرامست[۱۰] بمکه، شرفهاالله تعالی. و از بیرون پوشش بر دیوار بزرگ که ذکر رفت رواقی است[۱۱] بچهل ودو طاق وهمهٔ ستونهایش[۱۲] از رخام ملوّن و این رواق بارواق مغربی پیوسته است[۱۳] و در اندرون پوشش حوضیست در زمین[۱۴] که چون سر نهاده باشد بازمین مستوی باشد جهت آب تا چون باران آید در آنجا رود. و بردیوار جنوبی دریست و آنجا متوضاست و آب، که اگر کسی محتاج وضو[۱۵] شود در آنجا رود وتجدید وضو کند، چه اگر ازمسجد بیرون شود بنماز نرسد و نماز فوت شود از بزرگی مسجد وهمهٔ پشت‌بامها بارزیز[۱۶] اندوده باشد و در زمین مسجد حوضها و آبگیرها بسیارست در[۱۷] زمین بریده، چه مسجد بیکباره[۱۸] برسر سنگست، چنانکه هرچند باران ببارد هیچ آب‌بیرون نرود و تلف نشود[۱۹] همه در آبگیرها رود ومردم برمیدارند. وناودانها از ارزیز[۱۶] ساخته که

۱- نپ : آزار . ۲ ـ ط : عمر . ۳ - کذا (ظ :و بردو دیوار ؛ حاشیهٔ ب) .
٤ ـ (در حاشیهٔ ب توضیحی راجع به ارش و گز آمده است که در فهرست‌لغات خواهیم آورد) .
٥ ـ ب ، ط : برنجی . ٦ - نپ : نیکو . ۷ - «ط» و بسیم . ۸ . نپ : بارندگی ... و درها . ۹- نپ (در اصل) : روز (اصلاح) : روزنها. ۱۰- نپ ، ب : مسجد حرامست .
۱۱- (در حاشیه «ب» راجع بکلمهٔ رواق توضیحی است که در فهرست لغات خواهیم آورد) .
۱۲- ب؛ نپ: ستونهاش . ۱۳- نپ: پیوسته. ١٤- ب،نپ: حوضی‌درزمین‌است. ۱۵-ب:وضوی؛ نپ: وضویی. ١٦- ب:ارزیر. ۱۷- ط :که در. ۱۸-ب، نپ: بیکبار .۱۹- واواز«ط»است.

آب بدانها فرود[۱] آید و حوضهای سنگین در زیر ناودانها نهاده و[۲] سوراخی در زیر آن که آب از آن سوراخ بمجری رود و بحوض رسد، ملوّث ناشده، و آسیب بوی نارسیده[۳]. و در سه فرسنگی شهر آبگیری دیدم عظیم که آبها که از کوه فرود آید در آنجا جمع شود و آن را راهی ساخته‌اند[٤] که بجامع شهر رود، ودر همهٔ شهر فراخی آب درجامع باشد. اما در همهٔ[٥] سراها حوضهای آب باشد از آب باران، که آنجا جز آب باران نیست، وهر کس آب بام خود گیرد. و گرمابه ها وهرچه باشد همه از آب باران باشد و این حوضها که در جامعست هر گز محتاج عمارت نباشد که سنگ خاره است و اگر شقّی یا سوراخی بوده باشد چنان محکم کرده‌اند که هر گز خراب نشود. و چنین گفتند که این را سلیمان علیه‌السلام کرده است، وسر حوضها چنانست که چون تنوری، وسرچاهی سنگین‌ساخته[٦] است برسرهرحوضی، تاهیچ چیز در آن نیفتد، و آب آن شهر از همهٔ آبها خوشترست و پاکتر، و اگر اندك بارانی ببارد تا دو سه روز از ناودانها آب میدود، چنانکه هوا صافی شود واثرازابر[۷] نماند[۸]، هنوز قطرات باران همی چکد[۹].

گفتم[۱۰] که شهر بیت‌المقدس برسر کوهیست[۱۱] و زمین هموار نیست، امامسجدرا زمین هموار و مستویست و از بیرون مسجد، بنسبت مواضع هر کجا نشیبست دیوار مسجد بلندترست از آنکه، پی برزمین نشیب نهاده‌اند، و هر کجا فرازست[۱۲] دیوار کوتاه‌ترست، پس بدان موضع که‌شهر ومحله‌ها درنشیبست[۱۳] مسجدرادرهاست که همچنانکه نقب[۱٤] باشد، بریده‌اند، و بساحت مسجد بیرون آورده، واز آن درها یکی را «باب‌النّبی» صم[۱۵] گویند، و این در از جانب‌قبله‌یعنی جنوبست[۱٦] واین‌راچنان ساخته‌اند که ده گز پهنا دارد و ارتفاع بنسبت درجات[۱۷] جایی پنج گز علوّ دارد یعنی

۱- ب : بدان...؛ نپ: بدان فرو . ۲- واو از «ط» است . ۳-ط،ب : نرسیده .
٤ ـ ط :راه ...؛ ب : راه‌ساختند . ٥-کلمه در «نپ» نیست . ٦- ب،ط «ساخته» ندارد .
۷- «ازابر» مخصوص«ط» است . ۸- نپ: نمانده . ۹نپ: می‌چکد. ۱۰- نپ: گفتیم .
۱۱- نپ :کوهست . ۱۲- نپ : فرازیست. ۱۳- نپ : نشیب . ١٤ - نپ : لقب .
۱۵- ب ، نپ : علیه‌الصلوة والسلام . ١٦- ط : جنوبیست . ۱۷ ـ ط: بیست درجه .

سقف این ممر ، در جایی[۱] بیست گز علوّست. وبرپشت آن‌پوشش مسجدست،و آن‌ممر چنان محکمست که بنایی بدان عظیمی بر پشت آن ساخته‌اند و درو هیچ اثر نکرده. و در آنجا سنگها بکار برده‌اند که عقل قبول نکند که قوّت بشری بدان رسد کـه آن سنگ را نقل و تحویل کند. ومیگویند آن عمارت‌را سلیمان‌بن‌داود علیه‌السلام کرده است و پیغمبر ماصم[۲] درشب معراج از آن‌راهگذر[۳] درمسجد آمد و این باب برجانب راه مکه است ، وبنزدیك در، بردیوار، باندازهٔ سپری بزرگ‌برسنگ‌نقشیست[٤] گویند که حمزةبن عبدالمطلب عم رسول‌صم ٥ آنجا نشسته است سپری بر دوش‌بسته ، پشت بر آن دیوار نهاده ، و آن[٦] نقش سپر اوست. و براین در مسجد که این ممرساخته‌انـد دری[۷] بدو مصراع بر آنجا نشانده ، دیوار مسجد از بیرون قریب پنجاه گزارتفاع‌دارد وغرض از ساختن‌این‌در آن‌بوده‌است[۸] تا مردم آن محله‌راکه‌این‌ضلع‌مسجدبا آنجاست بمحلهٔ دیگر نباید شد . وچون[۹] درخواهند رفت بردر[۱۰] مسجدازدست‌راست[۱۱] سنگی در دیوارست، بالای آن پانزده ارش[۱۲] و عرض آن چهار ارش[۱۳] . در ین مسجد از ین بزرگتر هیچ سنگی نیست ، اما سنگهای چهار گز وپنج گز بسیارست که بردیوارها[۱٤] نهاده‌اند از زمین ، به‌سی[۱٥] وچهل گز بلندی . و در پهنای مسجد دریست مشرقی که آن را « باب‌العین »گویند که چون از این در بیرون روند[۱٥] و بنشیبی فرو رونـد آنجا چشمهٔ سلوان‌است.ودری دیگرست همچنین درزمین‌برده، که آنراباب‌الحطة[۱۷] گویند.وچنین گویند که این‌در آنست که خدای‌عزّوحلّ بنی‌اسرائیل‌را بدین‌درفرمود در رفتن بمسجد ، قوله[۱۸] تعالی : « ادخلواالباب سجّداً وقولواحطة نغفرلکم خطایاکم و سنزیدالمحسنین »[۱۹] و دری دیگرست و آن‌را«باب‌السّکینه» گویند و در دهلیز آن مسجدیست با محرابهای بسیار ودراولش‌بسته[۲۰] است که‌کسی در نتواندشد[۲۱] . گویند

۱ـ ط، ب : جاها . ۲ـ ب، نپ:علیه‌الصلوات(نپ:الصلوة) والسلام. ۳-ب،ط: رهگذر.
٤ ـ ط : نقش‌است . ٥ ـ ب ، نپ : علیه‌السلام . ٦ ـ نپ : آن . ۷ ـ نپ : و دری .
۸-ط: بوده. ۹ـ ب،ط: چون. ۱۰ـ ب،ط: و بردر. ۱۱ـ نپ بخط الحاقی. ۱۲ـ نپ:یازده .
۱۳ ـ نپ : چهار ارش علو و ؛ ب : و چهارارش عرض همچنین . ۱٤ ـ ب ، نپ : دیوار .
۱٥ـ ط : بستی . ۱٦ ـ کلمه در « ط » نیست . ۱۷ ـ نپ : الخطه . ۱۸ـ ط : بمسجد را لقوله . ۱٦ـ سورهٔ۲ (بقره) آیهٔ ٥٥ ۲۰ـ نپ : (دراصل) : بس ، (اصلاح) : بسته .
۲۱- اصل: نتوان . متن تصحیح قیاسیست .

تابوت سکینه که ایزد تبارك و تعالی در قرآن یاد کرده است آنجـا نهاده است که فرشتگان بر گرفتندی . و جملهٔ درهای‌جامع بیت‌المقدس از[۱] زیر وبالای[۱] نه دراست که صفت کرده آمد.[۲]

صفت دکان که میان ساحت جامعست و سنگ صخره کـه پیش از ظهور اسلام آن قبله بوده است- برمیان آن دکانی[۳] نهاده است و آن[٤] دکان[٥] از بهر آن کرده‌اند که صخره بلند بوده است و نتوانسته‌اند[٦] که آنرا بپوشش درآورند . این دکان[۷] اساس نهاده‌اند[۸] سیصد و سی ارش در سیصد ارش ، ارتفاع آن دوازده گز ، صحن آن هموار و نیکو ، بسنگ رخام و دیوارهاش[۹] همچنین،[۱۰] درز های آن بارزیز[۱۱] گرفته و چهار سوی آن بتخته سنگهای رخام همچون حظیره کرده. و این دکان[۱۲] چنانست که جـز بدان راهها که بجههٔ آن ساخته‌اند ، بهیچ جای دیگر بر آنجا نتوان شد و چون بـر دکان[٥] روند ، بر بام مسجد مشرف باشند. و حوضی درمیان این دکان[٥] در زیرزمین ساخته‌اند که همهٔ بارانها که بر آنجا بارد آب[۱۲] بمجرایها[۱۳] در ین حوض رود . وآب این حوض از همهٔ آبها که درین مسجد ست پاکیزه‌تر و خوشترست . و چهار قبّه در این دکان[٥] است، ازهمه بزرگتر قبّهٔ صخره است که آن قبله بوده‌است .

صفت قبّهٔ صخره - بنای مسجد را چنان‌نهاده است که دکان بمیان‌ساحت آمده و قبّهٔ صخره بمیان‌دکان‌وصخره‌بمیان قبّه. و این[۱٤] خانه‌ییست‌مثمّن راست،چنانکه‌هر ضلعی از این هشتگانه سی و سه ارش است . و چهار در بر چهـار جانب آن نهاده ، یعنی مشرقی و مغربی و شمالی و جنوبی ، ومیان هر دو در ضلعیست و همـهٔ دیوار بسنگ[۱٥] تراشیده کرده‌اند مقدار بیست ارش ، و صخره را بمقدار صدگز دور باشد

۱- ب، نپ:« جامع » و« از » ندارند . ۲ـ ب ، ط : کرده‌ام . ۳ـ ط: دکان. ٤ ـ کلمه در « نپ » نیست . ٥ـ نپ: دکانی. ٦ ـ ب ، ط : نتوانسته . ۷ ـ نپ:... دکانی ؛ط : بر این دکان . ۸ ـ «ط» کلمهٔ عرض اضافه دارد . ۹ ـ ط : دیوارهایش . ۱۰ - نپ : ودرزهای . ۱۱ ـ ب: بارزیر . ۱۲ـ نپ :آب آن. ۱۳ـ ط: بمحرابها (ظ : بمحریها- حدس حاشیهٔ «ب») . ۱٤ ـ (یعنی قبهٔ صخره . حاشیهٔ «ب») . ۱٥ ـ نپ (در اصل:) بر سنگ (اصلاح) : از سنگ . ۱٦ـ ط : وصخره .

و نه شکلی راست‌دارد ، یعنی مربّع یا مدوّر[۱] بل سنگیست نامناسب اندام[۲] چنانکه سنگهای کوه باشد[۳] و بچهار جانب صخره چهار ستون بنا کرده اند مربع ، ببالای دیوار خانهٔ مذکور ، و میان هر دوستون از[۴] چهار گانه، جفتی اسطوانهٔ رخام قایم کرده همه ببالای[۵] آن ستونها، و برسر آن دوازده ستون و اسطوانه بنیاد گنبدی است[۶] که صخره در زیر آنست ، و دور صد و بیست ارش باشد و میان دیوار خانه و این ستون هـا و اسطوانها، یعنی آنچه مربعست و بنا کرده‌اند ستون میگویم[۷] و آنچه تراشیده واز یك[۸] پاره سنگ ساخته ، مدوّر، آنرا اسطوانه میگویم[۷] . اکنون میان این ستونها و دیوار خانه[۹] شش ستون دیگر بنا کرده‌است ، ازسنگهای مهندم[۱۰] ومیان هر دوستون سه عمود رخام ملوّن بقسمت[۱۱] راست نهاده، چنانکه درصف اوّل میان دوستون دوعمود بود، اینجا میان دو ستون سه عمود[۱۲] است و سر ستونها را بچهار شاخ کرده، که هر شاخی پایـهٔ طاقی است و بر سر هر[۱۳] عمودی دو شاخ ، چنانکه بر سرهر[۱۴] عمودی پایهٔ دو طاق و بر سر هر ستونی پایهٔ چهارطاق افتاده است، آنوقت این گنبد عظیم برسراین دوازده ستون[۱۵] که بصخره نزدیکست چنانست که از فرسنگی بنگری[۱] آن قبّه چـون سر کوهی پیدا باشد ، زیراکه از بن گنبد تا سر گنبد سی ارش باشد و برسر بیست گز دیوار و ستون نهاده است، که آن دیوارخانه است وخانه[۱۷] بر دکان[۱۸] نهاده است که آن دوازده گز ارتفاع دارد ، پس از زمین ساحت مسجد تا سر گنبد شصت ودو گز باشد . وبام و سقف این خانه بنجارت پوشیده است و بر سر ستونها و عمودها و دیوار ها[۱۹] بصفتی[۲۰] که مثل آن کم افتد ، وصخره مقدار بالای مردی ازرمین برترست. وحظیره‌یی از رخام بر گرد او[۲۱] کرده اند . تا دست بوی نرسد . و صخره سنگی کبود رنگست

۱ ـط : یعنی مدور یـا مربع . ۲ ـ ب ، نپ : ... سنگی....اندامست . ۳ ـ ب،ط: کوهی . ٤ ـ « ط » ، « از » ندارد . ٥ ـ ط : بالای . ٦ ـ نپ (دراصل) : گنبد . (اصلاح) گنبدیست . ۷ـ نپ : می گوئیم . ۸ ـ ط : بیك . ۹ـظاهراً آشن کلمهٔ اخیر تکرار شده‌است. ۱۰ـط : منهدم. ۱۱ ـ ط : و بقسمت . ۱۲ ـ (از عمود گویـا مراد اسطوانه است . حاشیهٔ ب) . ۱۳ ـ کلمه از « نپ است » . ١٤ ـ کلمه از « ط » است . ۱٥ـ ط : ستون است . ١٦ ـ ط : نیکوی . ۱۷ ـ (مراداز خانه قبهٔ صخره است . حاشیهٔ ب) . ۱۸ ـ نپ : دکانی . ۱۹ ـ نپ ، ب : دیوار . ۲۰ـ ب،نپ : بصنعتی . ۲۱ـ ط: آن .

و هرگز کس[۱] پای بر آن ننهاده است . و از آنسو که قبله است یکجای نشیبی دارد و چنانست که گویی بر آنجا کسی[۲] رفته است و پایش بدان سنگ فرو رفته‌است، چنانکه گویی گل نرم بوده که نشان انگشتان پای درآنجا بمانده است[۳] وهفت پی چنین برش است و چنان شنیدم که ابراهیم علیه‌السّلام آنجا بوده است و اسحق علیه‌السّلام کودك بوده است و[۴] بر آنجا رفته و آن نشان پای اوست . و در آن[۵] خانهٔ صخره همیشه مردم باشند[۶] از مجاوران و عابدان، و خانه را[۷] بفرشهای نیکو بیاراسته‌اند ازابریشم وغیره ، و از میان خانه بر سر صخره قندیلی نقره آویخته[۸] است بسلسلهٔ نقره گین[۹] و در این خانه بسیار قنادیل نقره است، بر هر یکی نوشته که وزن آن چندست و آن قندیلها[۱۰] سلطان مصر ساخته است چنانکه[۱۱] حساب برمیگرفتم[۱۲] یکهزارمن نقره آلات[۱۳] در آنجا بود و شمعی[۱۴] دیدم هم آنجا بس بزرگ چنانکـه هفت ارش درازی او بود و ستبری سه شبر ، همچون[۱۵] کافور سپید[۱۶] و بعنبر سرشته بود[۱۷] وگفتند هر سال سلطان مصر شمع بسیار[۱۸] بدانجا فرستد و یکی از این بزرگ باآن باشد[۱۹] ونام سلطان بزر، بر آن[۲۰] نوشته . و این مکان[۲۱] جاییست که سیوم خانهٔ خـدای سبحانه و تعالـی است ، چه میان علمای دین معروفست که هر نمازیکه در بیت‌المقدس گزارند[۲۲] ببیست و پنجهزار نماز قبول افتد ، و آنچه بمدینهٔ رسول صم[۲۳] کنند هر نمازی بپنجاه هزار نمازشمارند، و آنچه بمکهٔ معظمه[۲٤] شرّف‌الله تعالی[۲٥] گزارند بصد هزار نمـاز

۱ ـ ب ، نپ : کسی . ۲ ـ نپ : بخط الحاقی . ۳ ـ ط : بمانده . ٤ ـ واواز «ط» است. ٥ ـ نپ : این . ٦ ـ نپ : باشد . ۷ ـ ب : خانه ؛ نپ (بخط الحاقی) : خانه را . ۸ـ ط : ب : برآویخته‌است . ۹ ـب : نقرگین . ۱۰ ـ نپ (بخط الحاقی) : قندیلها را ؛ ط : قندیلها را . ۱۱ ـ اصل همه جا : چنانچه (متن تصحیح قیاسیست) . ۱۲ ـ ب ، نپ: میگرفتم . ۱۳ ـ نپ : آلت . ١٤ ـ بجز « نپ » : شمعی. ۱٥ ـ ب، نپ : چون . ١٦ ـ ب : زباجی ؛ نپ : رباحی (ظ: رباحی حاشیهٔ «ب») اما صحیح ریاحی است . ۱۷ـکلمه در « نپ » نیست . ۱۸ ـ بجز « نپ » : بسیار شمع . ۱۹ـط ، ب و «نپ» اصلاح شده : و یکی ازآنها این بزرگ باشد . متن ما از «نپ» است قبل از اصلاح . ۲۰ ـ ط : بر زیر آن ؛ نپ : (در اصل) : آنجا ، (ظ: آنخانه؟ . حاشیهٔ ب) (اصلاح): آن. ۲۱ـ کلمه از«ط» است. ۲۲ـ اصل: گذارند (در هر سه موضع) (متن تصحیح حاشیهٔ «ب» است) . ۲۳ـ ب ، نپ : علیه‌الصلوة والسلام . ۲٤ ـ نپ : بمکه گزارند . ۲٥ـ سه کلمهٔ اخیر دد «ط» نیست .

قبول افتد، خدای عزّ وجلّ همهٔ بندگان خود را توفیق دریافت آن روزی کناد.

گفتم[1] که همهٔ بامها و پشت گنبدها را بارزیز[2] اندوده‌اند و بچهار جانب خانه درهای بزرگ برنهاده است دو مصراعی[3] از چوب ساج، و آن درها پیوسته بسته باشد. و بعد از این خانه قبّه‌ییست که آن را قبّهٔ سلسله گویند و آن آنست که سلسلهٔ[4] داود علیه‌السلام آنجا آویخته است که غیر از خداوند[5] حق را دست بدان نرسیدی و ظالم و غاصب را دست از آن کوتاه آمدی[6] و این معنی نزدیك علما مشهورست، و آن قبّه بر سر هشت عمود رخامست و شش ستون سنگین، و همهٔ جوانب قبّه گشاده است، الا[7] جانب قبله که تا سر بسته است و محرابی نیکو در آنجا ساخته. وهم برین دکان قبّه‌یی دیگرست بر چهار عمود رخام[8] و آنرا نیز جانب قبله بسته است[9]، محرابی نیکو بر آن ساخته، آن را قبّهٔ جبرئیل علیه‌السلام گویند، و فرش در این گنبد نیست، بلکه زمینش خود[10] سنگست که هموار کرده اند، گویند شب معراج براق را آنجا آورده اند تا پیغمبر[11] ص[12] رکوب کرد. واز پس آن[13] قبّه‌یی دیگرست که آنرا قبهٔ رسول[14] ص[12] گویند، میان این قبّه وقبهٔ جبرئیل بیست ارش باشد، واین قبه نیز بر سر[15] چهار ستون[16] رخامست و گویند شب معراج رسول ص[12] اول بقبّهٔ صخره نماز کرد[17] و دست بر صخره نهاد وچون بیرون می آمد صخره از برای جلالت او برخاست و رسول ص[12] دست بر صخره نهاد تا بازبجای خود شد وقرار گرفت وهنوز[18] آن نیمه معلّقست، ورسول صلی الله علیه و آله[15] وسلم از آنجا بآن[19] قبه آمد که بدو منسوبست و بر براق نشست و تعظیم این[20] قبه از آنست. ودرزیر صخره غاریست بزرگ چنانکه[21] همیشه شمع در آنجا افروخته باشد و گویند چون صخره حرکت برخاستن کرد زیرش

۱ ــ نپ : گفتیم ؛ ط : و گفتم . ۲ ــ ط : ... از ار زیز ؛ ب : گنبدها بار زیز . ۳ ــ ب ، نپ : دو مصراع . ٤ ــ کلمه از « نپ» است . ٥ ــ نپ : صاحب. ٦ــ ب ، نپ : دست بدان نرسیدی . ۷ ــ ط : جز . ۸ ــ نپ : رخامین. ۹ــ ط : دوخته است . ۱۰ ــ ط : خورده . ۱۱ ــ نپ : پیغمبر ما . ۱۲ ــ نپ ، ب : علیه‌الصلوة والسلام . ۱۳ ــ نپ : این . ۱٤ ــ نپ : رسل . ۱٥ــ کلمه از « ط » است . ۱٦ــ اینجا گویا ستون را مرادف اسطوانه استعمال کرده است چه تعریف سابق‌الذکر ستون با رخام بودن این گویا نمیسازد (حاشیهٔ ب) . ۱۷ــ ط : کرده . ۱۸ ــ نپ : هنوز . (بدون واو) ۱۹ــ نپ : باین . ۲۰ ــ نپ : آن . ۲۱ــ ط ، ب : چنانچه.

خالی شد وچون قرار گرفت همچنان بماند.

صفت درجات راه دکان که بر ساحت جامعست ـ بشش موضع راه بر دکانست و هریکی را نامیست : از جانب قبله دو راهست[1] که بآن درجه ها برروند که چون بر میان جای[2] ضلع دکان بایستند یکی از آن درجات بردست راست باشد ودیگری[3] بر دست چپ، آنرا که بردست راست بود مقام النّبی ص[4] گویند و آنراکه بردست چپ بود مقام غوری. و مقام النّبی[5] از آن گویند که شب معراج پیغمبر ص[6] بر آن درجات بر دکان رفته است و از آنجا در قبّهٔ صخره رفته. و راه حجاز نیز بر آنجانب است. اکنون این درجاترا پهنای[7] بیست ارش باشد، همهٔ درجه ها ازسنگ تراشیدهٔ مهندم[8] چنانکه هر درجه یکپاره[9] یا دو پاره سنگست مربّع بریده و چنان ترتیب داده[10] که اگرخواهند با[11] ستور بآنجا برتوانند[12] شد، و بر سر درجات چهارستونست، از سنگ رخام سبز، که بزمرّد شبیه است، الاآنکه[13] برین رخامها نقطه بسیارست ازهر رنگ. وبالای هر عمودی از این ده ارش باشد و سطبری چندانکه در آغوش دومرد گنجد، و بر سر این چهار عمود سه طاق زده است چنانکه یکی مقابل درجه[14] ودو بر دو جانب، و پشت طاقها راست کرده و این را شرفه و کنگره برنهاده چنانکه مربعی مینماید و این عمودها و طاقها را همه بزر[15] و مینا منقّش کرده اند چنانکه از آن خوبتر نباشد. و دارافزین دکان همه سنگ رخام سبز منقّطست وچنانست که گویی بر[16] مرغزار گلها شکفته است. و مقام غوری چنانست که بریك موضع سه درجه[17] بسته است : یکی محاذی دکان، و دو بر جنب دکان، چنانکه از سه جای مردم برروند، و از[18] اینجا نیزبر سه درجه همچنان عمودها نهاده است وطاق بر سر آن زده و شرفه

۱ ــ ط ، ب : دو راهیست . ۲ ــ ط ، ب : جایی . ۳ ــ ط ، ب : دیگر . ٤ ــ ب : نپ ، علیه‌السلام . ٥ ــ ط : النبی صم . ٦ ــ ب ، نپ : علیه‌الصلوة والسلام. ۷ ــ نپ : پهنا . ۸ ــ ط : منهدم . ۹ ــب، ط : بیکپاره . ۱۰ ــ نپ : بترتیب ساخته ؛ ب : ... ساخته . ۱۱ ــ « با » در « نپ » بخط الحاقیست . ۱۲ ــ نپ : توانند . ۱۳ ــ بجز « ط » : برآنکه . ۱٤ــ ب، ط : در. ۱٥ــ نپ : بر. ۱٦ــ در « نپ » « بر » بخط الحاقیست . ۱۷ ــ کلمه در «ط» نیست . ۱۸ـ ظاهراً «از» زائد باشد.

نهاده و درجات هم بدان ترتیب که آنجا گفتم[۱] از سنگ تراشیده، هر درجه دو یا سه پاره سنگ طولانی، وبر پیش ایوان نوشته بزر و کتابهٔ[۲] لطیف که: « امربه‌الامیرلیث الدوله نوشتکین[۳] غوری » . و گفتند این لیث‌الدوله بندهٔ سلطان مصر بوده‌است[۴] واین راهها و درجات وی ساخته است[۵] وجانب مغربی دکان هم دوجایگاه درجهابسته‌است و راه کرده ، همچنان بتکلّف که‌شرح دیگرهارا گفتم[۱] . و برجانب مشرقی‌هم راهیست همچنان بتکلف ساخته و عمودها زده وطاق ساخته و کنگره برنهاده، آنرا مقام شرقی گویند . و ازجانب شمالی راهیست از همه عالی‌تر وبزرگتر وهمچنان عمودهاوطاقها ساخته‌و آنرا مقام‌شامی[۶] گویند، وتقدیر کردم که بدین شش راه که ساخته‌اندصدهزار دینار خرج شده باشد .

و بر ساحت مسجد ، نه بر دکان، جاییست چندانکه مسجدی کوچك‌برجانب شمالی، که آنرا چون حظیره ساخته‌اند ازسنگ تراشیده ودیوار او ببالای مردی‌بیش نباشد[۷] وآنرا محراب داود[۸] گویند. و نزديك‌حظیره سنگیست ببالای‌مردی که‌ـروی چنانست که زیلوی[۹] کوچك‌بر آن[۱۰] موضع‌افتد[۱۱] سنگ ناهموار ، وگویند‌این کرسی سلیمان‌علیه‌السلام[۱۲] بوده‌است‌و گفتند که‌سلیمان‌علیه‌السلام بر آنجانشستی‌بدانوقت که عمارت مسجد همی کردند . این معنی در جامع بیت‌المقدس دیده بودم وتصویر کرده و همانجا بر روزنامه‌یی که داشتم‌تعلیق زده.[۱۳] از نوادر بمسجد[۱۴] بیت‌المقدس درخت جوز[۱۵] دیدم .

پس‌ازبیت‌المقدس زیارت[۱۶] ابرهیم خلیل‌الرّحمن علیه‌السلام[۱۷] را عزم کردم[۱۸] ، چهارشنبهٔ غرهٔ ذی‌القعدهٔ سنهٔ ثمان[۱۹] وثلثین‌واربعمایه[۲۰] . ازبیت‌المقدس تاآنجاکه‌آن

۱ ـ نپ : گفتیم . ۲ ـ ط : کتابت ۳ ـ نپ : توشتکین . ۴ ـ ط ، ب: بوده . ۵ ـ ط : ساخته . ۶ ـ نپ : السامی . ۷ ـ ب ، نپ : باشد . ۸ ـ ط:داودعلیه‌السلام. ۹ ـ نپ (در اصل) : ربلولی (اصلاح) : ریلولی . ۱۰ ـ ب : کوچکتر از آن . ۱۱ـ این جمله از « سروی » تا اینجا مضطر ب و نامفهوم است و لابدتحریفی وغلطی در آن هست (حاشیهٔ ب) . ۱۲ ـ علیه‌السلام از « ط » است . ۱۳ ـ مقصود از این عبارت چیست و بکجا راجعست ؟ (حاشیهٔ ب) . ۱۴ ـ نپ : بمسجد آدینه . ۱۵ ـ ب : حور ؛ نپ : خورد (= مورد ؛ حاشیهٔ ب) . ۱۶ - نپ : بزیارت . ۱۷ - ب ، نپ : علیه‌الصلوة والسلام . ۱۸ ـ ط : کرده . ۱۹ـ کلمه در« نپ» نیست . ۲۰ ـ «ط» افزوده: بجانب مقصود حرکت نمود .

مشهدست شش فرسنگست و راه سوی جنوب میرودو در[۱] راه دیهـای بسیارست و زرع[۲] وباغ بسیار[۳] و درختان بی‌آب ، از انگور و انجیر و زیتون وسماق خود روی[۳] نهایت‌ندارد[۴] . بدوفرسنگی شهر چهار دیه‌است‌و آنجا چشمه‌ییست‌و باغ و بساتین‌بسیار و آنرا فرادیس گویند ، خوشی موضع را[۵] . و بیکفرسنگی‌شهر بیت‌المقدس ترسایان‌را جاییست که‌آنرا عظیم بزرگ میدارند و همیشه قومی آنجا مجاور باشند و زایـران بسیار رسند و آنرا بیت‌اللحم گویند و ترسایان قربان[۶] آنجا کنند و از روم آنجا بسیار آیند و من آنروز که ازشهر بیامدم[۷] شب آنجا بودم .

صفت مشهد[۸] خلیل علیه‌السلام[۹] ـ اهل شام و بیت المقدس این مشهد را خلیل گویند و نام دیه[۱۰] نگویند ، نام آن دیه مطلون[۱۱] است و بر این مشهد وقفست[۱۲] بـا بسیار دیهای[۱۳] دیگر و بدین دیه[۱۰] چشمه‌ییست که از سنگ بیرون می‌آید آبکـی اندك و راهی دور، جوی‌بریده‌و آنرانزديك‌دیه[۱۰] بیرون‌آورده وازبیرون دیه[۱۰] حوضی ساخته‌اند سرپوشیده‌آن‌آب را درآن حوض همی گیرند[۱۴] تا تلف نشود ، تـا مردم دیه[۱۰] و زایران راکفاف باشد . مشهد برکنار دیه است از سوی جنوب و آنجا جنوب مشرقی[۱۵] باشد . مشهد چهار دیواریست از سنگ تراشیده ساخته وبالای‌آن هشتاد ارش در پهنای چهل ارش ، ارتفاع[۱۶] دیوار بیست ارش . سر دیـوار دو ارش ثخانت دارد . و محراب ومقصوره‌یی کرده است ازپهنای این‌عمارت، و درمقصوره محرابهای نیکو ساخته‌اند ، و دو گور در مقصوره نهاده است ، چنانکه سرهای ایشان از سوی قبله است و هر دوگور بسنگهای تراشیده ببالای مردی برآورده‌اند ،آنکه بر دست

۱ ـ ب ، نپ : بر . ۲ ـ نپ : رز . ۳ـ ب : بسیار است . ۴ ـ ط : بی‌نهایت؛ نپ : خودنهایت ندارد و . ۵ ـ نپ (اصل ماننده‌متن‌ما) (باصلاح‌جدید) : ازخوشی‌موضع . ۶ ـ ب ، ط :آنجا قربان . ۷ ـ ط: میآمدم . ۸ ـ کلمه‌از«ط»است . ۹ ـ ب ، نپ : صلوات‌الله علیه . ۱۰ - نپ : دیهه . ۱۱- نپ : (دراصل) :مرطلون (اصلاح) : مرطون(= حبرون ؛ معجم‌البلدان یاقوت ج ۲ ص ۴۶۸ حاشیهٔ ب) . ۱۲- نپ (اصلاح‌جدید) : وقفیست . ۱۳ـ نپ : دیهه‌های . ۱۴ـ نپ : میگیرند . ۱۵ـ ط: جنوبی‌و مشرقی. («ب» در حاشیه نسبت باین‌ترکیب اظهارتردید کرده‌است). ۱۶ ـ (عبارت مفهوم نیست میگویـد بالای آن هشتاد ارش و ارتفاع‌بیست ارش‌فرق بین« بالا» و«ارتفاع» چیست؟ شاید درعبارت‌سقطی‌و تحریفی باشد. حاشیهٔ ب) ممکن‌است‌کلمهٔ« بالا» تصحیف کلمهٔ پهنا باشد ودراینصورت عبارت استوار خواهدبود .

راستست قبر اسحق بن ابراهیم است و دیگر از آن ِ زن اوست علیه‌السلام[۱]، میان هر دو گور مقدار ده ارش باشد و در این مشهد زمین و دیوار را بفرشهای قیمتی و حصیرهای مغربی آراسته‌اند[۱]، چنانکه از دیبا نیکوتر بود[۱] و[۲] مصلی[۳] نمازی حصیر آنجا دیدم[۴] که گفتند امیرالجیوش، که بندهٔ سلطان مصرست، فرستاده است. گفتند آن[۵] مصلی در مصر بسی دینار زرمغربی خریده‌اند که اگر[۶] آن مقدار دیبای رومی بودی بدان بها نیرزیدی و مثل آن هیچ جای[۷] ندیدم. چون ازمقصوره بیرون روند بمیان[۸] ساحت مشهد دو خانه است هر دو مقابل قبله، آنچه بردست راستست اندرآن قبر ابراهیم خلیل علیه‌السلام[۹] است و آن خانه‌یی بزرگست و دراندرون آن خانه‌یی دیگرست که گرد او برنتوان[۱۰] گشت و چهار دریچه دارد که زایران گرد خانه میگردند[۱۱] و از هر[۱۲] دریچه قبر را می‌بینند و خانه را[۱۳] زمین و دیوار در فرشهای دیبا گرفته‌اند[۱۴] و گوری از سنگ برآورده بمقدار[۱۵] سه گز و قندیلها و چراغدانهای نقره گین[۱۶] بسیار آویخته. و آن خانهٔ دیگر که بر دست چپ قبله است، اندر آن گور ساره است که زن ابراهیم[۱۷] علیه‌السلام بود[۱۸]. و میان هر دوخانه رهگذری، که در ِهر دوخانه در آن رهگذرست چون دهلیزی و آنجا نیز قنادیل ومسرجهای[۱۹] بسیار آویخته، وچون از این هر دو خانه بگذرند دو گورخانهٔ دیگرست نزدیك هم: بر دست راست قبر یعقوب پیغمبر علیه‌السلام است و بر[۲۰] دست چپ گورخانهٔ زن ِ یعقوب است. وبعد از آن خانه‌هاست که ضیافتخانهای ابراهیم صلوات‌الله علیه بوده است. و در این مشهد شش گورست. و از این چهار دیوار بیرون[۲۱] نشیبی است ودرآنجا[۲۲] گور خانهٔ[۲۳] یوسف بن یعقوب علیه‌السلام است، گنبدی نیکو ساخته‌اند و گوری سنگین کرده، و

۱ـ کلمه در «ط» نیست. ۲ـ اصل: آراسته. ۳ـ نپ: بودمصلی؛ط:... مصلا. ۴ـ ب، نپ: دیدم آنجا. ۵ ـ نپ: این. ۶ ـ نپ: که. ۷ ـ ب، ط: جائی. ۸ـ نپ: بمیانهٔ.
۹ ـ ب، نپ: صلوات‌الله علیه. ۱۰ ـ ط: آن ...؛ ب: ... نتواند. ۱۱ ـ ب، ط: مینگرند.
۱۲ـ نپ: بهر. ۱۳ ـ ط: خانه را از. ۱۴ ـ ب، نپ: گرفته است. ۱۵ـ نپ: مقدار.
۱۶ـ ب: چراغدانها نقرگین؛ط: چراغدانها... ۱۷ـ نپ: ابراهیم است. ۱۸ـ ط: بوده؛ «نپ» کلمه‌را ندارد. ۱۹ ـ نپ: و مسرجه. ۲۰ـ ب، نپ: از. ۲۱ ـ ط: پس‌ازاین چهاردیوار. ۲۲ـ بجز «ط»: وازآنجا. (احتمال‌حاشیهٔ «ب»: وآنجا). ۲۳ـ ب، نپ: گور.

بر آنجانب که صحراست، میان گنبد یوسف علیه‌السلام و این مشهد، مقبره یی عظیم کرده اند و ازبسیاری جایها[۱] مرده‌ها[۲] بدانجا آورده‌اندو دفن کرده، و بربام مقصوره‌یی که در مشهد ست حجره ها ساخته اند، مهمانان را که آنجا رسند، و آنرا اوقاف بسیار باشد از دیهها[۳] و مستغلات[۴] در بیت‌المقدس. و آنجا اغلب جو باشد و گندم اندك باشد و زیتون بسیار باشد. مهمانان و مسافران و زایران را نان وزیتون دهند. آنجا مدارها(؟) بسیار ست که با ستر[۵] وگاو همه روز آرد کنند، وکنیزکان باشند که همه روز[۶] نان پزند و نان های ایشان هریکی یك‌من باشد، هر که آنجا رسد او را هر روز یك گردهٔ نان و کاسه یی عدس ِ بزیت پخته دهند، و مویز نیزدهند[۷]، و این عادت از روزگار خلیل الرّحمن علیه‌السلام تا این ساعت بر قاعده مانده. و روز[۸] باشد که پانصد کس آنجا برسند وهمه را آن ضیافت مهیاباشد. و گفتند[۹] که اوّل این مشهد را درنساخته بودند وهیچکس درنتوانستی رفتن، الا از ایوان[۱۰] ازبیرون زیارت کردندی، چون مهدی بملك مصر بنشست فرمود تا آنرا در بگشادند و آلتهای بسیار بنهادندو[۱۱] فرش و طرح و عمارت بسیار کردند و در ِمشهد برمیان دیوار شمالیست چنانکه از زمین بچهار گز بالاست، و از هر دو جانب درجات سنگین ساخته اند که بیك جانب[۱۲] برروند و بدیگر جانب فرو روند[۱۳] و دری آهنین کوچك برآنجا نشانده است.

پس من از آنجا با[۱۴] بیت‌المقدس آمدم، و ازبیت‌المقدس پیاده با جمعی که عزم سفر حجاز داشتند برفتم، دلیل ما[۱۵] مردی جلد و پیاده و نیکو روی[۱۶] بود، او را ابوبکر همدانی میگفتند. نیمهٔ[۱۷] ذی‌القعده‌سنهٔ ثمان وثلثین واربعمائه ازبیت‌المقدس

۱ـ ط، ب: جاها. ۲ ـ ب: مرده را؛ نپ: (دراصل): مردم (اصلاح): مرده.
۳ ـ ط: دیهات؛ نپ: دیها. (متن احتمال حاشیهٔ «ب» است). ۴ ـ ط: مستقلات.
۵ ـ نپ: با شتر. ۶ ـ نپ: روزه. ۷ ـ نپ: بدهند. ۸ ـ ط، ب: روزی.
۹ ـ ط، ب: گویند. ۱۰ ـ ط «الا از ایوان» ندارد. ۱۱ - نپ (دراصل): از (بعد با قلمی جدید آن را زده اند، ولی هیچ چیز بجای آن ننوشته). ۱۲ ـ نپ: بآنجا.
۱۳ ـ ط. فرودآیند. ۱۴ ـ ب، ط: به. ۱۵ـ کلمه از «ط» است. ۱۶ـ ب: پیاده و رو نیکو؛ نپ: پیاده‌روی (ظ). ۱۷ـ ط، ب: به نیمهٔ.

برفتیم[1] سه روز را بجایی[2] رسیدیم که آنرا عرعر[3] میگفتند و آنجا نیز آب روان و اشجار بود. بمنزلی دیگر رسیدیم که آنرا وادی‌القری میگفتند و از آنجا[4] بمنزل دیگر رسیدیم[5] و از آنجا بده روز بمکه رسیدیم[6]. و آن سال قافله از هیچ طرف نیامد و طعام یافت نمی‌شد، پس[7] بسکة العطّارین فرود آمدیم[8] برابر باب النّبی[9]. روز دوشنبه بعرفات بودیم، مردم پر[10] خطر بودند از عرب. چون از عرفات بازگشتم دو روز بمکه بایستادم و براه شام بازگشتم سوی بیت‌المقدس.

پنجم محرّم سنهٔ تسع[11] و ثلثین واربعمائهٔ هلالیه بقدس رسیدیم. شرح مکه وحجّ اینجا ذکر نکردم[12]، تا بحجّ آخرین بشرح بگویم.

ترسایان را به بیت‌المقدس کلیسایی است[13] که آنرا بیعة القمامة گویند و آنرا عظیم بزرگ دارند، و هر سال از روم خلق بسیار[14] آنجا آیند بزیارت، و ملك روم[15] نیز نهانی بیاید[16] چنانکه کس نداند، و بروزگاری که عزیز مصر الحاکم بامرالله بود قیصر روم آنجا[17] آمده بود و حاکم[18] از آن خبر داشت، رکابداری از آن خود نزدیك او فرستاد و نشان داد که بدان حلیت و صورت مردی در جامع بیت‌المقدس نشسته است، نزدیك وی رو، بگو که حاکم مرا نزدیك تو فرستاده است و میگوید تا ظن نبری که من از تو خبر ندارم، اما ایمن باش که بتو هیچ قصد[19] نخواهم کرد. و هم حاکم فرمود تا آن کلیسا[20] را غارت کردند و بکندند و خراب کردند، ومدتی خراب بود، بعد از آن قیصر رسولان فرستاد با[21] هدایا، وخدمتهای بسیار کرد[22] وصلح طلبید و شفاعت کرد تا اجازت عمارت کلیسا[20] دادند و بازعمارت کردند. واین کلیسا[20] جایی وسیع است چنانکه هشت هزار[23] آدمی را در آن جای[24] باشد، همه را[25] بتکلف بسیار ساخته

۱ ـ ط، ب : برفتیم . ۲ ـ ب : بجای . ۳ ـ ب : ارعز ؛ نپ (در اصل) از عر (اصلاح) : اعزالقری (کذا) . ٤ ـ « و ازآنجا » از « نپ » است . ٥ ـ ب، ط : که. ٦ ـ ب : رسیدم . ۷ـ ب : نمی‌یافت پس که ؛ نپ: نمی‌یافت که . ۸ ـ ب، نپ : آمدم . ۹ ـ نپ : علیه‌السلام . ۱۰ ـ ط : بر . ۱۱ ـ ط : تسعة . ۱۲ ـ نپ : نکردیم . ۱۳ ـ ب، نپ : کلیسیائی است . ۱٤ ـ ط : بسیاری . ۱٥ ـ ب، نپ : الروم . ۱٦ ـ ب : بیامد . ۱۷ـ « آنجا » در« ب» مکررشده است . ۱۸ ـ ب،ط : حاکم (بی‌واو). ۱۹ ـ ط : قصهٔ . ۲۰ ـ اصل : کلیسیا . ۲۱ ـ ب، نپ : و . ۲۲ـ در « نپ » کلمه بخط الحاقیست . ۲۳ ـ نپ : بیستهزار. ۲٤ـ ب: جا، نپ: جائی. ۲٥ـ ب،نپ: همه .

از رخام رنگین و نقاشی و تصویر و کلیسا را از اندرون بدیباهای رومی آراسته[1] و مصوّر کرده و بسیار زرّ طلا بر آنجا بکار برده، و صورت عیسی علیه‌السلام را[2] چند جا ساخته که برخری نشسته است[3] و صورت دیگر انبیا چون: ابراهیم واسمعیل و اسحق و یعقوب و فرزندان او[4] علیهم السلام بر آنجا کرده و بروغن سندروس مدهّن[5] کرده و باندازهٔ هر صورتی آبگینه‌یی رقیق ساخته و برروی صورتها نهاده، عظیم شفّاف چنانکه هیچ حجاب صورت نشده است[6] و آنرا[7] جهت گرد وغبار کرده‌اند تا برصورت ننشیند و هر روز آن آبگینه ها را خادمان پاك کنند. و جز این چند موضع دیگرست همه بتکلّف[8] چنانکه اگر شرح آن نوشته شود بطول[9] انجامد. و[10] دراین کلیسا موضعیست بدو قسم[11] که بر صفت بهشت و دوزخ ساخته اند، یك نیمه از آن وصف بهشت و بهشتیان[12] است و یك نیمه از آن صورت دوزخ و دوزخیان[13] وآنچه بدان ماند، و آن جاییست که همانا درجهان چنان جای[14] دیگر نباشد. و درین کلیسا بساقسّیسان و راهبان[15] نشسته باشند و انجیل خوانند و نماز کنند و شب و روز[16] بعبادت مشغول باشند.

پس از بیت‌المقدس عزم کردم که در دریا نشینم و بمصر روم و باز از آنجا بمکه روم. باد معکوس بود و متعذّر بود بدریا در شدن[17] براه خشك برفتم، و به‌رمله بگذشتم، بشهری رسیدم[18] که آنرا عسقلان میگفتند برلب دریا، شهری عظیم[19] و بازار وجامع نیکو و طاقی دیدم که آنجا بود کهنه، گفتند مسجدی بوده است، طاقی سنگین، عظیم بزرگ، چنانکه اگر کسی خواستی خراب کند، فراوان مالی خرج باید کرد تا آن خراب شود. و از آنجا برفتم و در راه بسیار دیهها[20] و شهر ها دیدم که

۱ـ ب : پیراسته ؛ نپ ظ : بیاراسته . ۲ ـ نپ (بخط جدید) : در . ۳ ـب،ط: نشسته . ٤ ـ او در « نپ » بخط الحاقیست . ٥ ـ ب ، نپ : بدهن . ٦ ـ ط : نشده . ۷ـوآنرا در« نپ» بخط الحاقیست. ۸ ـ ط : که‌همه‌را بتکلف‌ساخته‌اند. ۹ـب ، نپ : بتطویل . ۱۰ـ «ب» واو ندارد. ۱۱ـ نپ: قسمت. ۱۲ـ ب ، نپ : بهشتیان و بهشت . ۱۳ـ ب : نپ : دوزخیان ودوزخ . ۱٤ـ نپ : جائی . ۱٥ـط: رهبانان؛ نپ: راهبانان . ۱٦ـ «ط»دو کلمهٔ اخیررا ندارد. ۱۷ـب ، نپ: بدریا متعذر بودرفتن . ۱۸ـ ب، نپ: رسیدیم. ۱۹ ـ جملهٔ « برلب‌دریا شهری عظیم » از « نپ» است . ۲۰ـ ب،ط : دیها ؛ نپ : ودیها (متن از حاشیهٔ «ب» است) .

شرح آن مطول می‌شود مختصر[١] کردم ، بجایی رسیدم کـه آنرا طینه[٢] میگفتند و آن بندر بود کشتیها را ، و ازآنجا به تنیس میرفتند ، درکشتی نشستم ، تا تنیس. و این[٣] تنیس جزیره‌ییست[٤] و شهری نیکو و از خشکی دورست ، چنانکه از بامهـای[٥] شهر ساحل را[٦] نتوان دید ، شهری انبوه و بازارهای نیکو و دو جامع در آنجاست،وبقیاس ده هزار دکان در آنجا باشد ،وصد دکان عطّاری باشد ، و آنجا در تابستان دربازارها کشکاب فروشند، که شهری گرمسیرست و رنجوری بسیار باشد. و آنجاقصب رنگین بافند از عمامه‌هاو وقایه‌ها و آنچه زنان پوشند . از این قصبهای رنگین هیچ[٧] جا مثل آن نبافند که درتنیس،و آنچه سپید باشد به دمیاط بافند، و آنچه در کارخانهٔ سلطانی[٨] بافند بکسی نفروشند و ندهند. شنیدم که ملك فارس بیست هزار دینار به‌تنیس فرستاده بود تا بجهت‌او یکدست جامهٔ خاص بخرند ، و چند سال آنجا بودند و نتـوانستند خریدن ، و آنجـا بافندگان معروفند که جامهٔ خاص بافند ، و شنیدم که کسی آنجـا دستار سلطان مصر بافته بود ، آنرا پانصد دینار زر مغربی‌فرمود، ومن آن دستاردیدم، گفتند چهار هزار دینار مغربی ارزد . و بدین شهر تنیس بوقلمون بافند[٩] کـه در همهٔ عالم جای[١٠] دیگر نباشد ، آن جامه‌یی رنگین[١١] است که بهروقتی‌ازروز به‌لونی‌دیگر نماید وبمغرب ومشرق آن جامه ازتنیس برند. وشنیدم که سلطان روم کس[١٢] فرستاده بود و از سلطان مصر درخواسته[١٣] که صد شهر ازملك وی بستاند و تنیس‌را[١٤] بوی دهد ، سلطان قبول نکرد، و اورا از آن[١٥] شهر مقصودقصب وبوقلمون بود.

چون[١٦] آب نیل زیادت شود آب تلخ دریا را ازحوالی تنیس دور کند چنانکه تا ده فرسنگ حوالی‌شهر آب دریاخوش شود[١٧] آنوقت بدین‌جزیره وشهر[١٨] حوضهای

١ــ ب ، نپ : تخفیف . ٢ــ نپ: طبیه. ٣ ــ ط ، ب : و آن . ٤ــ نپ:جزیره‌است. ٥ ــ نپ : نامهای . ٦ــ ب ، نپ : ساحل . ٧ ــ ط : که هیچ . ٨ ــ نپ : سلطان . ٩ ــ «نپ» کلمه را ندارد . ١٠ــ نپ : جائی . ١١ ــ ب ، ط : زرین ؛ نپ (در اصل) : زمین (متن‌ماصورت اصلاحی « نپ » است .) ١٢ــ ط ، ب : کسی . ١٣ ــ ب،ط : درخواسته بود. ١٤-نپ : تنیس . ١٥ ــ نپ : این . ١٦ ــ نپ : وچون . ١٧ــ ب ، نپ : باشد . ١٨ــ نپ (در اصل) :شهر(اصلاح) : شهرو(کذا).

عظیم ساخته‌اند که[١] بزیر زمین فرو رود، و آنرا استوار کرده ، و ایشان آنرا مصانع خوانند ، وچون آب نیل غلبه‌کند[٢] و آب شور وتلخ را[٣] ازآنجا دور کند این[٤] حوضها پر کنند و آن چنانست که چون راه آب بگشایند آب دریا در حوضها و مصانع رود و آب این شهر از این مصنعهاست که بوقت زیاده شدن نیل پر کرده باشندو تاسال‌دیگر از آن‌آب برمیدارند و استعمال میکنند و هر کرا بیش باشد بدیگران میفروشد[٥] . ومصانعِ وقف نیز بسیار باشد که بغربادهند. و دراین‌شهرتنیس‌پنجاه هزارمرد باشد و مدام هزار کشتی در حوالی شهربسته باشد از آن بازرگانان و نیز از آن سلطان‌بسیار باشد، چه‌هرچه بکارآید همه را بدین[٦] شهر بایدآورد که‌آنجا هیچ چیز[٧] نباشدوچون جزیره ییست[٨] تمامت معاملات[٧] بکشتی‌باشد. و آنجا لشکری تمام با سلاح مقیم باشند احتیاطرا، تا از فرنگ و روم‌کس[٩] قصدآن نتواند[١٠] کرد.و از ثقات شنودم[١١] که‌هر روز هزار دینار مغربی از آنجا بخزینهٔ سلطان مصر رسد چنانکه آن مقدار بـروزی معیّن باشد[١٢] و محصّل آن‌مال یکتن‌باشد که اهل شهر بدو تسلیم کنند دریك‌روزمعیّن و وی بخزانه رساند که‌هیچ[١٣] از آن‌منکسر[١٤] نشود وازهیچکس بعنف چیزی‌نستاند[١٥] و قصب و بوقلمون که جهت‌سلطان بافند همه رابهای تمام دهند[١٦] چنانکه‌مردم‌برغبت کار سلطان‌کنند نه چنانکه در دیگر ولایتهاکه[١٧] از جانب دیوان وسلطان بـر صنّاع سخت پردازند[١٨] وجامهٔ عماری شتران ونمد زین اسپان‌بوقلمون بافندبجهت‌خواص[١٩] سلطان. ومیوه و[٢٠] خواربار شهر از رستاق مصر برند و آنجا آلات آهن‌ممتاز[٢١] سازند چون مقراض و کارد وغیره‌و[٢٠] مقراضی[٢٢] دیدم که از آنجا بمصر آورده بودند،بپنج[٢٣] دینار مغربـی میخواستند ، چنان بود که چـون مسمارش بر میکشیدنـد گشوده

١ــ ب ، نپ : ساخته‌اند . ٢ــ نپ : شود . ٣ــ ب ، نپ : تلخ را . ٤ ــ نپ : و این . ٥ــ ب : میفروشند . ٦ــ ب : همه بدین؛ نپ : همه درین . ٧-کلمه در«نپ» نیست . ٨ــ نپ: جزیره است . ٩ــ نپ : کسی. ١٠ ــ اصل : نتوان (متن تصحیح قیاسیست) . ١١ــ نپ : شنیدم . ١٢ــ (حاشیهٔ«ب»:؟؟) . ١٣ــ نپ :کس . ١٤-ط: کسر ؛ نپ : منکر . ١٥ ــ ب ، نپ : نستانند. ١٦ــ نپ : بدهند. ١٧ــ ط : ولایات . ١٨ــ نپ : سخت‌تر دارند. ١٩ــ ب ، نپ: خاص ٢٠ــ «نپ» واو ندارد. ٢١-کلمه‌از «ط» است. ٢٢- ب ، نپ : مقراض. ٢٣ــ ب،ط : پنج .

میشد[۱] وچون مسمار فرو میکردند در کاربود. و آنجا زنان را ءآتی میافتد باوقات که چون مصروعی[۲] دو سه بار بانگ کنند و باز بهوش آیند[۳] و، درخراسان‌شنیده‌بودم‌که جزیره‌ییست که زنان آنجا چون گربگان بفریاد می آیند[۴] وآن برین گونه است که ذکر رفت[۵]. واز تنیس بقسطنطنیّه کشتی به‌بیست روزرود. وما بجانب مصرروانه‌شدیم و چون بکنار دریا رسیدیم برود نیل کشتی ببالا برمیرفت[۶]، ورود نیل چون بنزدیك[۷] دریامیرسدشاخهامیشود وپراکنده‌دردریا میریزد. و آن[۸] شاخ آب‌راکه‌مادر آن‌میرفتیم رومش[۹] میگفتند و همچنین کشتی بر[۱۰] روی آب می آمد تا بشهری رسیدیم که آنرا صالحیّه میگفتند و این روستایی پر[۱۱] نعمت وخواربارست، وکشتیها بسیار میسازند و هریك را دویست خروار بار میکنند و بمصر میبرند تادرِ دکان بقّال میرودکه اگر نه چنین بودی آزوقهٔ[۱۲] آن شهر بپشت ستور نشایستی داشتن با آن مشغله که آنجاست وما بدین صالحیّه‌ازکشتی بیرون آمدیم وآن شب[۱۳] نزدیك شهررفتیم. روز یکشنبه هفتم صفر سنهٔ تسع وثلثین و اربعمائه که روز اورمزدبوداز‌شهریورماه[۱۴] قدیم درقاهره بودیم.

صفت شهر مصر و ولایتش ـ آب نیل از میان جنوب و مغرب میآید و بمصر میگذرد و بدریای روم میرود. وآب نیل چون زیادت میشود دوبار چندان میشود که جیحون بترمذ. و این آب از ولایت نوبه میگذرد و بمصر می آید. و ولایت نوبه کوهستانست وچون بصحرا رسد ،ولایت‌مصرست، وسرحدّش که اول آنجارسد،اسوان میگویند و از مصر[۱۵] تا آنجا سیصد فرسنگ‌باشد و برلب آب همه شهرهاوولایتهاست وآن ولایاترا صعید الاعلی گویند[۱۶] و چون کشتی بشهر اسوان رسد[۱۷] از آنجا برنگذرد چه‌آب از دره‌یی[۱۸] تنگ بیرون میآید و تیز[۱۹] میرود و ازآن بالاتر سوی

۱ــ (شاید مقصودش ازگشوده میشد اینست که ازهم‌تفکیك میشد واجزایش‌ازهم جدا میشد حاشیهٔ ب). ۲ــ ط: مصروع. ۳- «نپ» واو ندارد. ٤ــ نپ: بیادآیند. ٥ــ ط : شد.
٦ ــ ط،ب : بالامیرفت. ۷ــ نپ: نزدیك. ۸ــ نپ : این. ۹ــ نپ (باصلاح) : وهرمس. (اصل‌معلوم نیست‌چه‌بوده‌است). ۱۰ــ ب،ط : از ۱۱ــط: روستای‌بر؛ب: روستای...؛نپ: روستانی ...(متن ازحاشیهٔ «ب» است). ۱۲ - ط: آذوقه. ۱۳ــ نپ: ست. ۱٤ــ کلمه‌در «نپ» نیست. ۱۵- « وازمصر» از «نپ» است. ۱٦ــ ب ، نپ: ولایت را ... میگویند.
۱۷- ط: برسد. ۱۸-ب، نپ :درهای. ۱۹- نپ(دراصل): و نتسفر(اصلاح) : وتیز.

جنوب ولایت نوبه‌است وپادشاه‌آن‌زمین دیگرست، ومردم‌آنجا سیاه پوست باشند و دین ایشان ترسایی[۱] باشد،وبازرگانان آنجا روند و مهره‌وشانه‌و بُسّد[۲] برند واز آنجا برده‌آورند. و بمصر برده‌یا نوبی[۳] باشد یارومی.ودیدم که از نوبه گندم و ارزن آورده بودند ، هردو سیاه بود. و گویند نتوانسته‌اند که منبع آب نیل را بحقیقت بدانند. وشنیدم که سلطان مصر کس فرستاد تا یکساله راه بر کنار نیل رفتند[۴] وتفحّص کردند هیچکس حقیقت[۵] آن ندانست الاآنکه گفتند که از جنوب از[۶] کوهی میآیدکه آنرا جبل‌القمر گویند. و چون آفتاب بسرسرطان‌رودآب‌نیل زیادت‌شدن گیرد[۷] از آنجاکه بزمستان گه[۸] قراردارد بیست ارش بالا گیرد چنانکه بتدریج روز بروز می‌افزاید. و بشهر مصر مقیاسها و نشانها ساخته‌اند،و عاملی[۹] باشد بهزار دینار معیشت که حافظ آن باشدکه چند میافزاید و ازآنروزکه زیادت شدن‌گیرد منادیان بشهراندر فرستد که ایزد سبحانه و تعالی امروز درنیل‌چندین‌زیادت گردانید وهرروز گویند[۱۰] چندین اصبع[۱۱] زیادت شد وچون یك گز تمام میشود آنوقت بشارت میزنند و شادی میکنند تاهجده ارش برآید و آن هجده ارش معهودست، یعنی هروقت که از این کمتر بود نقصان گویند و[۱۲] صدقات دهند و نذرها کنند و اندوه‌وغم‌خورند و[۱۳] چون از[۱۴] این مقدار بیش شود شادیها کنند و خرّمیها نمایند و تاهجده گز بالا نرود خراج سلطان بررعیّت ننهند. و از نیل جویهای[۱۵] بسیار بریده اند و باطراف[۱۶] رانده و از آنجا جویهای کوچك برگرفته‌اند،یعنی‌از آن انهارو بر آن دیهها[۱۷] و ولایتهاست[۱۸]. و دولابها ساخته‌اند چندانکه حصروقیاس آن دشوار باشد وهمهٔ[۱۹] دیههای[۲۰] ولایت‌مصر برسر بلندیها و تلها باشد وبوقت زیادت نیل همهٔ آن ولایات[۲۱] درزیر آب‌باشد.دیهها[۲۲]

۱ ــ ب ، ط : ترسای. ۲ ــ ب ، ط : بسد. ۳ ــ ط : یونانی. ٤ ــ ط ، ب : رفته. ٥ــط : کرده...حقیقت. ٦ــنپ: از جنوب. ۷ــط: زیادت‌شود. ۸ ــ ب ، نپ : بزمستان که ؛ ط :بزمستان (متن از حاشیهٔ «ب»است). ۹ ــ نپ : عـامل. ۱۰ ــ ب : و هر روز ؛ ط : و امروز. ۱۱ ــ ط : اسبع. ۱۲ ــ « نپ » واورا ندارد. ۱۳ــ «ب» واو ندارد. ۱٤ــ ط ، ب«از» ندارد. ۱۵ ــ ب ، ط : جویها. ۱٦ــ نپ : و اطراف. ۱۷ ــ اصل : دیها (متن از حاشیهٔ « ب » است). ۱۸ ــنپ :وولایاتست. ۱۹ ــط ، ب : همه .(بدون‌واو). ۲۰- ط،ب: دیهای. ۲۱ ــ ب ، نپ : ولایت. ۲۲ــب،ط :دیها.

ازین سبب بر بلندیها ساخته‌اند تا[۱] غرق نشود و ازهر دیهی بدیهی دیگر بزورق روند. واز سرولایت تا آخرش سکری[۲] ساخته‌اند از خاك که مردم بر سر آن سکر[۳] روند یعنی در[٤] جنب نیل . و هر سال ده‌هزار دینار مغربی از خزانهٔ[۵] سلطان بدست عاملی معتمد بفرستد تا آن[٦] عمارت تازه[۷] کنند و مردم آن ولایت همه اشغال[۸] ضروری خود[۹] ترتیب کرده باشند ، آن چهار ماه که زمین ایشان در زیر آب باشد . و در سواد آنجا و روستاهاش[۱۰] هرکس[۱۱] چندان نان پزد[۱۲] که چهار ماه کفاف وی باشد وخشك کند[۱۳] تا بزیان[۱٤] نشود .

وقاعدهٔ آب[۱۵] چنانست که از روز ابتدا چهل روز می افزاید تا هجده ارش بالا گیرد وبعد از آن چهل روز دیگر برقرار بماند[۱٦] وهیچ زیاده[۱۷] وکم نشود و[۱۸] بعد از آن بتدریج روی بنقصان نهد بچهل روز دیگر تا آن مقام رسد[۱۹] که زمستان بوده باشد . وچون آب کم[۲۰] آمدن گیرد مردم بر پی آن میروند و آنچه خشك میشود زراعتی که خواهند میکنند . وهمهٔ زرع ایشان صیفی وشتوی بر آن کیش باشد و[۲۱] هیچ آب دیگر نخواهد. وشهر مصر میان نیل ودریاست ، ونیل از جنوب میآید وروی بشمال میرود ودر دریا میریزد .

واز مصر تا اسکندریه سی فرسنگ گیرند. واسکندریه برلب دریای روم وکنار نیل است، واز آنجا میوهٔ بسیار بمصر آورند بکشتی. وآنجا مناره‌ییست که من دیدم آبادان بود باسکندریه ، وبر آن[۲۲] مناره آینه‌یی حرّاقه ساخته بودند که هر کشتی رومیان که ازاستنبول بیامدی[۲۳] چون بمقابل[۲٤] آن رسیدی، آتشی از آن آینه در کشتی[۲۵] افتادی

۱ ــ نپ : یا . ۲ ــ نپ : سنگری (باصلاح جدید). ۳ ــ ط،ب: از...؛ نپ:...سنگر (باصطلاح جدید).
٤ ــ ب،ط: از . ۵ ــ «نپ» باصلاح جدید . اصل متن معلوم نیست چه بوده است . ٦ ــ نپ «آن» ندارد
۷ ــ نپ : آن راه . ۸ ــ نپ : اشتغال . ۹ ــ ب،ط: خودرا . ۱۰ ــ نپ : و رستاهاش .
۱۱ ــ نپ «هرکس» ندارد . ۱۲ ــ نپ : بپزد . ۱۳ ــ نپ ، ب : کنند . ۱٤ ــ بجز «نپ» : زیان . ۱۵ ــ نپ : آن آب . ۱٦ ــ نپ : وبعد از چهل روز برقرار چهل روزدیگر بماند . ۱۷ ــ ب : هیچ زیاد ... ؛ نپ : هیچ ... ۱۸ ــ «نپ» واو ندارد . ۱۹ ــ «نپ» کلمه‌را ندارد . ۲۰ ــ نپ : باکم . ۲۱ ــ واو در «نپ» الحاقیست . ۲۲ ــ ب ، نپ : و آنجا یعنی بر آن . ۲۳ ــ ب،ط : میآمدی . ۲٤ ــ بجز «ط» : بمقابلهٔ . ۲۵ ــ درکشتی از «نپ» است .

وبسوختی ورومیان بسیار جدّوجهد کردند و حیلتها[۱] نمودند و کس فرستادند و آن آیینه بشکستند .و[۲] بروزگار حاکم بامرالله که سلطان مصر بود[۳] مردی نزدیك او آمده بود وقبول کرده[٤] که آن آیینه را نیکو ساز[۵] کند چنانکه باوّل بود . حاکم گفته بود حاجت نیست که این ساعت خود رومیان هرسال زرومال[٦] میفرستند وراضیند که لشکر ما نزدیك ایشان برود[۷] وسر بسر بسنده[۸] است . و اسکندریه را آب خوردنی از باران باشد ، ودرهمه صحرای اسکندریه از آن عمودهای سنگین که صفت آن مقدم[۹] کرده‌ایم افتاده باشد ، و آن دریا همچنان میکشد تا قیروان . و از مصر تا قیروان صدوپنجاه فرسنگ باشد .

وقیروان ولایتیست[۱۰] شهر معظمش سجلماسه[۱۱] است که بچهار فرسنگی دریاست شهری[۱۲] بزرگ برصحرا نهاده وبارویی[۱۳] محکم دارد. ودرپهلوی آن مهدیّه است که مهدی ازفرزندان امیرالمؤمنین حسین[۱٤] بن علی رضی الله تعالی عنهما[۱۵] ساخته است ، بعد از آنکه مغرب واندلس گرفته بوده[۱٦] و بدین تاریخ[۱۷] بدست سلطان مصر بود و آنجا برف بارد ولیکن پای نگیرد . و دریا[۱۸] از اندلس بردست راست سوی شمال بازگردد[۱۹] ومیان[۲۰] مصرواندلس هزارفرسنگست[۲۱] وهمه مسلمانیست . واندلس ولایتی بزرگست و[۲۲] کوهستانست ، برف بارد ویخ بندد ومردمانش سفید پوست وسرخ موی باشند و بیشتر گربه[۲۳] چشم باشند همچون صقلابیان ، و زیر دریای رومست چنانکه دریا ایشان را مشرقی باشد[۱۸] وچون از[۲٤] اندلس بر[۲۵] دست راست روند سوی شمال

۱ ــ ب ، ط : حیله‌ها . ۲ ــ واواز «ط» است . ۳ ــ نپ ، ب : حاکم سلطان مصر
٤ ــ ب : آمده بود قبول کرده ؛ ط : آمده قبول کرده بود . ۵ ــ نپ ، ب : باز . ٦ ــ ط : رومیان زرومال ؛ نپ رومیان هرسال مال . ۷ ــ («ب» درحاشیه احتمال داده‌است) : نرود .
۸ ــ ط ، ب : بسنده ؛ نپ : (باصلاح) : پسندیده . متن تصحیح قیاسیست . ۹ ــ نپ : مقدمه(ط: در مقدمه . حاشیهٔ ب) . ۱۰ ــ نپ : ولایتست ؛ «ط» ندارد . ۱۱ ــ اصل : سلجماسه .
۱۲ ــ ط : شهریست ؛ ب : شهر . ۱۳ ــ ب ، ط : باروی . ۱٤ ــ ط : وحسین . ۱۵ ــ نپ صلوات الله علیهما ؛ ط : علیه السلام . ۱٦ ــ بجز «ط» : بود . ۱۷ ــ (گویا یعنی در تاریخ تألیف کتاب . حاشیهٔ ب) . ۱۸ ــ کلمه در «نپ» نیست . ۱۹ ــ نپ : گذرد . ۲۰ ــ نپ : ومیان ولایت . ۲۱ ــ نپ : فرسنگ باشد. ۲۲ ــ «نپ» واو ندارد. ۲۳ ــ ط: کریه . ۲٤ ــ «از» در «نپ» الحاقیست . ۲۵ ــ ب ، ط : از .

همچنان لب[۱] دریا بروم پیوندد . و از اندلس بغزو بروم بسیار روند ، واگر خواهند بکشتی و دریا بقسطنطنیه توان شدن ولیکن خلیجهای[۲] بسیار بود هریك دویست و سیصد فرسنگ عرض که نتوان گذشتن الا بکشتی ، و مکرّر[۳] از مردم ثقه شنیدم که دوراین دریا[٤] چهارهزار فرسنگست. وشاخی از آن دریا بتاریکی در شده است چنانکه گویند سر آن شاخ همیشه فسرده باشد از آن سبب که آفتاب آنجا نمیرسد. و یکی از آن جزایر که در آن درباست سقلیه[۵] است که از مصر کشتی به بیست روز آنجا رسد ودیگر جزایر بسیارست و گفتند سقلیه[۵] هشتاد[٦] فرسنگ درهشتاد فرسنگست و هم سلطان مصر راست و هرسال کشتی آیـد و مال آنجا را[۷] بمصر آورد، واز آنجا کتان باریك[۸] آورند وتفصیلهای باعلم[۹] که یکی از آن بمصر ده دینار مغربی[۱۰] ارزد .

واز مصرچون بجانب مشرق روند بدریای قلزم رسند،و قلزم شهریست بر کنار دریاکه از مصر تا آنجاسی فرسنگست. واین دریا شاخیست از دریای محیط که ازعدن شکافد[۱۱] وبسوی[۱۲] شمال رود و چون بقلزم رسد ملاقی[۱۳] شود و گسسته گردد[۱٤] وگویند عرض این خلیج دویست فرسنگست و[۱۵] میان خلیج ومصر کوه و بیابانست که در آن هیچ آب و نبات نیست و هر که ازمصر بمکه خواهد شد سوی مشرق باید شدن ، چون بقلزم رسد دوراه باشد یکی برخشك[۱٦] و یکی برآب . آنچه براه خشك میرود بپانزده روز بمکه رود و آن بیابانیست که سیصد فرسنگ باشد و بیشتر قافلهٔ مصر بدان راه رود و اگر براه دریا روند بیبست[۱۷] روز روند به جار[۱۸] .و جار[۱۹] شهرکیست از زمین حجاز برلب دریا . که ازجار[۲۰] تامدینهٔ رسول ص[۲۱] سه روز[۲۲] راهست وازمدینه بمکه صد فرسنگست. واگر کسی ازجار[۱۹] بگذرد وهمچنان بدریا رود ، بساحل

۱ ــ ب ، نپ : لب‌لب . ۲ ــ ب ، نپ : خلجهای . ۳ ــ ب : ومقرر ؛ نپ : ومعبر. ٤ ــ نپ : دریای روم (روم بخط جدیدست) . ۵ ــ نپ : سقیله . ٦ ــ ط ، ب : برهشتاد . ۷ ــ ط : آنجارا . ۸ -- نپ : عظیم باریك . ۹- و تفصیلهای با علم ، در « ط » نیست . ۱۰-نپ : می . ۱۱-ب،ط:شکافته سوی؛ نپ: بشکافد. ۱۲-نپ (دراصل): ..وروی . (متن اصلاح جدید« نپ»است. ۱۳-نپ (دراصل) : دریاقی(اصلاح) : ملاقی . ۱٤ - کلمه از « نپ »است . ۱۵ - واواز«ط»است . ۱٦- ب،ط :خشکی . ۱۷- ب ،نپ : بیست . ۱۸-«نپ» ندارد . ۱۹-نپ(در اصل) : وخار . بعد اصلاح کرده اند . ۲۰ - نپ (در اصل) : خد . بعد اصلاح کرده اند . ۲۱ - نپ : علیه الصلوة والسلام ؛ ب : صلی الله علیه وسلم . ۲۲ -- نپ : روزه .

یمن رود و از آنجا بسواحل عدن رسد و اگر بگذرد بهندوستان کشد و همچنان تا چین[۱] برود و اگر از عدن سوی جنوب رود که میل سوی مغرب شود[۲] بزنگبار[۳] و حبشه رود ، وشرح آن بجای خود گفته شود . و اگر ازمصر بجانب جنوب بروند و ازولایت نوبه بگذرند ، بولایت مصامده[٤] رسند و آن زمینیست[۵] علف خوار عظیم و چهارپای بسیار،ومردم سیاه پوست درشت استخوان غلیظ باشند و قوی ترکیب واز آن جنس درمصر لشکریان بسیار باشند،صورتهای[٦] زشت وهیاکل[۷] عظیم ،ایشان را مصامده گویند ،پیاده جنگ کنند بشمشیرونیزه ، ودیگر آلات[۸] کار نتوانند فرمود .

صفت شهر قاهره -چون ازجانب شام بمصر روند اول بشهر قاهره رسند ، چه مصر جنوبیست[۹] واین راقاهرهٔ معزّیه گویند[۱۰] وفسطاط لشکر گاه را[۱۱] گویندواین[۱۲] چنان بوده است که یکی از فرزندان امیر المؤمنین[۱۳] حسین بن علی صلوات الله علیهم اجمعین که اورا المعزلدین الله گفته اند ملك مغرب بگرفته[۱٤] است تااندلس وازمغرب سوی مصر لشکرفرستاده است از آب نیل میبایسته است[۱۵] گذشتن ، و برآب نیل گذر نمیتوان کردن ، یکی آنکه آبی بزرگست ودویم نهنگ بسیار در آن[۱٦] باشد که هرحیوانی که بآب افتاد در حال فروبرند[۱۷] وگویند بحوالی شهر مصردر راه طلسمی[۱۸] کرده اند که مردم رازحمت نرسانند وستور را ، وبهیچ جای دیگر[۱۹] کسی را زهره نباشد در آب شدن بیك تیرپرتاب دور از شهر . وگفتند[۲۰] المعزلدین الله لشکر خود را بفرستاد و بیامدند[۲۱] بدانجای[۲۲] که امروز شهر قاهره است و فرمود که چون شما به آنجا رسید سگی[۲۳] سیاه پیش از شما در آب رود و بگذرد ، شما[۲٤] براثر آن سگ[۲۵] بروید و

۱ -- نپ(دراصل) ختن . بعداصلاح کرده اند . ۲ ــ نپ : باشد . ۳ ــ نپ (دراصل) : برکنار . بعد اصلاح کرده اند . ٤ ــ نپ (دراصل) : مصاره . بعد اصلاح کرده اند . ۵ــ ب : زمین است . ٦ــ کلمه از« نپ است» ۷ــ نپ (دراصل) : میاکل . بعداصلاح کرده اند . ۸ــط : آلات را . ۹ ــ نپ: جنوبست ۱۰ــ(مثل این میماند که اینجا سقطی دارد . حاشیه ، ب). ۱۱ ــ ط : لشکرگاه . ۱۲-نپ: آن (بدون واو) . ۱۳ ــ کلمه در «ط» نیست . ۱٤ــ ب ، ط : گرفته . ۱۵ ــ ط ، ب :میبایست . ۱٦ ــ نپ «در آن» بخط الحاقیست . ۱۷ ــ ب ، ط : میبرند . ۱۸ - نپ : طلسم . ۱۹ ــ نپ : ودیگر هیچ جای . ۲۰ ــ نپ (دراصل) : این (بعد بخط جدید زده شده است) . ۲۱ ــ نپ : و تانیامدند . ۲۲ ــ ب، ط : آنجا . ۲۳ــ ط : یکی . ۲٤- ط :و شما . ۲۵ ــ ط : یك .

بگذرید بی‌اندیشه ، گفتند که سی‌هزار سوار بود کـه بدانجا رسیدند[١] همه بندگان او بودند ، آن سگ[٢] سیاه همچنان پیش‌از لشکردر رفت و ایشان براثر اودر رفتند[٣] و ازآب بگذشتند که[٤] هیچ آفریده را خللی نرسید و هرگز نشان نداده بود[٥] کـه کسی‌سواره از رود[٥] نیل گذشته‌باشد.واین حال درتاریخ سنهٔ ثلث وستین و ثلثمائه☆ بوده است و[٧] سلطان خود براه دریا بکشتی‌بیامده[٨] است وآن کشتیها که سلطان در او[٩] بمصر آمده است چون نزدیك قاهره رسید[١٠] تهی کردند و[١١] ازآب‌برآوردند[١٢] ودر خشکی[١٣] رها کردند همچنانکه چیزی[١٤] آزاد کنند . وراوی این[١٥] قصه آن کشتیها را دید ، [١٦] هفت عدد کشتی‌است هریك بدرازی صدوپنجاه ارش و[١١] درعرض هفتادارش، وهشتاد سال بود تاآنجا نهاده بودند[١٧] که هیچ آلت و برگ ازو بازنکرده بودند . و درتاریخ سنهٔ‌احدی واربعین واربعمائه بود که راوی این‌حکایت آنجا رسید.

ودر وقتیکه المعزلدین‌الله بیامد درمصر سپاهسالاری ازآن خلیفهٔ بغداد بـود ، پیش معزّ آمدبطاعت. و معزّ با لشکر بدان موضع که امروز قاهره‌است فرود آمد وآن لشکرگاه را قاهره نام نهادند چه[١٨] آن لشکر آنجا را[١٩] قهر کرد . و[٢٠] فرمان داد تا هیچکس از لشکروی بشهر درنرود وبخانهٔ کسی‌فرود نیاید و برآن دشت[٢١] مصری بنافرمود وحاشیت خود را فرمود تا هرکس سرایی‌وبنایی‌بنیاد افکند وآن شهری‌شد که نظیرآن کم‌باشد. وتقدیر کردم که دراین شهرقاهره از[٢٢] بیست هزاردکان کم‌نباشد همه‌ملك‌سلطان. وبسیار دکانهاست که هریك رادرماهی ده‌دینار[٢٣] مغربی‌اجره است‌و از دو دینار کم نباشد و کاروانسرای و گرمابه ودیگرعمارات[٢٤] چندانست که آنراحدّ

١ ــ نپ : رسیدو . ٢ــ ط :یك... ٣ــ ب، ط: رفتند. ٤ــ ط«که» ندارد . ٥ــ ب، نپ: کس‌نشان نداده‌بود . ٦ ــ نپ : سوار برود . ☆ ــ معروف درکتب تواریخ‌سنه ثمان‌وخمسین وثلثمایه است (حاشیهٔ ب) . ٧ ــ ط : بوده . ٨ ــ نپ : نیامده . ٩ ــ ط:آنها . ١٠ ــ نپ : رسیده . ١١ ــ «نپ» واو ندارد . ١٢ ــ ب ، نپ : آوردند . ١٣ - نپ (در اصل) : و خشك . بعد اصلاح کرده‌اند . ١٤ ــ «نپ» بخط الحاقی «را» افزوده است . ١٥ ــ ب : آن . ١٦ ــ ط : افزوده : وآن . ١٧ ــ نپ : بود . و جملهٔ بعد نیز از «نپ» است . ١٨ ــ ب ، نپ : آنچه . ١٩ ــ نپ : لشکررا آنجا (ظ) . ٢٠ ــ «ط» واو ندارد. ٢١ ــ نپ (دراصل) : دست . بعد اصلاح کرده‌اند . ٢٢ ــ «از» در «نپ» بخط‌الحاقیست . ٢٣ ــ نپ : دینار زر . ٢٤ــ ب : عقارات.

وقیاس نیست ، تمامت ملك‌سلطان که هیچ‌آفریده را عقار و ملك نباشد ، مگر سراها وآنچه‌خود کرده‌باشند[١] . وشنیدم که در قاهره و مصر هشت[٢] هزار سرا باشد[٣] ازآن سلطان که آنرا باجارت دهند وهرماه کرایه ستانند وهمه بمراد مردم بایشان دهندواز ایشان ستانند نه‌آنکه بر کسی‌بنوعی‌تکلیف[٤] کنند . و قصرسلطان میان شهر قاهره است وهمه حوالی آن‌گشاده که هیچ عمارت بدان[٥] نپیوسته است و مهندسان آنـرا مساحت کرده‌اند برابر شهرستان میافارقین[٦] است و گرد برگرد آن‌گشوده است و هرشب هزار مرد پاسبان این قصرباشند[٧] پانصدسوار وپانصد پیاده که از نماز شام‌بوق ودهل و کاسه میزنند وگرد میگردند[٨] تا روز . و چون از بیرون شهر بنگرنـد قصر سلطان چون کوهی‌نماید از بسیاری‌عمارات وارتفاع آن . اما از شهرهیچ نتوان‌دید که باروی آن عالیست و گفتند که درین قصردوازده هزارخادم اجری خواره‌است و زنان و کنیزکان خودکه داند،الاآنکه گفتند[٩] سی‌هـزار آدمی درآن قصر باشد[١٠] وآن دوازده‌کوشکست . واین حرم‌را ده دروازه‌است برروی زمین و[١١] هریك رانامی‌بدین تفصیل غیرازآنکه در زیر زمین است : باب الذهب ؛ باب البحر ؛ باب‌السریج ؛ بـاب الزهومة[١٢] ؛باب‌السلام ؛باب‌الزبرجد؛باب‌العید؛باب‌الفتوح؛ باب‌الزّلاقة؛ باب‌السریة[١٣] ودر زیرزمین[١٤] دریست‌که سلطان سواره[١٥] ازآنجا بیرون رود وازشهر بیرون‌قصری ساخته‌است‌که مخرج آن رهـگذر[١٦] درآن قصرست و آن رهـگذر را[١٧] همه سقف محکم زده‌اند،ازحرم تابکوشك . و دیوار کوشك از[١٨] سنگ تراشیده ساخته اندکه گویی از یك پاره سنگ تراشیده اند[١٩] و منظر ها و ایوانهای عـالی برآورده و از اندرون دهلیز دکانها بسته . و همه ارکان دولت وخادمان و سپاهیان درآنها بوند و

١ ــ ب ، نپ : باشد . ٢ــ نپ : بمست . ٣ ــ ب ،نپ : سراست . ٤ ــب ، نپ بتکلیف . ٥ــ نپ : درآن . ٦ ــ نپ : مافارقین . ٧ ــ نپ: باشد . ٨ ــ ط : وگردش میکنند ؛ ب : وگردش میگردند . ٩ - نپ : میگفتند . ١٠ - ب ، نپ : است . ١١ - واو از «ط» است ، وکلمهٔ «نامی» آنجا «بابی» ضبطست . ١٢ ــ ط : الزهو ؛ نپ (دراصل): الرهوبه ، بعداصلاح کرده‌اند . ١٣ ــ نپ : الترسه ؟ ١٤ ــ از اینجا تا « ساخته است » در «ط» نیست . ١٥ ــ نپ (دراصل) : سوار ، بعد اصلاح کرده‌اند . ١٦ ــ نپ: رهگذار . ١٧ ــ نپ : واین‌رهگذار را . ١٨ ــ ط : کوشك راز. ١٩ ــ ط : سنگ‌است .

رومیان[۱]. ووزیر شخصی باشد که بزهد و ورع و امانت و صدق و علم و عقل از همه مستثنی باشد و هرگز آنجا رسم شراب خوردن نبوده بود[۲] یعنی بروزگاران[۳] حاکم و هم در[٤] ایام وی هیچ زن از خانه بیرون نیامده بود و کسی مویز[٥] نساختی احتیاط را مبادا که از آن مسکر کنند و هیچکس را[٦] زهره نبود کـه شراب خورد و فقاع هم نخوردندی که گفتندی[۷] مست کننده است و مستحیل شده.

صفت شهر قاهره[۸] - پنج دروازه دارد: باب النصر[۹]؛ باب الفتوح؛ باب القنطرة، باب الزویلة؛ باب الخلیج. وشهر بارو ندارد که بناها چنان مرتفعست[۱۰] که از بارو قوی تر وعالی ترست، وهر سرای و کوشکی حصاری. است و بیشتر عمارات پنج آشکوب[۱۱] وشش آشکوب[۱۱] باشد و آب خوردنی از نیل باشد، سقایان باشتر نقل کنند و آب چاهها هرچه برود نیل[۱۲] نزدیکتر باشد خوش[۱۳] باشد و هرچه دور[۱٤] بـاشد شور باشد. و مصر و قاهره را گویند پنجاه هزار شتر[۱٥] راویه کش است که سقایان آب کشند[۱٦] و سقایان[۱۷] که آب بر پشت کشند خود جدا باشند، بسبو های برنجین[۱۸] و خیکهـا، در کوچه‌های تنگ که راه شتر نباشد. واندر شهر در میان سراها باغچه هـا[۱۹] واشجار باشد و آب از چاه دهند. و درحرم سلطان سرا بستانهاست[۲۰] که از آن نیکوتر نباشد و دولابها ساخته‌اند که آن بساتین را آب دهد[۲۱] وبرسر بامها هم درخت نشانده[۲۲] باشند

۱ ـ ب، نپ: وهمه ارکان دولت وخادمان سیاهان بوند ورومیان. ضبط «ط» نیز روشن نیست وشاید عبارت چنین بوده است: دکانها بسته‌اند ارکان دولت را. و خادمان سیاهان بونـد ورومیان؛ چه توقف ارکان دولت در دکانهای دهلیز کاخ سلطنت مسبوق بسابقه است رجوع بتاریخ ابوالفضل بیهقی شود. ۲ ـ ط: نبوده. ۳ ـ ط، ب، نپ: آن. (متن احتمال «ب» درحاشیه است). ٤ ـ ب، ط: و در. ٥ ـ نپ: مویر؟ ٦ ـ ب، نپ: نبایدکه از آن سك (سیکی؟ حاشیهٔ ب) کنند وهیچکسی را. ۷ ـ کلمه در «ط» نیست. ۸ ـ در «نپ» بطور عنوان نیست وکلمهٔ «شهر» هم بخط الحاقیست وعنوان بودنش هم رکیکست چه عین این عنوان درص ٥٣ گذشت وماذیل همان عنوانیم وهنوز تمام نشده‌است، دوباره تکرار عنوان چه معنی دارد و قطعاً متن و «نپ» غلطست وکلمهٔ صفت باید غلط باشد(حاشیهٔ ب). ۹ ـ نپ(دراصل): باب النصیر بعداصلاح کرده‌اند. ۱۰ ـ ب، نپ: اما بناها مرتفعست. ۱۱ ـ نپ: اسکوب؛ ب: اشکوب. ۱۱ ـ نپ: رود. وکلمهٔ نیل از «ط» است. ۱۳ ط: خوشتر. ۱٤ ـ ب، نپ: دوراز نیل. ۱٥ ـ نپ: پنجاه و دو هزار اشتر. ۱٦ ـ نپ: کشد. ۱۷ ـ ط: سقایانی. ۱۸ ـ نپ: برنجی. ۱۹ ـ نپ (دراصل): باغها بعداصلاح کرده‌اند. ۲۰ ـ ب: حرم بستانهاست؛ ط: بستانهاست. ۲۱ ـ نپ: دهند. ۲۲ ـ ب: نشاده.

وتفرجگاهها ساخته ودر آن تاریخ که من آنجا بودم خانه‌یی که زمین وی بیست گز در دوازده گز بود بپانزده[۱] دینار مغربی باجارت داده بودند[۲] در یك ماه، وچهار آشکوب بود، سه از آن بکراء داده بودند وطبقهٔ بالایین را از خداوندش[۳] میخواست که هرماه پنج دینار مغربی علاوه[٤] بدهد و[٥] صاحب خانه بوی ندادی میگفت[٦]: مرا باید که گاهی[۷] در آنجا باشم، و مدت یکسال که ما آنجا بودیم همانا[۸] دوبار در آن خانه نشد. و آن سراها چنان بود از پاکیزگی و لطافت که گویی از جواهر ساخته‌اندنه از گچ و آجر و سنگ. و تمامت سراهای[۹] قاهره جدا جدا نهاده است چنانکه درخت و[۱۰] عمارت هیچ آفریده بردیوار غیری نباشد وهر که خواهد هرگه که بایدش خانهٔ خود باز تواند شکافت و عمارت کرد که هیچ مضرّتی بدیگری[۱۱] نرسد. و چون از شهر قاهره سوی مغرب بیرون شوی جوی[۱۲] بزرگیست کـه آنرا خلیج گویند و آن خلیج را[۱۳] پدر سلطان کرده‌است. و او را بر آن آب سیصد دیه[۱٤] خالصه‌است، و سرجوی[۱۲] از مصر برگرفته است و بقاهره آورده و آنجا بگردانیده[۱٥] و پیش قصر سلطان میگذرد. ودو کوشك برسر آن خلیج کرده‌اند یکی را از آن لؤلؤ خوانند و دیگری را جوهره. و قاهره را چهار جامعست که روز آدینه نماز کنند: یکی را از آن جامع[۱٦] از هر گویند ویکیرا[۱٦] جامع نور[۱۷]؛ و یکی را[۱٦] جامع حاکم؛ ویکیرا جامع معزّ، واین جامع بیرون شهرست برلب رود[۱٦] نیل. واز مصر چون روی بقبله کنند بمطلع حمل باید کرد. واز مصر بقاهره کم از یك میل باشد ومصر جنوبیست و[۱۰] قاهره شمالی. و[۱۰] نیل از مصر بگذرد[۱۸] وبقاهره رسد و بساتین وعمارات هر دوشهر بهم[۱۹] پیوسته است وتابستان همه دشت وصحرا[۲۰] چون دریایی[۲۱] باشد وبیرون از باغ سلطان که برسر بالایی[۲۲] است که

۱ ـ نپ (دراصل): بیازده (اصلاح): بپازده. ۲ ـ ب، نپ: بود. ۳ ـ نپ: خداوندش. ٤ ـ ب، نپ: کلمه راندارند. ٥ ـ در «ط» واو نیست. ٦ ـ ب، نپ: نداد گفت که. (ظ: گفتی که). ۷ ـ ط: باشد که مرا باید گاهی. ۸ ـ نپ، ب: همانان. ۹ ـ ب: سرایها. ۱۰ ـ «نپ» واو ندارد. ۱۱ ـ نپ: مضرت بـردیگری. ۱۲ ـ نپ: جوئی. ۱۳ ـ نپ: واین خلیج. ۱٤ ـ نپ: سیصدوشصت دیهه. ۱٥ ـ نپ: بگردانید. ۱٦ ـ کلمه از «ط» است. ۱۷ ـ نپ (دراصل): انور. بعد اصلاح کرده‌اند. ۱۸ ـ ط، ب: میگذرد. ۱٦ ـ نپ: درهم. ۲۰ ـ ط: صحاری؛ (متن مطبوع: صحارا). ۲۱ ـ نپ: دریای. ۲۲ ـ نپ: بالای.

آن پر[۱] نشود ،دیگرهمه زیر[۲] آبست .

صفت فتح خلیج ـ بدان وقت که رود نیل وفاکند ، یعنی از دهم شهریور ماه[۳] تابیستم[٤] آبان ماه قدیم که آب‌زایدباشد هژده[۵] گز ارتفاع گیرد از[٦] آنچه درزمستان[۷] بوده باشد وسر[۸] این جویها و نهرها بسته باشد بهمه ولایت ، پس این نهر کـه خلیج میگویند وابتدای آن پیش شهرمصرست و بقاهره برمیگذرد و آن خاص سلطانست ، سلطان برنشیند وحاضر شود تاآن بگشایند ، آنوقت دیگرخلیجها و نهرها وجویها بگشایند در همه ولایت ، وآن روز[۹] بزرگتر عید ها[۱۰] باشد و آن را «رکوب فتح الخلیج[۱۱] » گویند . چون موسم آن‌نزدیك رسد برسر آن جوی‌بارگاهی‌عظیم بتکلّف جهت[۱۲] سلطان بزنند[۱۳] از دیبای رومی‌هم بزردوخته و بجواهر مکلّل کرده،بـا همهٔ آلات که درآنجا باشد،چنانکه صدسوار درسایهٔ او بتوانند[۱٤] ایستاد ، و درپیش این شراع خیمه‌یی بوقلمون وخرگاهی[۱۵] عظیم زده‌باشند. وپیش ازرکوب در اصطبل سه روزطبل و بوق و کوس‌زنندتااسبان باآن آوازها الفت[۱٦] گیرند، تاچون‌سلطان‌برنشیند ده‌هزار مرکب بزین زرین وطوق وسرافسار مرصّع استاده[۱۷] باشند همه نمدزینهای دیبای رومی‌و بوقلمون چنانکه[۱۸] قاصداً بافته‌باشند[۱۹] نه[۲۰] بریده‌ونه‌دوخته، و کتابه[۲۱] برحواشی[۲۲] نوشته بنام سلطان‌مصر. و[۲۳] برهراسبی زرهی یا[۲٤] جوشنی افکنده و خودی برکوههٔ زین نهاده و هرگونه سلاح[۲۵] دیگر. و بسیارشتران با کژاوه های[۲٦] آراسته و استران[۲۷] با عماریهای آراسته ، همه‌بزر وجواهر مرصّع کرده و بمروارید

۱ ـ نپ : برآب (پرآب ؛ حاشیهٔ «ب» . ۲ـ نپ : درزیر . ۳ ـ کلمهٔ ماه در «نپ» نیست . ٤ ـ ب، ط: سیم. و ظاهراً آبان‌درست‌نیست ، زیرا مدت‌افزایش‌آب نیل راچهلروز گفت وبیستم مهرماه باید باشد . ۵ ـ نپ : بهژده . ٦ـ نپ : واز . ۷ـ نپ (دراصل) :میان. بعد اصلاح کرده‌اند . ۸ ـ ط : برسر . ۹ ـ ب : نپ روزها . ۱۰ ـ نپ (دراصل) : عیدها (عیدهائی ؟) بعداصلاح کرده‌اند . ۱۱ ـ نپ : خلیج . ۱۲ ـ ب : متکلف بجهت . ۱۳-نپ: برمیزنند . ۱٤ ـ ب : آن ...؛ نپ : آن بتوانند . ۱۵ ـ ط ، ب : خرگاه . ۱٦ ـ نپ : آوازهای عظیم‌الف . ۱۷ ـب،ط : ایستاده. ۱۸ ـ اصل‌همه‌جا : چنانچه . تصحیح متن قیاسی است . ۱۹ ـ ط : دوخته باشند. ۲۰ ـ ب ، ط : و نه . ۲۱ ـ ط : کتابتی . ۲۲ ـ ط « آن » اضافه دارد . ۲۳ ـ «نپ» واو نـدارد . ۲٤ ـ ط ، نپ : با . ۲۵-ب، ط : سلاحی.۲٦ ـ ط ، ب : کجاوهای . ۲۷ - نپ (دراصل) :اشتران. بعداصلاح کرده‌اند.

ُجلیلهای[۱] آن دوخته[۲] آورده باشند[۳] دراین روز خلیج ، که اگر صفت آن کنم‌سخن بطول[٤] انجامد. آن‌روز[۵] لشکر سلطان‌همه‌برنشینند گروه گروه[٦] و[۷] فوج‌فوج ،وهرقومی را نامی‌و کنیتی‌باشد : گروهی‌راکتامیان[۸] گویند ، ایشان از قیروان‌در خدمت المعزّ لدین‌الله آمده بودند و گفتند بیست هزار سوارند ؛ و گروهیرا باطلیان گویند ، مردم مغرب بودندکه پیش‌از[۹] آمدن سلطان بمصر آمده بودند ، گفتند پانزده‌هزارسوارند؛ گرومی‌را مصامده میگفتند ، ایشان‌سیاهانندو[۱۰] اززمین‌مصمودیان[۱۱] باشند[۱۲] و گفتند بیست هزار مردند ؛ و گروهیرا مشارقه[۱۳] میگفتند و ایشان ترکان بودند و عجمیان بسبب[۱٤] . آنکه اصل‌ایشان تازی نبوده است[۱۵] اگر چه ایشان بیشتر همانجا در مصر زاده‌اند[۱٦] .اما اسم ایشان از اصل‌مشتق‌بود، گفتندایشان‌ده‌هزارمرد بودند عظیم‌هیکل ؛ گروهیرا عبیدالشراء[۱۷] گویند،ایشان بندگان درم خریده‌بودند، گفتند ایشان‌سی‌هزار مردند ؛ گروهی‌را بدویان میگفتند ، مردمان حجاز بودند ، همه نیزه‌وران[۱۸] گفتند پنجاه هزار سوارند ؛ گروهیرا استادان[۱۹] میگفتند همه خادمان بودند سفید و سیاه که بنام خدمت خریده بودند وایشان سی‌هزار سوار بودند[۲۰] ؛گروهی را[۲۱] سراییان میگفتند و[۲۲] پیادگان بودند،از[۲۳] هرولایتی آمده بودند وایشان را سپاهسالاری‌باشد جداگانه‌که تیمار ایشان دارد وایشان هرقومی‌بسلاح ولایت خویش کار کنند،ده هزار مرد بودند؛گروهی را[۲٤] ز نوج[۲۵] میگفتند ، ایشان همه بشمشیر جنگ کنند وبس[۲٦]

۱ ـب ، ط : حلیهای ؛ نپ (در اصل) : حلیلهای (= ملیلهای ؟؟ ، حاشیهٔ ب) بعد مانند «ب» و«ط» حلیهای‌اصلاح کرده‌اند ؛ متن تصحیح قیاسی‌است و ضبط‌اصلی «نپ» نیزظاهراً همین بوده است . ۲ ـ نپ(دراصل) : دوخت ، بعدظاهراً دوخته اصلاح کرده‌اند . ۳ ـ نپ : باشد (وظاهراًفعل «وهرگونه سلاح دیگرالخ» باشد . حاشیهٔ ب). ٤ـ ب ، نپ : کنندسخن‌بتطویل. ۵ـب ، نپ : وآنروز . ٦ ـ «نپ» وگروه‌گروه. ۷ ـ «ط» واو ندارد. ۸ ـ ط : کتابیان. ۹ـ «نپ»از ندارد . ۱۰ـط : سپاهیان‌اند ؛ب،نپ«واو» ندارند.۱۱ـنپ : مصودیان.۱۲ـ کلمه‌از «ط»است.۱۳ـ ط : شارقه . ۱٤ـ ب ، نپ : سبب . ۱۵ـ ط: بوده است. ۱٦ ـ ط : بوده‌اند وزاده‌اند . ۱۷ ـ نپ : الشری . ۱۸ ـ ط : نیزه‌داران . ۱۹ـ ط: اشادان . ۲۰ـب، ط : سوارند . ۲۱ ـ «نپ» «را» ندارد . ۲۲ ـ «نپ» واو ندارد . ۲۳ ـ نپ :که از. ۲٤ ـ متن مطبوع «را» ندارد . ۲۵ ـ ط : زنوح . ۲٦ ـ بجز «ط» : پس .

گفتند ایشان سی‌هزار مردند . واین همه لشکر روزی‌خوار[1] سلطان بودند، وهریك را بقدر مرتبه مرسوم ومشاهره[2] معیّن بود که هرگز براتی بیك دینار برهیچ عامل و رعیّت ننوشتندی ، الاآنکه عمّال آنچه مال ولایات[3] بودی سال بسال تسلیم خزانه کردندی ، واز خزانه بوقت معیّن ارزاق‌این لشکرها[4] بدادندی ، چنانکه هیچ‌علمدار و[5] رعیت را از تقاضای[6] لشکری[7] رنجی نرسیدی . و گروهی ملکزادگان و پادشاهزادگان[7] اطراف‌عالم‌بودند که آنجا رفته بودند وایشانرا از[8] حساب‌لشکری و سپاهی نشمردندی، از مغرب و[9] یمن و روم و صقلاب[10] ونوبه وحبشه‌بودند[11] وابنای خسرو دهلی[12] و مادر ایشان‌بآنجا رفته‌بودند و فرزندان شاهان گرجی‌وملکزادگان دیلمیان وپسران خاقان ترکستان، و دیگر طبقات و[13] اصناف مردم چون فضلا وادباء و شعراء وفقهاء[14] بسیار آنجاحاضر بودند ، وهمه را ارزاق‌معین‌بود ، وهیچ بزرگزاده را کم از پانصد دینار ارزاق نبود ، و ببودکه دوهزار دینار مغربی بود ، و[9] هیچ کار ایشان را[15] نبودی الاآنکه چون وزیر برنشستی[16] رفتندی ، و[17] سلام کردندی و باز بجای خود شدندی . اکنون باسرحدیث فتح‌خلیج رویم :

آن روز که بامداد سلطان بفتح خلیج بیرون خواستی‌شد ، ده هزار مرد بمزد گرفتندی که هریك از آن جنیبتان[18] که ذکر کردیم یکی‌را بدست[19] گرفته بودی و صدصد میکشیدندی، ودرپیش بوق ودهل وسرنا میزدندی و فوجی‌از لشکر برعقب ایشان میشدی ، از در حرم سلطان همچنین تاسرفتح خلیج بردندی و بازآوردندی ، هرمزدوری که از آن جنیبتی کشیده بود سه‌درم‌بدادندی[20] و[9] ازپس اسپان شتران[21] بامهدها و مرقدها بکشیدندی[22] واز پس‌ایشان استران[23] باعماریها. آنوقت‌سلطان‌از

١ ــ ط : روزی‌خور . ٢ ــ کلمه در «ط» نیست . ٣ــ ب ، ط : ولایت . ٤ ــ ب، ط : آن‌لشکر . ٥ ــ واو را بعدها در «نپ» بغلط زده‌اند . ٦ــ متن‌مطبوع، «نپ»، ط : تقضای . ٧ ــ «نپ»: لشکریان . ٨ ــ ط : در . ٩ ــ نپ «واو» ندارد . ١٠ ــ نپ سقلاب . ١١ ــ کلمه‌از «ط» است . ١٢ ــ نپ : دیلمی . ١٣ ــ واو از «ط» است . ١٤ ــ نپ : فضلا وادبای وشعرای فقهای . ١٥ ــ «را» تصحیح «ب» است . ١٦ ــ نپ : نشستی . ١٧ ــ واو از «نپ» است . ١٨ ــ(«ب» درحاشیه‌احتمال داده‌است : جنیبتیان). ١٩ ــ نپ : بردست . ٢٠ ــ نپ : به‌ودادندی . ٢١ ــ نپ : وشتران . ٢٢ــ ط : بکشیدند. ٢٣ ــ نپ : اشتران .

همه لشکر ها و جنیبتها دور می آمد ، مردی جوان تمام هیکل ، پـاك صورت ، از فرزندان[1] حسین بن علی بن[2] ابیطالب صلوات‌الله علیهما[3] و موی سرسترده[4] بـودی براستری نشسته بود ، زین ولگامی‌بی‌تکلّف[5] چنانکه هیچ[6] زر و سیم بر آن نبود[7] و خویشتن پیراهنی‌پوشیده سفید[8] بافوطه‌یی‌فراخ‌و[9] بزرگ‌چنانکه دربلادعرب‌رسمست و بعجم‌دراعه میگویند[10] ، وگفتند آن پیراهن رادبیقی[11] میگویند و قیمت آن‌ده‌هزار دینار باشد، وعمامه‌یی‌هم از آن رنگ برسربسته[12] وهمچنین تازیانه‌یی‌عظیم قیمتی‌در دست گرفته و در پیش‌او سیصد مرد دیلم میرفت همه‌پیاده و جامه های زربفت رومی پوشیده و میان بسته‌با[13] آستین های فراخ برسم مردم مصر ، همه با زوبین وتیر[14] و پایتابها[15] پیچیده. و مظلّه داری باسلطان میرود ، براسبی نشسته‌و[16] دستاری زرین مرصّع برسراو[17] ودستی جامه پوشیده که قیمت آن ده هزار دینار مغربی باشد ، و آن[18] چتر که بدست دارد بتکلّفی[19] عظیم همه‌مرصع و مکلّل وهیچ سوار دیگر با سلطان نباشد و[16] در پیش اواین دیلمیان بودند[20] وبردست راست وچپ او چندین مجمره‌دار میروند از خادمان،وعنبر وعوده‌میسوزند ، و رسم ایشان آن بودکه هرکجا سلطان بمردم‌رسیدی او را سجده کردندی وصلوات دادندی . از پس‌او وزیرمیآمدی با قاضی القضاة و فوجی‌انبوه از اهل علم و ارکان دولت ، و سلطان برفتی تاآنجا که شراع زده بودند برسربندخلیج ، یعنی‌فم‌النهر[21] ، وسواره در زیر آن بایستادی‌ساعتی بعد ازآن خشت زوبینی[22] بدست‌سلطان دادندی تابرآن[23] بندزدی ، ومردم‌بتعجیل در افتادندی[24] بکلنگ و بیل و مجرفه[25] آن بند را برد‌ریدندی[26] ، آب خود که

١ ــ ب ، نپ : امیرالمؤمنین اضافه دارد . ٢ ــ نپ «بن» ندارد . ٣ــ «نپ»افزوده: والسلام . ٤ ــ نپ : بسترده . ٥ ــ نپ افزوده : برو . ٦ ــ کلمه از «نپ» است . ٧ ــ نپ :نبودی . ٨ ــ نپ : سپید. ٩ــ واواز«نپ» است ١٠ــ ط عجم. ؛ نپ :... گویند. ١١ــب ،نپ : دیبقی. ١٢ــ نپ: رنگ‌دربسته . ١٣ــب ،نپ : «با» ندارد. ١٤ــنپ:مصر نیمه زوپینها وتیر ها در دست ؛ ب : مصر همه بازوپینها و تیر ها . ١٥ ــ نپ : پایتهاتها . ١٦ ــ «نپ» واو ندارد . ١٧ ــ نپ : آن . ١٨ ــ نپ : این . ١٩ ــ نپ : تکلفی . ٢٠ ــ نپ (دراصل) بودند . (اصلاح) : بوند . ٢١ ــ نپ : آن نهر . ٢٢ ــ نپ ، رو بینی (روبینی ؟احتمال‌حاشیهٔ ب) ؛ ب :زوپینی . ٢٣ ــ ب ، ط : این . ٢٤ــکلمه از«نپ»است . ٢٥ــ ط : وسایرآلات؛ نپ : محرفه؛ب: مخرفه متن‌ازحاشیهٔ «ب»است . ٢٦ ــ نپ : برزدندی.

بالا [1] گرفته باشد قوّت کند و بیکبار فرو رود و بخلیج اندر افتد و [2] این روز همه خلق مصر و قاهره بنظارهٔ آن [3] فتح خلیج آمده باشند و انواع بازیهای عجیب [4] بیرون آورند و اوّل کشتی که در خلیج افکنده باشد جماعتی اخرسان [5] که بپارسی گنگ و لال میگویند در آن کشتی نشانده باشند، مگر آنرا بفال داشته بوده‌اند [6]، و آن روز سلطان ایشان را صدقات فرماید. و بیست و یك کشتی بود از آن [7] سلطان که آبگیری نزدیك قصر سلطان ساخته بودند، چندانکه دو سه میدان و آن [8] کشتیها هریك را مقدار پنجاه گز طول [9] و بیست گز عرض بود، همه بتکلّف با زر [10] وسیم و جواهر و دیباها آراسته [11] که اگر صفت آن کنند اوراق بسیار نوشته شود و بیشتر اوقات آن [8] کشتیها را در آن [8] آبگیر چنانکه استر در استر خانه [12] بسته بودندی. و باغی بود سلطانرا بدو فرسنگی شهر که آنرا عین الشّمس میگفتند و [2] چشمه‌یی آب نیکو در آنجا و باغ را خود بچشمه باز میخوانند و میگویند که آن [8] باغ فرعون بوده‌است. و بنزدیك آن عمارت گونه‌یی [13] دیدم چهار پاره سنگ بزرگ هریك چون مناره‌یی وسی گز قایم ایستاده و از سرهای [14] آن قطرات آب چکان، و [15] هیچکس نمیدانست که آن چیست. درین [16] باغ درخت بلسان بود، میگفتند پدران این [17] سلطان از مغرب آن [18] تخم بیاوردند و آنجا [19] بکشتند و در همه آفاق جایی دیگر نیست و بمغرب نیز نشان نمیدهند و آنرا هرچند تخم هست [20] اما هرکجا میکارند نمیروید و اگر میروید روغن حاصل نمیشود و درخت آن چون درخت مورد است که چون بالغ میشود شاخهای آنرا بتیغی [21] خسته میکنند و شیشه‌یی برهر موضعی میبندند تا این [22] دهونت [23] همچنانکه صمغ از آنجا بیرون می آید. چون [24] دهن تمام بیرون آید [25] درخت خشك می‌شود و چوب آنرا

١ ــ نپ: بار. ــ واو از «نپ» است. ٢ ــ کلمه در «ط» نیست. ٣ ــ نپ: عجب. ٤ ــ نپ: خلیج افکند جماعتی اخرسان را. ٦ ــ ط بودند. («ب» در حاشیه افزوده: ازاین صیغهٔ شکیه که بسیار نادرست غفلت نشود). ٧ ــ ط: از مال. ٨ ــ نپ: ایــن. ٩ ــ نپ: طول بود. ١٠ ــ نپ: بزر. ١١ ــ نپ: برآراسته. ١٢ ــ نپ: اشتررا در استرسرای. ١٣ ــ ب،ط: عمارتی کهنه. ١٤ ــ «نپ» باصلاح جدیداست و اصل متن معلوم نیست چه بــوده. ١٥ ــ نپ: «واو» ندارد. ١٦- ب، ط: ودر. ١٧-ب،ط: آن. ١٨- نپ: این. ١٩ ــ نپ: و آن. ٢٠ ــ ط: تخم است. ٢١ ــ ط: بتیغ. ٢٢ ــ نپ: آن. ٢٣ ــ ب، نپ: دهونه. ٢٤ ــ نپ: و چون. ٢٥ ــ نپ: آمد.

باغبانان بشهر آورند و بفروشند [1] ویرا [2] پوستی سطبر باشد کـه چون از آنجا باز میکنند ومیخورند طعم لوز [3] دارد و از بیخ آن درخت سال دیگر شاخها برمیآید و همان عمل باآن میکنند.

شهر قـاهره را ده محلّتست [4]، و ایشان محلّترا حاره میگویند [5]، و اسامی آن اینست:

١ ـ حارهٔ [6] برجوان. ٢ ـ حارة زویلة. ٣ ـ حارةالجودریة [7]. ٤ـ حارةالامراء. ٥ ـ حارة الدیالمة [8]. ٦ ـ حارة الروم. ٧ ـ حارة الباطلیة [9]. ٨ ـقصرالشّوك. ٩ ـ عبیدالشّری. ١٠ ـ حارة المصامدة.

صفت شهر مصر ـ بربالایی [10] نهاده و جانب مشرقی [11] شهر کوهست، امانه بلند بلکه سنگهاست [12] و پشته‌های سنگین و برکرانهٔ [13] شهر مسجدطولون است، برسر بلندی، و دو دیوار محکم کشیده که جز دیوار آمد [14] و میافارقین [15] بمثل آن [16] ندیدم، و آن‌را [17] امیری از [18] عبّاسیان کرده است که حاکـم مصر بوده است. و بروزگار حاکم بامرالله که جدّ [19] این سلطان بود [20] فرزندان این [21] طولون بیامده‌اند [22] و این مسجد را به‌سی هزار دینار مغربی بحاکم بامرالله فروخته [23] و بعدازمدتی دیگر بیامده‌اند و [24] مناره‌ییکه در آن مسجدست [25] بکندن گرفته [26]. حاکم فرستاده است که شما مسجدرا [27] بمن فروخته‌اید چگونه خراب میکنید؟ گفته‌اند ما مناره نفروخته‌ایم. [28] پنجهزار [29]

١ ـ ط: می آورند و میفروشند. ٢ ــ کلمه از «ط» است. ٣ ــ ط: نــور. ٤ ــ نپ: شهرقاهره ده محلت بود در آنوقت. ٥ ــ نپ: گویند. ٦ ــ ب: اول؛ شماره های ١ تا ١٠ از «ط» است. ٧ــ نپ: الحودریه. ٨ ــ نپ: دیامله. ٩ ــ نپ: نابلیه. ١٠ ــ («ب» درحاشیه افزوده: «بایاءمصدریهٔ اسمیه ظاهراً یعنی برارتفاع که ما حالا «بلندی» گوییم») ـ واین شرح ازروشنی محملی ندارد. ١١ ــ ط: شرقی. ١٢ ــ نپ: سنگست واو بعدراهم ندارد. ١٣ ــ ب، ط: کنارهٔ. ١٤ــ نپ (دراصل): امت (اصلاح): عمید. ١٥ ــ نپ: مافارقین. ١٦ ــ ب، نپ: به از آن. ١٧ ــ «را» در «نپ» الحاقیست. ١٨ ــ ب، نپ: ازآن. ودر «نپ» «آن» را بعدبخط الحاقی زده است. ١٩ ـ نپ: غیر. ٢٠ ــ ط: بوده. ٢١ ـ «این» رادر «نپ» بخط الحاقی زده‌است. ٢٢ـ ط: آمده. ٢٣ــب، ط: مغربی فروختند. ٢٤ــب،ط «بیامده‌اند» ندارد. ٢٥ـ ط: بفروختند؛ب: نفروخته؛ نپ: نفروخته بعدآنرا زده و بخطاصلی رویش نوشته: «لا». متن تصحیح قیاسیست. ٢٦ــ ب: گرفتند؛ ط: وخواستندتا بکنند. ٢٧ ـ ط: فرستاد که شما بمن؛ ب: ...که شما بمن. ٢٨ ــ ط: گفتند مناره را ...؛ ب. گفتندمامناره‌را ... ٢٩ ـ ب، ط: وپنجهزار.

دینار بایشان داده است ومناره راهم بخریده[١] . وسلطان ماه رمضان آنجا نماز کردی و[٢] روز های جمعه .

و شهر مصر از بیم آب[٣] برسر بالایی نهاده است و وقتی سنگهای بلند بزرگ بوده است ، همه‌را بشکسته اند و هموار کرده[٤] و اکنون آنچنان جایها راعقبه گویند. و چون از دور شهر مصر را نگه[٥] کنند پندارند کوهیست و جای هست[٦] که چهارده طبقه از[٧] بالای یکدیگرست ، و جای[٨] هفت طبقه . و از ثقات شنیدم که شخصی بر بام هفت طبقه باغچه‌یی کرده بود و گوساله‌یی آنجا[٩] برده وپرورده تا بزرگ شده[١٠] و آنجا دولابی ساخته که این گاو میگردانید ، و آب از چاه برمیکشید و بر آن بام درختهای نارنج و ترنج و موز و غیره کشته ، و همه در بار آمده و گل و سپرغمها[١١] همه نوع کشته. و از بازرگانی معتبر شنیدم که بسی سراهاست درمصر که در او حجره هاست برسم مستغل یعنی بکرادادن[١٢] که مساحت آن سی ارش در سی ارش باشد[١٣] سیصد وپنجاه تن در آن باشند و بازارها و کوچه‌ها در آنجاست[١٤] که دائماً قنادیل سوزدچونکه[١٥] هیچ روشنایی در آنجا[١٦] بر زمین نیفتد و رهگذر مردم باشد و در[١٧] شهر مصر غیر قاهره هفت جامعست چنانکه بهم پیوسته[١٨] وبهر دوشهر پانزده مسجد آدینه است که روز های جمعه در[١٩] هرجای خطبه و جماعت باشد . در میان بازار مسجدیست که آنرا باب الجوامع گویند ، و آنرا[٢٠] عمروعاص ساخته است[٢١] بروزگاری که از دست معاویه امیر مصر بوده[٢٢] ، و آن مسجد بچهار صد عمود رخام قائمست و آن دیوار که

١ ــ ب ، ط : داده ... بخرید . ٢ ــ نپ : در . ٣ ــ نپ « از بیم آب » ندارد . ٤ــ ب ط: بشکستند... کردند . ٥ ــ ب ، ط : نگاه . ٦ ــ ط : وخانه‌هاست ؛ ب : خانهای هست . ٧ ــ ط : در . ٨ ــ ط،ب : وخانه‌های . ٩ ــ نپ : برآنجا . ١٠ ــ ب ، نپ : شده بود . ١١ ــ نپ (دراصل) سرخمها (اصلاح) : سرغمها . ١٢ ــ پنج کلمهٔ اخیر در «ط» نیست ؛ ب ، نپ اصلاحی :... بکرایه ... ١٣ ــ ط : ساحت ...؛ نپ :... ارش باشد درسی ارش . ١٤ ــ ط : آنجاهست . ١٥ ــ نپ (دراصل) : که. بعداصلاح کرده‌اند . ١٦ ــ «درآنجا» در «نپ» الحاقیست . ١٧ ــ نپ : رهگذار ... واندر . ١٨ ــ نپ : پیوستست . ١٩ ــ نپ «در» را بخط الحاقی زده‌است . ٢٠- نپ : وآن . بعداصلاح کرده‌اند . ٢١ - ط : ساخته . ٢٢ ــ ط : بروزگار معاویه که ازدست‌وی ...؛نپ ، ب :... بود .

محراب براوست سرتاسر تخته‌های[١] رخام سپیدست[٢] و جمیع[٣] قرآن برآن تخته ها بخطی زیبا نوشته ،واز بیرون بچهار حد مسجد بازارهاست و درهای مسجد در آن[٤] گشاده و مدام در آن مدرّسان و[٥] مقریان نشسته ، و سیاحت گاه[٦] آن شهر بزرگ آن مسجدست ، و هرگز نباشد که دروکمتر از پنج هزار خلق باشد ، چه از طلاّب علوم و چه از غریبان[٧] وچه از کاتبان که چك و قباله نویسند و غیر آن . و آن مسجد را[٨] حاکم از فرزندان عمروعاص بخرید که نزدیك او رفته بودند و[٩] گفته [که][١٠] ما محتاجیم و درویش واین[١١] مسجد پدر ما کرده‌است اگرسلطان اجازت دهد بکنیم و سنگ و خشت آن بفروشیم . پس حاکم صد هزار دینار بایشان داد وآنرا بخرید وهمهٔ اهل مصر را برین گواه کرد ، و بعد ازآن بسیار عمارات عجیب در آنجابکرد و بفرمود[١٢] و از جمله چراغدانی نقره گین[١٣] ساختند شانزده پهلوچنانکه هر[١٤] پهلوی از و یك ارش و نیم باشد ، چنانکه دایرهٔ چراغدان بیست وچهار ارش باشدوهفتصد و اند چراغ در وی می افروزند در[١٥] شبهای عزیز ، و گفتند وزن آن بیست وپنج قنطار نقره است ، هر[١٦] قنطاری[١٧] صد رطل و[١٨] هر رطلی[١٩] صد وچهل وچهار درهم نقره است . و گویند[٢٠] چون این[٢١] چراغدان ساختند[٢٢] بهیچ در درنمیگنجید، ازدرهای جامع ، از بزرگی که بود ، تا دری فروگرفتند[٢٣] و آنرا در مسجد بردند و باز دربر نشاندند[٢٤] . و همیشه درین مسجد ده توحصیر[٢٥] رنگین نیکو بربالای یکدیگر گسترده باشد . و هر شب زیاده از صد قندیل افروخته ، و محکمهٔ قاضی القضاة در

١ ــ نپ : بتخیهای (= ظ : بتختهای . حاشیهٔ ب) . ٢ ــ ط : رخام است . ٣ ــ نپ : و جامع . ٤ ــ نپ : (اصل) : آن (اصلاح) : آنها . ٥ ــ در « نپ » واو بخط الحاقیست . ٦ ــ نپ : و ساحت (اصلاح) و ساحت گاه . ٧ ــ نپ : غربا . ٨ ــ نپ : و این مسجد نیز . ٩ ــ جملهٔ وآن مسجد را . . . تا اینجا در « ب » مکرر شده است. ١٠ ــ ب : گفتند ؛ ط : گفته بودند . ١١ ــ ب،ط : و . ١٢ــ ط : « وبفرمود » ندارد ؛ « نپ» واو بعدرا ندارد (ظ). ١٣ــ ب ، نپ : نقرگین . ١٤ــ ب : بر ؛ نپ (ظ): هر . ١٥ ــ « نپ » گویا الحاقی است . ١٦ ــ نپ : و هر . ١٧ ــ ب : قنطار . ١٨ ــ واو در «نپ» نیست . ١٩ ــ ب،ط : رطل . ٢٠ ــ ب :گویندکه . ٢١ــ نپ : آن . ٢٢ ــ ب،ط : ساخته‌شد . ٢٣ ــ نپ : ... فراگرفتند ؛ ط : تاآنکه‌دری فراگرفتند . ٢٤ ــ ب،ط : در رانشاندند . ٢٥ ــ ط : مسجدحصیرهای .

این مسجد باشد. و بر جانب شمالی مسجد بازاریست که آنرا سوق القنادیل خوانند، در هیچ بلد[1] چنان بازاری نشان نمیدهند، هر طرایف[2] که در[3] عالم باشد آنجا یافت شود. و آنجا آلتها دیدم که از ذبل[4] ساخته بودند، چون صندوقچه و شانه و دستهٔ کارد و غیره. و آنجا بلور سخت نیکو دیدم، و استادان نغز[5] آنرا میتراشیدند و آنرا از مغرب آورده بودند، و میگفتند درین نزدیکی[6] در دریای قلزم بلوری پدید آمده است که لطیفتر و شفّاف تر از بلور مغربیست و دندان فیل دیدم که اززنگبار آورده بودند، از آن بسیار[7] بود که زیادت از دویست من بود و[8] یکعدد پوست گاو آورده بودند از حبشه که همچون[9] پوست پلنگ بود واز آن نعلین سازند. واز حبشه مرغ[10] خانگی آورند[11] که نیك بزرگ باشد[12] و نقطهای سپید بروی و بر سر کلاهی دارد بر مثال طاووس. و در مصر عسل بسیار خیزد، وشکرهم[13].

روز[14] سیوم دیماه قدیم از سال چهارصد وشانزدهٔ عجم این میوهها وسپرغمهاییك روز دیدم که ذکر میرود و هی هذه: گل سرخ؛ نیلوفر؛ نرگس؛ ترنج؛ نارنج، لیمو؛ مرکب[15]؛ سیب؛ یاسمن؛ شاه سپرغم؛ بهی[16]؛ انار؛ امرود؛ خربوزه[17]؛ دستنبویه؛ موز، زیتون؛ هلیلهٔ[18] تر؛ خرمای تر، انگور؛ نیشکر؛ بادنجان؛ کدوی تر؛ ترب؛ شلغم؛ کرنب؛ باقلای[19] تر؛ خیار؛ باد رنگ؛ پیاز تر؛ سیر تر، جزر؛ چغندر[20]. هر که اندیشه کند که این انواع میوه و ریاحین که بعضی خریفی است و بعضی ربیعی و[8] بعضی صیفی و بعضی شتوی چگونه جمع بوده باشد هماناقبول نکند،

---

۱ ــ ب، نپ: بلاد. ۲ ــ نپ (اصل): طرائف (ظ) (اصلاح: ظرائف)؛ ب: ظرائف. ۳ ــ نپ: که‌در همه بلاد. ٤ ــ ب،ط(«نپ» اصلی): دهل. («نپ»اصلاحی): دبل. (ذبل یعنی سنگ لاك پشت که شانه و دست بند از آن میسازند. حاشیهٔ ب). ٥ ــ نپ: نغز که. ٦ ــ نپ: نزدیك. ۷ ــ نپ: بسیار از آن بود. ۸ ــ نپ «واو» ندارد. ۹ ــ ب،ط: همچو. ۱۰ ــ نپ: مرغی. ۱۱ ــ ط: آورده بودند؛ ب: آورده‌اند. ۱۲ ــ ط: بود. ۱۳ ــ نپ: و با شکر هم سفر؟؟. ۱٤ ــ کلمه در «نپ» نیست. ۱٥ ــ کلمه در «ط» نیست. ۱٦ ــ ط، ب: به. ۱۷ ــ نپ: خربزه. ۱۸ ــ بجز«ط»: بلیله. ۱۹ ــ نپ: باقلی. ۲۰ ــ ب: جغندر؛ نپ: چقندر.

فاما[1] مرا درین غرضی نبوده[2] و ننوشتم الا آنچه دیدم، و بعضی که شنیدم و نوشتم، عهدهٔ آن بر من نیست، چه ولایت مصر وسعتی دارد عظیم، همه نوع هواست از سردسیر وگرم سیر و از همهٔ[3] اطراف هر چه باشد بشهر آورند و بعضی در بازار ها بفروشند[4].

و بمصر سفالینه[5] سازند ازهمه نوع چنان لطیف وشفّاف که دست چون بر بیرون نهند از اندرون بتوان دید، ازکاسه و قدح وطبق وغیره، و رنگ کنند آنرا چنانکه رنگ بوقلمون را ماند چنانکه از هر جهتی که بداری رنگ دیگر نماید. وآبگینه سازند که[6] بصفا و پاکی بزبرجد[7] ماند وآن را بوزن فروشند. و از بزّازی ثقه شنیدم که یکدرم[8] سنگ ریسمان بسه دینار مغربی بخرند[9] که سه دینار و نیم نیشابوری باشد. و به نیشابور پرسیدم که ریسمانی که ازهمه نیکوتر باشدچگونه خرند؟گفتند هر آنچه بی‌نظیرباشد یکدرم به پنج درم بخرند.

شهر مصر بر کنار نیل نهاده است بدرازی،وبسیاری کوشکها و منظرهاچنانست که اگر خواهند آب بریسمان از نیل بردارند. اما آب شهر[10] همه سقایان آورند از نیل، بعضی بشتر و بعضی بدوش. و سبوها دیدم از برنج دمشقی که هریك سی من آب گرفتی و چنان بود که پنداشتی زرین است. یکی مرا حکایت کرد که زنی است که پنجهزار از آن[11] سبو دارد که بمزدمیدهد هرسبویی ماهی[12] یکدرم، وچون بازسپارند باید[2] سبو درست باز سپارند. و در پیش مصر جزیره‌یی در میان نیل است که وقتی شهری کرده بودند وآن جزیره مغربی شهر ستودر آنجا مسجد آدینه‌ییست و باغهاست و آن پاره‌یی سنگ بوده است در میان رود. و این دو شاخ از نیل هریك را[13] بقدر جیحون تقدیر کردم اما بس[14] نرم و آهسته میرود. و میان شهر و جزیره جسری[15]

---

۱ ــ ط: مانا. ۲ ــ نپ: نبود. ۳ ــ «نپ» کلمه‌را ندارد. ٤ ــ ب، ط: میفروشند. ٥ ــ همه جا: سفالیه. (متن احتمال حاشیهٔ «ب» است). ٦ ــ نپ «که» ندارد. ۷ ــ نپ: پاکی‌ز برجد. ۸ ــ ط، ب: یکدرهم. ۹ ــ نپ: بخریدند. ۱۰ ــ ط: شهررا. ۱۱ ــ نپ: این. ۱۲ ــ ط: هر سبوئی؛ نپ: هر روز سبویی؛ ب: هر سبوی... ۱۳ ــ ب،ط: هریك. ۱٤ ــ ط: آبش. ۱٥ ــ نپ: جسر.

بسته است به سی و شش پاره کشتی و بعضی از شهر[1] دیگر سوی آب نیلست و آنرا جیزه خوانند[2] و آنجا نیز مسجد آدینه‌ییست ، اما جسر نیست، بزورق ومعبر گذرند . و در مصر چندان کشتی و زورق باشد که ببغداد و بصره نباشد . اهل بازار مصر هر چه فروشند[3] راست گویند و اگر کسی بمشتری[4] دروغ گوید اورا براشتری نشانند و[5] زنگی بدست او دهند تا در شهر میگردد[6] و زنگ‌میجنباند و منادی میکند که من خلاف گفتم و[7] ملامت می‌بینم، و هر که دروغ گوید سزای او ملامت باشد. در بازار آنجا از بقّال و عطّار و پیله‌ور هرچه فروشند باردان آن از خود بدهند اگر زجاج باشد و اگر سفال و اگر کاغذ، فی‌الجمله احتیاج نباشد که خریدار باردان بردارد. وروغن چراغ آنجا از تخم ترب و شلغم گیرند و آنرا زیت حار[8] گویند و آنجا[9] کنجد اندك باشد و[10] روغنش عزیز باشد[11] و روغن زیتون ارزان بود و[12] پسته گران تر از بادام است و[13] مغز بادام ده من از يك دینار نگذرد . و اهل بازار و دکان داران بر خران زینی نشینند[14] که آیند و روند ازخانه ببازار وهرجا بر سر کوچه ها بسیار خران زینی آراسته داشته باشند ،که اگر کسی خواهد بر نشیند و اندك کرایه میدهد[15] و گفتند پنجاه هزار بهیمهٔ زینی باشد که هر روز زین کرده بکرا[16] دهند، وبیرون ازلشکریان و سپاهیان[17] بر اسب ننشینند[18] یعنی اهل بازار و روستا و محترفه[19] و خواجگان ، و بسیار خر[20] ابلق دیدم همچو اسب بل لطیف تر . و اهل شهرعظیم توانگر بودند در آنوقت که آنجابودم. و در سنهٔ تسع و ثلثین و اربعمایة سلطان‌را پسری آمد،فرمود[21] که مردم خرّمی کنند، شهر و بازارها[22] بیاراستند چنانکه اگر وصف آن کرده شود

۱ ــ نپ : شهر مصر . ۲ ــ کلمه در « ط » نیست . ۳ ــ نپ : فروشند بمشتری بگویند و . ٤ ــ نپ : مشترا (کذا) . ٥ ــ ب ، ط : برشتری نشانده . ٦ ــ ط : و در شهر بگردانند . ۷ ــ « نپ » واو ندارد . ۸ــ نپ (در اصل): جا (اصلاح) : حر(؟). ۹ ــ نپ «آنجا» ندارد . ۱۰ ــ متن مطبوع « واو » ندارد . ۱۱ ــ کلمه در «ط» و «ب» نیست . ۱۲ ــ واو از «ط» است . ۱۳ــ نپ:«استو» ندارد. ١٤ــط : برنشینند . ۱٥ ــ نپ: بدهد . ١٦ ــ ب ، ط : بکرایه . ۱۷ ــ « نپ » بخط الحاقی افزوده : کسی . ۱۸ ــ نپ : نشیند (= ننشیند) . ۱۹ ــ ط : متفرقه . ۲۰ ــ نپ : خران . ۲۱ــ نپ: وفرمود. ۲۲ ــ ب : بازار ؛ ط : بازار را .

همانا که بعض[1] مردم آنرا باور نکنند و[2] استوار ندارند که دکانهای بزازان وصرّافان و غیر هم چنان بود که از زر و جواهر و نقد وجنس[3] و جامه‌های زربفت‌وقصب‌جایی نبود[4] که کسی بنشیند و همه از سلطان ایمنند[5] که هیچکس از عوانان وغمّازان‌نمی‌ترسید و بر سلطان اعتماد داشتند که بر کسی[6] ظلم نکند وبمال کسی‌هرگز طمع نکند و آنجا مالها دیدم از آن مردم که اگر گویم[7] یا صفت کنم مردم عجم را قبول نیفتد[8] و مال ایشانرا حدّ و حصر نتوانستم[9] کرد و آن آسایش وامن[10] که آنجا دیدم هیچ جا ندیدم و آنجا شخصی[11] ترسا دیدم که از متمولان مصر بود چنانکه گفتند کشتی ها و مال و ملك او را قیاس نتوان کرد، غرض آنکه یکسال آب نیل وفا نکرد وغلّه گران شد ، وزیر سلطان این ترسا را بخواند و گفت: سال نیکو نیست و بر دل سلطان جهت رعیّت بارست، توچند غلّه توانی[12] بدهی،خواه ببها، خواه بقرض ؟ ترسا گفت: بسعادت سلطان ووزیر من چندان غلّه مهیّا دارم که شش سال نان مصر بدهم ، ودر[13] این‌وقت لامحاله چندان خلق در مصر بود که آنچه در نیشابور بودند خمس ایشان بجهد بود و هر که مقادیر داند معلوم او باشد که کسی‌را چند مال بایدتا غلّهٔ او این‌مقدار باشد، و چه ایمن رعیّتی و عادل سلطانی بود[14] که در ایام ایشان چنین حالها باشدوچندین مالها ،که نه سلطان بر کسی[15] ظلم وجور کند و نه رعیّت چیزی پنهان‌وپوشیده‌دارد. و آنجا کاروانسرایی دیدم که دارالوزیر میگفتند ، درآنجا قصب فروشند و دیگرهیچ و در آشکوب زیر خیّاطان نشینند و در بالای[16] رفا آن[17] . از تیم‌بان[18] پرسیدم که اجرت[19] این تیم چندست؟ گفت : هر سال بیست هزاردینار مغربی بود، اما این‌ساعت

۱ ــ نپ : بعضی . ۲ ــ نپ (در اصل) : مردم آن . (اصلاح (: مردم را آن .
۳ ــ نپ « و جنس » ندارد . ٤ ــ کلمه نبود از « ط » است ؛ نپ : جای . ٥ ــ نپ : ایمن . ٦ ــ نپ : کس . ۷ ــ نپ : بگویم . ۸ ــ ب : نیافتد . ۹ ــ نپ: ندانستم.
۱۰ ــ « و امن » از « نپ » است . ۱۱ ــ ط : شخص . ۱۲ ــ نپ : توانی که .
۱۳ ــ ب، ط : در این . ١٤ ــ ط : باید . ۱٥ ــ نپ : کس . ١٦ ــ نپ : در بالای همه . ۱۷ ــ « ط » « در بالای‌رفا آن » ندارد . ۱۸ ــ ب ، نپ : قیم آن . ۱۹ ــ ب ، نپ : اجرهٔ .

گوشه‌یی از آن خراب شده است[1] عمارت میکنند، هر ماه یکهزار دینار حاصل کند یعنی دوازده هزار دینار و گفتند[2] که در این‌شهر بزرگتر از ین[3] و بمقدار این دویست خان باشد.

صفت خوان سلطان ـ عادت ایشان چنین[4] بود که سلطان درسالی بدوعید خوان بنهد[5] و باردهد خاص و عام[6] را، آنانکه خاص[7] باشند درحضرت او باشند و آنچه عام باشد[8] در دیگر سراها و مواضع و من اگر چه بسیار شنیده بودم، هوس بود[9] که برأی‌العین ببینم. با یکی از دبیران سلطان که مرا با او صحبتی اتفاق افتاده بود و[10] دوستی پدید[11] آمده گفتم: من بارگاه ملوك و سلاطین عجم دیده‌ام چون‌سلطان محمود غزنوی و پسرش مسعود،ایشان پادشاهان‌بزرگ بودند، با نعمت وتجمّل‌بسیار اکنون میخواهم که مجلس امیرالمؤمنین را هم ببینم[12]. او با پرده دار[13] که صاحب ـ السّتر[14] گویند بگفت[15] سلخ رمضان سنهٔ اربعین و اربعمائة که مجلس آراسته بودند تا دیگر روز که عید بود و[16] سلطان از نماز بآنجا آید و بخوان[17] بنشیند،مرا آنجا[18] برد. چون از درسرای بدرون[19] شدم عمارتها و صفّه‌ها و[20] ایوانها دیدم که‌اگر وصف آن کنم کتاب بتطویل[21] انجامد. دوازده قصر درهم ساخته همه‌مربعات[22] که درهریك که‌میرفتی‌از دیگری[23] نیکوتر بود وهریك بمقدار[24] صدارش‌درصدارش. ویکی‌ازین جمله چیزی بود شصت[25] اندرشصت[25] ارش[26] و تختی بتمامت عرض خانه نهاده بعلوّ چهارگز[27] از سه جهة آن تخت همه از زربود، شکارگاه و میدان وغیره بر آن تصویر

۱ ـ ب، ط: شده. ۲ ـ ط: گفتند. ۳ ـ ط، و متن مطبوع افزوده: نیست. ۴ ـ ب، ط: چنین. ۵ ـ ب،ط: خان نهد. ۶ ـ ب، نپ: خواص و عوام را. ۷ ـ ب، نپ: آنکه خواص. ۸ ـ ب: عوام باشند؛ نپ: . . . باشند. ۹ ـ ط: داشتم. ۱۰ ـ «نپ» واو ندارد. ۱۱ ـ ب: بدید؛ نپ: (اصل): بادید (اصلاح): پدید. ۱۲ ـ نپ «هم» ندارد؛ ب: بینم. ۱۳ـ نپ: پرده دار ایشان. ۱۴ ـ ط: اتستر. ۱۵ ـ ط: می گویند . . .؛ نپ: .. بگفت و. ۱۶ـ واو از «نپ» است. ۱۷ ـ نپ: بخان. ۱۸ ـ ط: بآنجا. ۱۹- ب، نپ: بدر (احتمال حاشیهٔ ب: در). ۲۰ ـ نپ: صفها. ۲۱ ـ ط: بطول. ۲۲ ـ دو کلمهٔ اخیر در «ط» نیست. ۲۳ـ نپ:...ازیکدیگر؛ ب:میرفتم‌ازیکدیگر.؛ط: میرفتم.. ۲۴ ـ نپ: مقدار. ۲۵ـ نپ: شست. ۲۶ـ کلمه از «ط» است. ۲۷ ـ «نپ» افزوده: درعرض چهارگز.

کرده و کتابتی[1] بخط پاکیزه بر آنجا نوشته وهمه[2] فرش‌وطرح که‌درین‌حرم‌بودهمه آن بود که‌دیبای رومی و بوقلمون[3] باندازهٔ هرموضعی بافته[4] بودند،ودارافزینی[5] مشبّك از زر بر کنارهای آن[6] نهاده که صفت آن نتوان کرد و ازپس تخت که باجانب دیوارست درجات نقره‌گین[7] ساخته و آن تخت خود چنان بود که اگراین کتاب سر بسر صفت آن باشد سخن مستوفی و کافی نباشد. گفتند پنجاه هزار من شکر راتبهٔ[8] آن روز باشد که سلطان خوان[9] نهد. آرایش‌خوان[9] را درختی‌دیدم[10] چون درخت‌ترنج‌وهمه‌شاخ و برگ و بار آن[11] از شکرساخته واندر وهزار[12] صورت‌وتمثال ساخته،همه ازشکر. و مطبخ سلطان بیرون از قصرست و پنجاه غلام همیشه در آنجا ملازم باشند و از کوشك راه بمطبخست در زیر زمین و ترتیب ایشان چنان مهیّا بود که هرروزچهارده شترواز[13] برف بشرابخانهٔ[14] سلطان بردندی و از آنجابیشترامراء وخواص را رابته‌ها بودی و اگر مردم شهر جهت‌رنجوران طلبیدندی هم بدادندی وهمچنین هر مشروب و ادویه که‌کسی را در شهر بایستی از[15] حرم بخواستندی‌بدادندی وهمچنین‌روغنهای دیگرچون روغن بلسان و غیره[15] چندانکه این اشیاء مذکوره[16] خواستندی منعی و عذری نبودی.

سیرت[17] سلطان‌مصر[18] ـ امنیّت[19] و فراغت‌اهل مصر بدان‌حدّبود که‌دکان‌های بزازان و صرّافان و جوهریان را درنبستندی، الادامی بروی کشیدندی،و کس‌نیارستی بچیزی دست بردن. مردی یهودی بود جوهری که سلطان را[20] نزدیك بود واورامال بسیار بود و همه اعتماد جوهر خریدن بر او[21] داشتند.روزی لشکریان‌دست[22] براین

۱ ـ نپ: کتابه. ۲ ـ نپ: هر. ۳ـط:همه‌دیبای . . . بوقلمون بود. ۴ـ نپ: یافته. ۵ ـ نپ: دارافرینی. ۶ـ «آن» از «ط» است. ۷ ـ ب: نقرگین. ۸ ـ نپ: راتب. ۹ ـ نپ: خان. ۱۰ ـ نپ: و درختی دیدم ساخته. ۱۱ ـ ط: آن را. ۱۲ ـ ط: بودند و بهزار. ۱۳ ـ ط: شتردار. ۱۴ ـ ط: بشربتخانه. ۱۵ ـ «نپ» واو اضافه دارد. ۱۶ ـ ب، نپ: اشیای مذکور. ۱۷- ب، نپ: سیر. (سیرهٔ؟). ۱۸ ـ کلمه‌در «ط» نیست. ۱۹ ـ ب، نپ: امن. ۲۰ ـنپ: بسلطان. ۲۱ـ نپ: برو. ۲۲-نپ:سلطان.

یهودی[1] برداشتند و او را بکشتند، چون این کار بکردند[2] از قهر سلطان بترسیدند و بیست هزار سوار برنشستند و بمیدان آمدند و لشکر بصحرا[3] بیرون شد وخلق شهر از آن بترسیدند و آن لشکر تا نیمهٔ روز در[4] میدان ایستاده بودند، خادمی[5] ازسرای بیرون آمد[6] و بر در سرای بایستاد و گفت سلطان میفرماید که بطاعت هستید یا نه، ایشان بیکبار آواز دادند که بندگانیم وطاعت دار، اما گناه کرده‌ایم، خادم گفت سلطان میفرماید که بازگردید، درحال باز گشتند. و آن جهودمقتول‌را ابوسعید گفتندی پسری داشت و برادری، گفتند مال اورا خدایتعالی داند که چندست و گفتند بربام سرای سیصد تغار نقره گین بنهاده است[7] و[8] درهریك درختی کشته، چنانست که باغی و[8] همه‌درختهای مثمر وحامل،[9] برادر او کاغذی نوشته بخدمت سلطان فرستاد[10] که‌دویست هزار دینار مغربی خزانه راخدمت کنم، درسرّ این وقت[11]، ازآنکه‌می‌ترسید. سلطان آن کاغذ بیرون فرستاد تا بر سر جمع بدریدند و گفت که شما ایمن باشید و بخانهٔ خود[12] بازروید که نه کس را[13] با شما کارست و نه ما بمال کسی محتاج، و ایشانرا استمالت کرد .

ازشام تا قیروان که من رسیدم در تمامی شهر ها وروستاها هر[14] مسجد که بودهمه را اخراجات بروکیل سلطان بود ، از روغن چراغ و حصیر و بوریا و زیلو و مشاهرات و مواجبات قیمان و فرّاشان و مؤذنان و غیرهم . و یکسال والی شام نوشته‌بود که[15] زیت اندکست اگر فرمان باشد مسجد را[16] زیت حار بدهیم ، وآن روغن تـرب و شلغم باشد ، در جواب گفتند : توفرمانبری نه وزیری ، چیزیکه بخانهٔ خداتعلّق داشته بـاشد درآن تغییر[17] و تبدیل جایز نیست وقاضی‌القضاة را هر ماه دو هزار دینـار مغربی مشاهره بود و هر قاضی[18] بنسبت وی ، تا بمال کس[19] طمع نکنند و بر مردم

۱ ــ نپ : یهود . ۲ ــ نپ : کردند . ۳ ــ متن مطبوع : بصحارا . ٤ ــ نپ : نیمروز درآن . ٥ ــ نپ (اصل) : خادمان (اصلاح) : خـادم . ٦ ــ نپ : آمدند .
۷ ــ نپ : نقرگین نهاده است . ۸ ــ « نپ » واو ندارد . ۹ ــ نپ : حال . ۱۰ ــ نپ « فرستاد » ندارد. ۱۱ ــ ب،ط: آن وقت . ۱۲ ــ « نپ » کلمه را ندارد .
۱۳ ــ ط : کسی‌را . ١٤ ــ ط : روستا . ١٥ ــ نپ : که امسال . ١٦ ــ نپ : بمساجد را (ط : مساجد را . حاشیهٔ ب) . ۱۷ ــ نپ : درآنجا تغیر ؛ ب: درآنجا . ۱۸ ــ« نپ» افزوده: را (ظ) . ۱۹ ــ نپ : کسی .

حیف نرود. وعـادت آنجا چنان بود که در اواسط رجب مثال سلطان در مساجـد بخواندندی که یا معشر المسلمین موسم حج میرسد و سبیل سلطان بقرار معهود بـا لشکریان[1] و اسبان و شتران[2] وزاد معدّ[3]ست ، و در رمضان همین منادی بکردندی[4] و از اوّل ذی‌القعده آغاز خروج کردندی ، و بموضعی معین فرود آمدندی[5] نیمهٔ[6] ماه ذی‌القعده روانه شدندی و هر روز خرج علوفهٔ این لشکر یکهزار دینار مغربی بودی بغیر از بیست دینار که هر مردی را مواجب بودی، که[7] به بیست و پنجروز بمکه شدندی و ده روز آنجا مقام بودی و[8] به بیست و پنجروز تا بمقام[9] خود رسیدندی ، دو ماه شصت[10] هزار دینار مغربی علوفهٔ ایشان بودی غیر از تعهّـدات و صلات و مشاهرات[11] و شتر که سقط شدی . پس در سنهٔ تسع وثلثین و اربعمائه سجلّ سلطان بر مردم خواندند که امیرالمؤمنین میفرماید که حجّاج را امسال مصلحت نیست کـه سفر حجاز کنند که امسال آنجا قحط و تنگیست و خلق بسیار مرده است ، این معنی بشفقت مسلمانی میگویم. و[12] حجّاج در توقف مانـدند و سلطان جامهٔ کعبه میفرستاد بقرار معهود که هر سال دو نوبت جامهٔ کعبه میفرستادی[13] و این سال چون جامه براه قلزم گسیل[14] کردند من با ایشان برفتم .

غرّهٔ شهر ذی‌القعده ازمصر بیرون شدم و[15] هشتم[16] ماه بقلزم رسیدیم واز آنجا کشتی براندند[17] بپانزده روز بشهری رسیدیم که آن را جار[18] میگفتند و[15] بیست و دویم ماه بود و از آنجا بچهارروز بمدینهٔ رسول‌الله[19] صلعم[20] رسیدیم[21] .

۱ ــ نپ : لشکر . ۲ ــ ب ، نپ : شتر . ۳ ــ ط ، متن مطبوع : معتاد ، نپ : (اصلی): معد (اصلاحی) : مستعد . ٤ ــ ط ، متن مطبوع : میکردندی . ٥ ــ ب : فرو . . . ؛ نپ : فرو می آمدندی . ٦ ــ نپ : همه . ۷ ــ نپ « که » ندارد .
۸ ــ « ب » واو ندارد . ۹ ــ نپ : با مقام (بجای : تا بمقام) ؛ ط : که تا بمقام .
۱۰ ــ ط : شدی . . . ؛ نپ : شست . ۱۱ ــ « نپ » باصلاح جدیدست و اصل متن معلوم نیست چه بوده . ۱۲ ــ نپ : میگوئیم . واو هم نـدارد (ظ) . ۱۳ ــ ب ، نپ (اصلی) : بفرستادی؛ متن مطبوع و « نپ » اصلاحی : میفرستادی . ١٤ ــ ط : چون حاج . . . میل.
١٥ ــ « نپ » واو ندارد. ١٦ ــ ب ، ط : بیستم (وآن غلطست) . ۱۷ ــ ب،ط : براندیم . ۱۸ ــ نپ : حار . ۱۹ ــ کلمهٔ الله در «ط» و « نپ» نیست . ۲۰ ــ ب : صلی‌الله علیه و سلم ؛ نپ : علیه‌الصلوة والسلام . ۲۱ــ ط : راهست. «ب» کلمه‌را ندارد .

مدینهٔ رسول‌الله[1] شهریست بر کنارهٔ[2] صحرایی نهاده وزمین نمناك و شوره‌دارد وآب روان دارد[3] اما اندك ، و خرمایستانست و آنجا قبله سوی جنوب افتاده است و مسجد رسول‌الله ص[4] همچندانست[5] که مسجدالحرام[6] و حظیرهٔ رسول ص[7] در پهلوی منبر[8] مسجدست، چون‌رو[9] بقبله نمایند جانب[10] چپ، چنانکه چون خطیب از[11] منبر ذکر پیغمبر ص[7] کند و صلوات دهد روی بجانب راست کند[12] و اشاره بمقبره کند و آن‌خانه‌یی مخمّس است و دیوارها از[11] میان ستونهای مسجد برآورده است وپنج[13] ستون در گرفته است و بر سر این[14] خانه همچو حظیره کرده، بدار افزین،[15] تاکسی بدانجا[16] نرود و دام درگشادگی[17] آن‌کشیده تا مرغ بدانجا[18] نرود. ومیان‌مقبره و منبر هم حظیره‌ییست[19] از سنگهای[20] رخام کرده چون‌پیشگاهی[21] و آنراروضه گویند وگویندآن بستانی[22] از بستانهای بهشتست چه رسول‌الله ص[23] فرموده است : « بین قبری و منبری روضة من ریاض‌الجنّة » و شیعه گویند آنجا قبر فاطمهٔ زهراست‌علیها السلام[24] و مسجد را دریست[25] و از شهر بیرون سوی جنوب صحراییست و

۱ ـ رسول‌الله در « ط » نیست و « ب » و « نپ » علیه‌السلام اضافه دارند .
۲ ـ نپ : کنار . ۳ ـ ب ، نپ : است . ۴ ـ ب : علیه‌الصلوة والسلام . ۵ ـ ب ، ط : چندان ؛ « نپ » چندانست . و بخط الحاقیست . ۶ ـ در حاشیهٔ « نپ » بخط اصلی افزوده : « از مسجدالحرام خورد (= خرد) ترست » . و این عبارت لابد نسخه بدل جملهٔ (۴ ـ ۶) است که ناسخ نفهمیده و بطور سقط در این موضع در حاشیه افزوده (حاشیهٔ ب) . ۷ ـ ب ، نپ : علیه‌السلام . ۸ ـ در « نپ » منبر باصلاح الحاقیست .
۹ ـ (احتمال حاشیهٔ « ب » : روی) . ۱۰ ـ نپ : بجانب . ۱۱ ـ ط : در .
۱۲ ـ نپ (در اصل) : از دست چپ کند (اصلاح مثل متن) . ۱۳ ـ نپ (در اصل) : بیخ (اصلاح مانند متن) . ۱۴ ـ ب : آن . ۱۵ ـ نپ : بدارآفرین (= بدارافزین).
۱۶ ـ نپ : برآنجا . ۱۷ ـ نپ ، ط : گشادی . ۱۸ ـ ب : برآنجا ؛ نپ (باصلاح جدید) : آنجا (اصل) : آن . ۱۹ ـ نپ : خطیرست . ۲۰ ـ نپ (در اصل) : بسنگهای (اصلاح مانند متن) . ۲۱ ـ دوکلمهٔ اخیر در « ط » نیست ؛ ب : بستگاهی ؛ نپ: بسگاهی (بدون هیچ نقطه) . متن تصحیح قیاسی است . ۲۲ـ ب ، نپ : بستان (متن احتمال‌حاشیهٔ « ب » است) . ۲۳ـ « نپ » رسول‌علیه‌السلام؛ب:...علیه‌السلام. ۲۴ ـ ط : زهراعلیهاالسلام است. ۲۵ ـ (ب درحاشیه‌آورده: کذا ایضاً فی « نپ » ، وحتماً بایددرعبارت غلطی یاسقطی باشد و الا این عبارت لغو خواهدبود مثل‌النارحاره چه‌لابد هرمسجددری دارد) .

گورستانیست[1] وقبر[2] حمزة‌بن‌عبدالمطلب‌رضی‌الله‌عنه آنجاست و آن‌موضع‌راقبورالشّهداء گویند . پس دو روز ما[3] بمدینه مقام‌کردیم و چون وقت تنگ بود برفتیم راه سوی مشرق بود بدو منزل از مدینه کوه بود وتنگنای[4] چون دره و[5] آنرا جحفة میگفتند و آن میقات مغرب وشام ومصرست، ومیقات آن موضع باشدکه حج را[6] احرام گیرند. وگویند یکسال حجاج آنجا فرود[7] آمده بود، خلقی‌بسیار، ناگاه سیلی درآمدوایشان را هلاك‌کرد وآنرا بدین سبب جحفة نام‌کردند . و میان مکه و مدینه صد فرسنگ باشد اما سنگست[8] . و ما به هشت روز رفتیم .

یکشنبه ششم ذی‌الحجة بمکه رسیدیم بباب الصّفا فرود[9] آمدیم . و این سال بمکه قحطی بود چهار من نان بیکدینار نیشابوری بود و مجاوران از مکه میرفتندو از هیچ طرف حاج نیامده[10] بود . روز چهارشنبه بیاری حق سبحانه و تعالی بعرفات حج بگزاردیم و دو روز بمکه بودیم و خلق بسیار ازگرسنگی و بیچارگی[11] از حجاز روی بیرون‌نهادند بهر[12] طرف . و دراین نوبت شرح‌حج ووصف‌مکه نمیگویم تا دیگر نوبت که بدینجا رسم که‌نوبت دیگرششماه مجاور بودم ، وآنچه‌دیدم‌بشرح بگویم و من روی بمصر نهادم ، چنانکه هفتاد و پنجم روز بمصررسیدم[13] ودرین‌سال سی وپنجهزار آدمی از حجاز بمصر آمدند وسلطان همه‌را جامه پوشانید[14] واجری[15] داد تا سال[16] تمام‌که همه‌گرسنه و برهنه بودند تا باز بارانها آمد و درزمین حجاز طعام فراخ شد وباز اینهمه خلق را درخورد هریك[17] جامه پوشانید و صلات[18] داد و

۱ـ نپ : گورستانست . ۲ ـ ب : امیرالمؤمنین‌حمزه ؛ در « نپ » کلمهٔ امیر بخط‌الحاقی است . (« ب » در حاشیه افزوده : لابد باید غلط باشد چه اطلاق امیرالمؤمنین برحمزه بکلی در غیر موضع خود است) . ۳ ـ ب ؛ نپ : ما دو روز . ۴ ـ ب : تنگهای . (حاشیهٔ ب : ظ : تنگنائی) . ۵ ـ ب ، نپ : که . ۶ ـ نپ : کذا فی‌الاصل (اصلاح) : حجاج .
۷ ـ ب : آنجا حجاج . . . ؛ نپ : آنجا حاج فرو . ۸ ـ نپ : سکسب (بی نقطه، سبك سبك است ؟) بعد مثل متن اصلاح کرده اند . ۹ ـ ب ، نپ : فرو . ۱۰ ـ ب: نه آمده .
۱۱ ـ ط : بیماری . ۱۲ ـ ب : هر ؛ نپ (در اصل) : ر هر . (اصلاح) : بـر .
۱۳ ـ نپ : رسیدیم . ۱۴ ـ نپ (در اصل) : پوشید (اصلاح مثل متن) . ۱۵ـ نپ (در اصل) : اجری (اصلاح) : و اجرتی (ظ ؟ : اجرا . حاشیهٔ ب) . ۱۶ـ نپ(دراصل): و سال . (اصلاح مثل متن) . ۱۷ ـ نپ (در اصل مثل متن) . (اصلاح) : از خورد و بزرگ . ۱۸ ـ ب ، نپ : صلاتها .

سوی حجاز روانه کرد .

و در رجب سنهٔ اربعین و اربعمائه دیگر بار مثال سلطان برخلق خواندند که بحجاز قحطیست و رفتن حجاج مصلحت نیست ، برخویشتن ببخشایند و آنچه خدایتعالی فرموده است بکنند[1] اندرین سال نیز حاج نرفتند و وظیفهٔ سلطان را[2] که هر سال بحجاز فرستادی البتّه قصور و احتباس نبودی و جامهٔ کعبه[3] و از آن خدّام[4] و حاشیه و امرای مکه و مدینه وصلت[4] امیرمکه و مشاهرهٔ او[5] هر ماه سه هزار دینار و اسب و خلعت بودکه[6] بدو وقت فرستادی . در این سال شخصی بود که او را قاضی عبدالله میگفتند و بشام قاضی بوده، این وظیفه بدست وصحبت او روانه کردند[7] ومن با وی برفتم براه قلزم، و این نوبت کشتی بجار رسید پنجم[8] ذی‌القعده و حج نزدیک تنگ در آمده[9] اشتری به پنجدینار بود بتعجیل برفتیم[10] .

هشتم ذی‌الحجه بمکه رسیدیم[11] وبیاری حق[12] سبحانه وتعالی حج بگزاردیم[13] از مغرب قافله‌یی عظیم آمده بود وآن‌سال بدر[14] مدینهٔ شریفه عرب از ایشان خفارت خواست بگاه بازگشتن از حج ، و میان ایشان جنگ برخاست[15] و ازمغربیان زیادت از دو[16] هزار آدمی کشته شد و بسی بمغرب[17] نشدند . و بهمین حج ازمردم خراسان قومی براه شام و مصر رفته بودند و بکشتی[18] بمدینه رسیدند. ششم ذی‌الحجه ایشان را صد و چهار فرسنگ مانده بود تا بعرفات رسند ، گفته بودند هرکه ما را در این سه روز که مانده است بمکه رساند چنانکه حج دریابیم هریك ازما چهل دینار بدهیم،

۱ ــ نپ : بکنید . ۲ ــ نپ «را» ندارد . ٤ ــ نپ ، ب : وآن جامهٔ کعبه .
٤ ــ ب: خدم ؛ («نپ» دراصل : خدام) . ٥ــ ط: وصلهٔ ..مشاهرهٔ هر کس در؛ ب: وصلهٔ..
٦ ــ «که » از«ط»است . ۷ ــ ط :کردندی . ۸ــ («ب» در حاشیه افزوده : تاریخ گویا باید غلط باشد و شایدصواب « بیست و پنجم » باشد چنانکه‌از ملاحظهٔ بعد ظاهرمیشود). با توجه بمدت سفر اول مکه حدس بیست و پنجم تأیید میشودرجوع‌به ص۷۲ سطر ٦و۷ شود .
۹ ــ ط : نزدیك شده بود . ۱۰ ــ ب : برفتیم . ۱۱ــب:رسیدم . ۱۲ - کلمه از « نپ» است . ۱۳ــ ب ، نپ: بگذاردم . ۱٤ــ ط: بوددر. ۱٥ ــ ط: خواست . ۱٦ ــنپ : ده . ۱۷- نپ : با مغرب. ۱۸ــ «نپ»اصلاحی‌است . متن معلوم نیست چه بوده است .

اعراب[1] بیامدند و چنان[2] کردند که بدو روز و نیم ایشان را بعرفات رسانیدند[3] وزر بستاندند وایشانرا یك‌یك برشتران جمّازه بستند واز مدینه برآمدند[4] وبعرفات آوردند[5] دو تن مرده که[6]، برآن شتران بسته بودند ، وچهارتن زنده بودند، اما نیم مرده،نماز دیگر که ماآنجا بودیم برسیدند چنان شده بودند که برپای نمیتوانستند ایستادن[7] و سخن نیز نمیتوانستند گفتن[8] . حکایت کردند که در راه بسی خواهش بدین اعراب کردیم که زرکه داده‌ایم شما را باشد ما[9] را بگذارید که بیطاقت شدیم، ازمانشنیدند و همچنان براندند.[10] فی‌الجمله آن چهار تن حج کردند وبراه شام بازگشتند ، و من چون حج بکردم باز بجانب مصر برفتم که کتب داشتم آنجا و نیت باز آمدن‌نداشتم. و امیر مدینه‌آن سال بمصر آمدکه او را برسلطان رسمی بود وهرسال بوی‌دادی، از آنکه خویشاوندی از فرزندان حسین بن علی‌ع[11] داشت، من با اودر کشتی بودم تا بشهر قلزم واز آنجا همچنان تا بمصر شدیم .

در سنهٔ احدی و اربعین و اربعمائة که بمصر بودم خبر آمدکه ملك‌حلب‌عاصی شد از[12] سلطان و او چاکری از آن سلطان بودکه پدران او[13] ملوك حلب بودند[14] سلطان را خادمی[15] بودکه اوراعمدة‌الدوله میگفتند واین خادم امیر مطالبیان‌بود[16] وعظیم توانگر و مالدار بود ، ومطالبی آنانرا گویند،که درگوهای[17] مصرطلب گنجها و دفینه ها کنند و از همهٔ مغرب و دیـار مصر و شام مردم آیند و هر کس در آن گوها و[17] سنگسارهای[18] مصر رنجها برند و مالها صرف[19] کنند و بسیار را[20] بوده

۱ ــ نپ (در اصل) : عـرب . (اصلاح‌مانند متن) . ۲ ــ نپ : وچنین .
۳ ــ نپ (اصل) : رسانید (اصلاح) رسانیده . ٤ ــ ط : آمدند. ٥ــ ط :رسانیدند
٦ ــ نپ « که » ندارد . ۷ ــ ط : نشستن ؛ نپ : استادن (بعد مانند متن اصلاح کرده‌اند) .
۸ ــ جملهٔ اخیر در «ط» نیست و در « نپ » بجای« نیز » « بر » آمده است . ۹ ــ ط : که مارا . ۱۰ــ نپ : برآمدند . ۱۱ــب، نپ : صلوات‌الله علیهما . ۱۲ ــ نپ :در .
۱۳ ــ ط : پدرآن از . ۱٤ ــ کلمه در«ط» نیست . ۱٥ــ نپ : خادمی را . ۱٦ ــ ب، ط : مطالبان . ۱۷ ــ ط، نپ: کوههای . ۱۸ ــ نپ (دراصل) : و شکستهای (اصلاح) : وسنکستاهای (کذا ؛ = سنگستانهای؟) . ۱۹ ــ ب : صرفه . ۲۰ــ « نپ » : بسیار آن ؛ ب: وبسیارآن ؛ ط : و بسیار . متن تصحیح قیاسیست.

باشد که دفاین و گنجها یافته باشند و بسیار را اخراجات افتاده باشد و چیزی نیافته باشند ، چه میگویند که در این مواضع اموال فرعون مدفون بوده است. وچون آنجا کسی چیزی یابد خمس بسلطان دهد و باقی او را باشد ، غرض آنکه سلطان این خادم را بدان ولایت فرستاد و او را عظیم بزرگ گردانید و هر اسباب که ملوک را باشد بداد از دهلیز و سراپرده و غیره و چون او بحلب شد و جنگ کرد آنجا کشته شد . اموال او چندان بود که مدت دو ماه شد که[1] بتدریج از خزانهٔ او بخزانهٔ سلطان نقل میکردند، ازجمله سیصد کنیزک داشت اکثر ماه‌روی، بعضی از آن[2] بودند که ایشان را درهم بستری[3] میداشت. سلطان فرمود تا ایشان را مخیّر کردند ، هر که شوهری میخواست بشوهری دادند وآنکه[4] شوهر نمیخواست هرچه خاصهٔ او بود هیچ[5] تصرف ناکرده بدو میگذاشتند تا در خانهٔ خود می‌باشند[6] و برهیچیک از ایشان حکمی و جبری نفرمود . و چون او بحلب کشته شد ، آن ملک ترسید که سلطان لشکر ها فرستد ، پسری هفت ساله را با زن خود و بسیار تحف وهدایا بحضرت سلطان فرستاد و برگذشته عذرها خواست. چون ایشان بیامدند قریب[7] دو ماه بیرون[8] نشستند وایشان را درشهر نمیگذاشتند و تحفهٔ ایشان قبول نمیکردند تا ائمه[9] وقضاة شهر همه بشفاعت بدرگاه سلطان شدند وخواهش کردند که ایشان را قبول کردند وبا تشریف و خلعت بازگردانیدند .

از جملهٔ چیزها اگر کسی خواهد که بمصر باغی سازد در هر فصل که باشد بتواند ساخت ، چه هر درخت که خواهد[10] مدام حاصل تواند[11] کرد وبنشاند، خواه مثمر و محمل[12] خواه بی ثمر[13] وکسان باشند که دلال آن باشند و از هرچه خواهی

۱ ـ نپ : مدت او دو ماه باشد . ۲ ـ ط : از این قبیل . ۳ ـ نپ (دراصل): بسریتی (باصلاح جدید) : هم بستری (بدون « در ») . ٤ ـ اصل همه جا : آنچـه .
٥ ـ کلمه در « نپ » بخط الحاقیست . ٦ ـ («ب» درحاشیه احتمال داده: ظ : می باشد) .
٧ ـ نپ : قرب . ٨ ـ نپ : بر در . ٩ ـ ط : همه . ١٠ ـ نپ ، ط : خواهی .
١١ ـ نپ، ط : توان . ١٢ ـ ب : ومجمل . ١٣ـ ط : بی‌ثمر باشند .

در حال حاصل کنند و آن چنانست که ایشانرا[1] درختها در تغارها کشته باشد[2] و بر پشت بامها نهاده، و بسیار بامهای ایشان باغ باشد و از آن اکثر[3] پربار باشد: از نارنج و ترنج و نار و سیب و به و گل و ریاحین و سپرغمها ،واگر کسی خواهد حمّالان بروند و آن تغارها[4] برچوب بندند ،همچنان با درخت، و بهرجا که خواهند نقل کنند و[5] چنانکه خواهی آن تغار را در زمین جای کنند و در آن زمین بنهند و هر وقت که خواهند تغارها[4] بکنند و پاره‌ها[6] بیرون آرند و[5] درخت خود خبردار نباشد،وچنین وضع[7] در همه آفاق جای دیگر[8] ندیده‌ام و نشنیده و انصاف آنکه بس لطیفست[9].

✲ ✲ ✲

اکنون شرح بازگشتن خویش بجانب خانه براه[10] مکه حرسها الله تعالی ازمصر بازگویم :

در قاهره نماز عید بکردم و سه‌شنبهٔ چهاردهم ذی‌الحجه سنهٔ احدی و اربعین و اربعمائة از مصر بکشتی[11] نشستم و براه صعیدالاعلی روانه شدم[12] و آن روی بجانب جنوب[13] دارد ، ولایتیست که آب نیل از آنجا بمصر می آید و هم از ولایت مصر ست و فراخی مصر اغلب از آنجاست[14] وآنجا بردو[15] کنارهٔ نیل بسی شهرها و روستاها[16] بود که صفت آن کردن بتطویل انجامد، تابشهری رسیدیم که آنرا اسیوط[17] میگفتند، وافیون ازین شهر خیزد و آن خشخاش است که تخم او سیاه باشد ، چون بلند شود و پیله بندد ، او را بشکنند، از آن مثل شیره بیرون آید، آنرا جمع کنند و نگاه دارند، افیون باشد، وتخم این خشخاش خُرد وچون زیره است[18] وبدین اسیوط

١ ـ ب ، نپ : ایشان (متن مطبوع = ایشانرا) . ٢ـ بجز « ط »: باشند .
٣ ـ ط : و اکثر از آن . ٤ ـ ط : تغارها را . ٥ ـ « نپ » واو ندارد .
٦ ـ بجز « ط »: بـارها. ٧ ـ ب ، نپ . این‌وضع ؛ ط : . . . موضع . ٨ ـ نپ : جائی ...؛ «ط» هر دو کلمه را ندارد . ٩ ـ چهار کلمهٔ اخیر در « ط » نیست . ١٠ ـ ط : خویش بخانهٔ مکه . ١١ ـ ب ، نپ : در کشتی . ١٢ ـ نپ : شد . ١٣ ـ نپ : روی بجنوب . ١٤- ب،نپ:آنجا. ١٥ ـ ط : بر دور و . ١٦ ـ نپ : و رستاها .
١٧ ـ نپ (اصل) : اشیوط . بعد اصلاح کرده‌اند . ١٨ ـ نپ (در اصل) : زیرست.

از صوف گوسفند دستار ها بافند که مثل او[1] در عالم نباشد و صوفهای باریك که بولایت عجم[2] آورند، و گویند مصریست، همه ازاین صعیدالاعلی باشد، چه بمصر خود صوف نبافند[3]. وبدین اسیوط[4] من[5] فوطه‌یی دیدم ازصوف گوسفند کرده[6]. که‌مثل آن نه به‌لهاوور[7] دیدم ونه به‌ملتان وبشکل پنداشتی[8] حریرست. و از آنجا بشهری رسیدیم که آن را قوص[9] میگفتند وآنجا بناهای عظیم دیدم از سنگهایی[10] که هر که آن‌ببیند تعجب کند، شارستانی[11] کهنه و از سنگ با روی[12] ساخته و اکثرعمارتهای[13] آن از سنگهای بزرگ کرده که هریك[14] از آن مقدار بیست هزار من وسی هزارمن باشدو عجب آنکه[15] بده‌پانزده فرسنگی آن موضع نه کوهیست و[16] نه‌سنگ تا آنها رااز کجا و چگونه نقل کرده باشند. ازآنجا[17] بشهری رسیدم که آنرا اخمیم میگفتند، شهری انبوه وآبادان و مردمی غلبه[18] و حصاری حصین دارد ونخل و بساتین بسیار.[19] بیست روزآنجا مقام افتاد و جهة آنکه[20] دو راه بود یکی بیابان بی آب و دیگر دریا ما[21] متردد بودیم تا بکدام راه برویم ، عاقبت براه آب برفتیم[22] بشهری رسیدیم که آن را اسوان[23] میگفتند و برجانب جنوب این شهر کوهی بود که رود نیل از دهن این کوه بیرون‌می آمد، و گفتند کشتی ازین بالاتر نگذرد، که‌آب ازجایهای[24] تنگ[25] وسنگهای عظیم فرو[26] می آید. و[27] از این شهر بچهار فرسنگ راه‌ولایت نوبه بود و مردم آن زمین همه ترسا باشند[28] و هر وقت از پیش ملك آن ولایت نزدیك سلطان مصر هدیه‌ها[29] فرستند و عهود و میثاق کنند که لشکر بدان ولایت‌نرود وزیان‌ایشان نکند

۱ ـ ط : آن. ۲ ـ نپ : بولایات. ۳ ـ نپ: گویا دراصل «نباشد» بوده‌است. ۴ ـ نپ : اشیوط. ۵ ـ کلمه از «ط» و متن مطبوع است. ۶ ـ نپ: گوسپند...؛ ط «کرده» ندارد. ۷ ـ ط : لهادر ؛ ب: لهاور. ۸ ـ نپ : پنداشتی که. ۹ ـ ط قوس چین. ۱۰ـ نپ ، ب: سنگهای. ۱۱ـ نپ : سارستانی. ۱۲ـط : بارویی. ۱۳ـنپ:عمارات. ۱۴ـ ب، نپ :که‌یکی. ۱۵ ـ ط: اینکه. ۱۶ـ واو در «ط» نیست. ۱۷ ـ ط : اینجا. ۱۸ـ ط : با غلبه وشجاع. ۱۹ ـ «ط» ومتن مطبوع: بسیاراست. ۲۰ ـ ط : جهت اینکه. ۲۱ ـ نپ : وما. ۲۲ ـ ط : رفتیم. ۲۳ـ نپ:اسوار. ۲۴ ـ ط ، ب : جاهای. ۲۵ ـ ط : تنگ آید. ۲۶ ـ ط : فرود. ۲۷ـ نپ «واو» ندارد. ۲۸ـ ب: باشد. ۲۹ ـ متن مطبوع : هدیهای.

و این شهر اسوان[1] عظیم محکم است تا اگر وقتی از ولایت نوبه‌کسی قصدی کند نتواند ، و مدام آنجا لشکری باشد[2] بمحافظت شهر و ولایت . و مقابل شهر درمیان رود نیل جزیره‌ییست چون باغی و اندرآن خرماستان[3] و زیتون و دیگر اشجار و زروع[4] بسیارست و بدولاب آب دهند[5]. وآنجا[6] بیست و یکروز بماندم[7] که بیابانی عظیم درپیش بود و[8] دویست فرسنگ تالب دریا وموسم آن بود که حجّاج[9] باز گشته براشتران بدانجا[10] برسند، وما انتظارآن میداشتیم که چون آن شتر ها[11] باز گردد بکرا[12] گیریم و برویم . ومرا بشهر اسوان[13] آشنایی افتاد با مردی که اورا ابوعبدالله محمدبن فلیج میگفتند، مردی پارسا وباصلاح[14] بود و ازطریق‌منطق‌چیزی میدانست او مرا معاونت کرد درکرا[15] گرفتن و همراه بازدید کردن‌وغیر آن[16]. پس‌اشتری‌بیك دینار[17] ونیم کرا[15] گرفتم و ازین شهر روانه شدم پنجم ربیع‌الاول سنهٔ اثنین[18] و اربعین و اربعمائة .

راه‌سوی‌مشرق‌جنوبی بودچون‌هشت‌فرسنگ‌برفتیم[19] منزلی‌بود که آن‌راضیقه[20] میگفتندو آن‌دره‌یی‌بودبر[21] صحرا و[22] بردوجانب اوچون‌دودیوار ازکوه ومیانهٔاو[23] مقدارصدارش گشادگی‌ودرآن گشادگی‌چاهی کنده‌اند که‌آب‌بسیاربرآمده‌است،امانه آبی[24] خوش وچون[25] از این منزل‌بگذرند پنج‌روزبادیه است که‌آب‌نباشد ، هرمردی

۱ـ نپ (در اصل) : استواز (اصلاح) : اسوار. ۲ ـ در« نپ » بخط‌الحاقیست. ۳ ـ بجز « نپ » : خرمایستان. ۴ ـ (« ب » در حاشیه آورده : «نپ» کذاایضاً(رز ؟ ـ بقرینهٔ نظایر این عبارت در تضاعیف کتاب) در متن نیز « زرع » دارد. ۵ ـ ب ، نپ (باصلاح جدید)افزوده : « و جای با درخت است » . نپ اصلی : وجالی بارحب است (؟). ۶ ـ نپ:وماآنجا. ۷ـ نپ : بماندیم. ۸ ـ («ب» درحاشیه‌احتمال داده که واوزائدباشد). ۹ ـ نپ : حاج. ۱۰ ـ ط : بارکنند برشتران ؛ نپ ، ب : . . . بآنجا. ۱۱ ـ « ها » در « نپ » بخط الحاقیست. ۱۲ ـ ب ، ط : بکرایه ؛ نپ اصلی :کرا. متن از « نپ » اصلاحی است. ۱۳ ـ ط ، ب : وچون بشهر اسوان بودم ؛ نپ : . . . اسوار. ۱۴ـ نپ : بصلاح. ۱۵ـ ب، ط : کرایه ... ۱۶ ـ «وغیر آن» در «ط» نیست. ۱۷ ـ ب، نپ : و شتری . . . ؛ ط : . . . یکدینار .. ۱۸ ـ ب ، نپ: اثنی . («ب» درحاشیه احتمال داده : اثنتین) . ۱۹ـ ب،ط : برفتم. ۲۰ـ نپ : ضمفه (؟). ۲۱ ـ («ب» درحاشیه‌احتمال داده « بر » زائد باشد). ۲۲ـ نپ «واو» ندارد. ۲۳ ـ ط : آن . ۲۴ـ ب، ط: آب . ۲۵ ـ کلمه در«نپ» نیست .

خیکی برداشت از آب[۱] و برفتیم بمنزلی که آنرا حوضش[۲] میگفتند، کوهی بود سنگین و دو سوراخ در آن بـود که آب بیرون میآمد[۳] و همانجا در گوی[۴] می ایستاد[۵]، آبی خوش، وچنان بود که مردرا در آن سوراخ میبایست شد تا ازجهت شتر آب بیرون آورند[۶] وهفتم روز بود که شتران نه آب خورده[۷] بودند و نه علف، از آنکه هیچ نبود و در شبانروزی یکبار فرود[۸] آمدندی از آنگاه که آفتاب گرم شدی تا نماز دیگر و باقی[۹] میرفتند و این منزل جایها که فرود آیند[۱۰] همه معلوم باشد چه بهرجـای فرود[۱۱] نتوانند آمد که چیزی نباشد که آتش برافروزند[۱۲] و بدانجاها پشکل[۱۳] شتر یابند کـه بسوزند وچیزی پزند[۱۴]. وآن شتران گویی میدانستند که اگر کاهلی کنند از تشنگـی بمیرند[۱۵] و چنان میرفتند که هیچ براندن کس محتاج نبود[۱۶] و خود روی در آن بیابان نهاده میرفتند با آنکه[۱۷] هیچ اثر راه و نشان پدید نبود[۱۸] روی فرا مشرق کرده میرفتند و جایی بودی[۱۹] که بپانزده فرسنگ آب میبود اندك و شور وجایی[۲۰] بودی که به سی و[۲۱] چهل فرسنگ هیچ آب نبودی.

بیستم[۲۲] ربیع‌الاول سنهٔ اثنین[۲۳] و اربعین واربعمائة بشهر عیذاب[۲۴] رسیدیم و از اسوان تا عیذاب[۲۴] که بپانزده روز آمدیم بقیاس دویست فرسنگ بود.

این شهر عیذاب[۲۴] بر کنارهٔ[۲۵] دریا نهاده است. مسجد آدینه دارد و مردی پانصد در آن باشد و تعلّق بسلطان مصر داشت و باجگاهیست که از حبشه و زنگبار[۲۶]

۱– ب، نپ: خیکی آب برداشت. ۲–(«ب» در حاشیه احتمال داده است که غلط باشد). ۳ – نپ: می آید. ٤ – نپ (ظ در اصل): کوی «نپ» اصلاحی، ب، ط: کودی. متن تصحیح قیاسیست. ٥ – ب، نپ: می‌ایستد. ٦ – ط: آورد. ۷– نپ: که آن شتران...؛ ب، ط: که شتران آب نخورده. ۸ – نپ: فرو. ۹ – ط: وباقی را.
۱۰– نپ: وآن منزل جایها که فرو آیند. ۱۱–ب، نپ: فرو. ۱۲– ط: افروزند؛ ب، نپ: بر فروزند. ۱۳ – نپ: بشکل. ۱٤ – نپ: برند. ۱٥ – نپ: نمیرند.
۱٦ – نپ: نبودند. ۱۷ – ط: با اینکه؛ نپ ظ: بی آنکه. ۱۸ – نپ ظ: بود.
۱۹ – نپ: بود. ۲۰ – نپ: چاهی. ۲۱ – بجز «ط» ومتن مطبوع: بسی چهل.
۲۲ – ب، ط: هشتم. ۲۳ –ب، نپ: اثنی. ۲٤– نپ: عـذاب. ۲٥ – نپ: کنار.
۲٦ – نپ: زنگار.

و یمن کشتیها آنجا آید، و از آنجا براشتران بارها بدین بیابان که ماگذشتیم برند تا اسوان[۱] و از آنجا در کشتی بآب نیل بمصر[۲] برند. و بر دست راست این شهر چون روی بقبله کنند کوهیست و پس آن کوه بیابانی عظیم وعلف خوار بسیار وخلقی بسیارند آنجا، که ایشان رابجاویان[۳] گویند و ایشان مردمانیند که هیچ دین و کیش[٤] ندارند و بهیچ[٥] پیغمبر و پیشوا ایمان نیاورده‌اند، از آنکه از آبادانی دورند و بیابانی دارند که طول آن از هزار فرسنگ زیاده باشد وعرض سیصد فرسنگ و درین همه بعد دو شهرك خُرد[٦] بیش نیست که یکی را از آن بحرالنّعام گویند ویکی دیگررا عیذاب[۷]. طول این بیابان ازمصرست تا حبشه وآن ازشمالست تا جنوب وعرض ازولایت[۸] نوبه تا دریای قلزم، ازمغرب تا مشرق، واین قوم بجاویان[۳] در آن بیابان باشند، مردمی[۹] بد نباشند و دزدی وغارت نکنند بکارهای[۱۰] خود مشغول [باشند] ومسلمانان وغیرهم[۱۱] کودکان ایشان[۱۲] بدزدند و بشهرهای اسلام برند و بفروشند. و این دریای قلزم[۱۳] خلیجیست کـه از محیط بولایت عدن شکافته[۱٤] است ودرجانب[۱٥] شمال تا آنجا که این شهرك قلزم است بیامده، و این دریا را هرجا که شهری بر کنارش است بدان شهر بازمیخوانند، مثلا جایی بقلزم باز میخوانند وجایی به عیذاب[۷] وجایی ببحرالنّعام، و گفتند[۱٦] درین دریا زیادت ازسیصد جزیره باشد واز آن جزایر کشتیها می آیند[۱۷] و روغن وکشك می آورند[۱۸] و گفتنـد آنجا گاو و گوسپند[۱۹] بسیار دارند و مردم آنجا گویند مسلمانند، بعضی تعلق بمصر دارند وبعضی به یمن. و درین شهرك عیذاب[۷] آب چاه وچشمه نباشد، الا آب باران، واگر گاهی آب باران منقطع شود[۲۰] آنجا بجاهان[۳] آب آرند، وبفروشند وتاسه ماه که[۲۱] آنجا بودیم یك خیك آب بیکدرم خریدیم وبدو درم نیز، از آنکه کشتی روانه[۲۲] نمیشد، بادشمال بود

۱ – نپ: اسوار. ۲ – نپ: مصر. ۳ – ب، ط: بجاهان؛ نپ (اصلاحی): بجاهیان. متن از «نپ» اصلی است. ٤ – ط: کیشی. ٥ – ط: بهیچوجه به. ٦ – ط: کوچـك.
۷– نپ: عذاب. ۸– ط: دریای. ۹– ب، ط: مردم. ۱۰– ب، نپ: بچهارپای.
۱۱–ب، نپ: و غیره. ۱۲– ب، ط: ایشان‌را. ۱۳– ط: قلزم‌را. ۱٤– نپ: بشکافته.
۱٥ – ط: از. ۱٦ – نپ: وگفتند که. ۱۷ – نپ: میآید؛ ط: می آمد.
۱۸ – ط: می آوردند. ۱۹- ط: گوسفند. ۲۰– ب، ط: باشد. ۲۱– نپ «که» ندارد.
۲۲– در «نپ» کلمه بخط الحاقیست.

و ما را باد جنوب میبایست. مردم آنجا آنوقت که‌مرا دیدند گفتند ما را خطیبی میکن با ایشان مضایقه نکردم و در آن مدّت[1] خطابت ایشان می کردم تا آنگاه که موسم رسید و کشتی هاروی[2] بجانب‌شمال نهادند، و بعد از آن[3] بجدّه‌شدم[4] و گفتند شتر[5] نجیب هیچ جای چنان نباشد که در آن[6] بیابان، و از آنجا بمصر و حجاز برند. و درین شهر عیذاب مردی مرا حکایت کرد که برقول او اعتماد داشتم. گفت: وقتی کشتی ازین شهر سوی حجاز میرفت و شتر میبردند بسوی امیر مکه ومن در آن کشتی بودم، شتری از آن[7] بمرد مردم آنرا بدریا انداختند، ماهی درحال آنرا فرو برد چنانکه یك پای شتر قدری بیرون از دهانش بود ماهی دیگر آمد[8] و آن ماهیرا که شتر[9] فروبرده بود فرو برد که هیچ اثر از آن برو[10] پدید[11] نبود و گفت آن ماهی را قرش میگویند[12] و هم بدین شهر[13] پوست ماهی دیدم که بخراسان آنرا سفن[14] میگویند و گمان میبردیم[15] بخراسان که آن نوعی از سوسمارست تا آنجا بدیدم که ماهی بود و همهٔ پرها که ماهی را باشد داشت. در وقتی[16] که من بشهر اسوان[17] بودم دوستی[18] داشتم که نام او ذکر کرده‌ام درمقدمه، اورا ابوعبدالله محمّد بن فلیج[19] میگفتند، چون از آنجا به عیذاب[20] همی آمدم[21] نامه نوشته بود بدوستی یا وکیلی[22] که اورا بشهر عیذاب[20] بود که آنچه[23] ناصر خواهد بوی دهد و[24] خطی بستاند تا وی را محسوب باشد، من چون سه ماه[25] درین شهر عیذاب[20] بماندم[26] و آنچه داشتم خرج کرده شد[27] از ضرورت آن کاغذ را

۱ ـ ط : این مدت . ۲ ـ ط : رو بشمال؛ ب : روی‌بشمال . ۳ ـ نپ ظ : ومن از آنجا (بجای : و بعدازآن) . ٤ ـ ط : شدند . ٥ ـ ط : شیر . ٦ ـ نپ : درین . ۷ ـ اینجا کلمه‌یی ظاهراً محذوف است: (شتری‌ازآن‌شتران ؟ ازآن شتران‌شتری؟) . ۸ ـ نپ : درآمد . ۹ ـ ط : که شتر را . ۱۰ ـ ط : اثرآن برآن . ۱۱ ـ نپ (باصلاح) : پدید ؛ ب : بدید. ۱۲ ـ نپ‌ظ: قریش میگفتند؛ ب:... میگفتند. ۱۳ ـ ط: شکل. ۱٤ ـ ب، ط: شفق. ۱٥ ـ ط: میبردم. ۱٦ ـ ط : وقتی . ۱۷ ـ نپ دراصل : اسوار (باصلاح جدید) : اسوان . ۱۸ ـ متن مطبوع : دوستی را . ۱۹ ـ نپ : فلج (کذا) . ۲۰ ـ نپ : عذاب . ۲۱ ـ ب ، ط : می آمدم . ۲۲ ـ نپ،ب: بدوستی با وکیلی ؛ ط : بوکیلی . متن احتمال حاشیهٔ « ب » است . ۲۳ ـ متن مطبوع : آنچه که . ۲٤ ـ نپ « واو » ندارد . ۲٥ ـ ط : ماهه. ۲٦ ـ ط : درشهر... بماند . ۲۷ ـ نپ: خرج شد .

بدان شخص دادم، او مردمی[1] کرد و گفت والله او را پیش من چیز بسیار[2]ست، چه میخواهی تا بتو دهم، تو بمن خط ده. من تعجّب کردم از نیك‌مردی او[3] که بی‌سابقه با من آنهمه نیکویی کرد. و اگر مردی بی‌باك[4] بودمی وروا داشتمی مبلغی مال از آن شخص بواسطهٔ آن کاغذ بستیدمی[5]. غرض، من از آن‌مرد صد من آرد بستدم[6] و آن مقدار آنجا عزّتی تمام داشت[7] و خطی بدان مقدار بوی دادم، و او آن کاغذ که من نوشته بودم به اسوان[8] فرستاد و پیش از آنکه‌من ازشهر عیذاب[9] بروم، جواب آن‌محمد فلیج[10] باز رسید که آن‌چه[11] مقدار باشد؟ هرچند که‌او خواهد و[12] از آن‌من موجود باشد بدو ده و اگر از آن خویش بدهی عوض با تو دهم[13] که امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب[14] صلوات‌الله علیه فرموده است: «المؤمن لایکون محتشما ولامغتنما». و این‌فصل بدان نوشتم تا خوانندگان بدانند که مردم را برمردم اعتمادست، و کرم هرجای[15] باشد، و جوانمردان همیشه بوده‌اند و باشند.

جدّه ـ شهری بزرگست و باره‌یی حصین دارد[2] برلب دریا و درو پنجهزار مرد باشد. برشمال دریا نهاده است و بازار های نیك[16] دارد و قبلهٔ مسجد آدینه سوی مشرقست و بیرون از شهر هیچ عمارت نیست الا مسجدی که معروفست بمسجد رسول‌الله[17] صم[18]. ودو دروازه است شهر را: یکی‌سوی مشرق که[2] رو با مکه دارد و دیگر سوی مغرب که رو[19] با دریا دارد. و اگر از جدّه برلب دریا سوی‌جنوب بروند بیمن رسند بشهر صعده وتا آنجا[20] پنجاه فرسنگست و اگر سوی شمال روند بشهر جار رسند که ازحجازست. وبدین‌شهر جدّه نه درختست و نه زرع[21]، هرچه‌بکار آید

۱ ـ ب ، ط : مردی . ۲ ـ کلمه در « نپ » بخط الحاقیست . ۳ ـ ب ، نپ : از نیکمردی‌آن محمد فلیج (نپ : قلمج (کذا)) . ٤ ـ نپ : که اگر بی باکی . ٥ ـ نپ ، ط : بستدمی . ٦ ـ متن مطبوع : بستیدن (کذا) . ۷ ـ ب ، نپ : و آن مقدار رآنجا عزتی تمام است . ۸ ـ نپ : اسوار. ۹ ـ نپ: عذاب. ۱۰ ـ نپ: قلمج(باصلاح: قلمج) . ۱۱ ـ ط ، متن مطبوع : آنچه . ۱۲ ـ نپ«واو» ندارد. ۱۳ ـ ط : مابود هم . ۱٤ ـ «علی بن...» در«ط» نیست . ۱٥ ـ نپ : همه جائی . ۱٦ ـ ب ، نپ : بازارها نیك . ۱۷ ـ نپ «الله» ندارد . ۱۸ ـ ب ، نپ : علیه‌الصلوة والسلام . ۱۹ ـ کلمهٔ «رو» در« نپ» نیست. ۲۰ ـ نپ: تا اینجا . ۲۱ ـ ب: وزرع .

از رُستا آرند و از آنجا تا مکه دوازده فرسنگست. وامیر جدّه بندهٔ امیرمکه بود و اورا تاج‌المعالی بن ابی[1] الفتوح میگفتند و مدینه را هم امیر وی بود . ومن بنزدیك[2] امیر جدّه شدم و با من کرامت کرد و آن قدر باجی که بمن میرسید ازمن معاف داشت و نخواست چنانکه از[3] دروازه مسلم گذر کردم وچیزی[4] بمکه نوشت که این مردی دانشمندست ازوی چیزی نشاید بستدن[5].

روز آدینه نماز دیگر از جدّه برفتیم[6] یکشنبه سلخ جمادی‌الاخرة[7] بدرشهر مکه رسیدیم[8] و از نواحی حجاز و یمن خلق بسیار عمره رادرمکه حاضر باشند[9] اوّل رجب، وآن موسمی عظیم باشد و عیدرمضان همچنین، وبوقت جج بیایند، و چون راه ایشان نزدیك وسهلست هرسال سه بار بیایند .

صفت شهر مکه شرفها الله تعالی

شهر مکه اندر میان کوهها نهاده است بلند[10] و از هر[11] جانب که بشهر روند تا بمکه نرسند[12] نتوان دید . و بلندترین کوهی که بمکه نزدیکست کوه ابوقبیس[13] است وآن چون گنبدی گردست، چنانکه اگر ازپای آن تیری بیندازند، بر سررسد . و در مشرقی شهرافتاده است چنانکه چون در مسجدحرام[14] باشند بدی[15] ماه آفتاب ازسر آن بر آید. وبرسر آن میلی‌است[16] ازسنگ بر آورده ،گویند ابراهیم‌علیه‌السلام بر آورده است . و این عرصه که در میان کوهست شهرست ، دو تیر پرتاب[17] در دو بیش[18] نیست. و مسجد حرام بمیانهٔ این فراخنای اندرست ، وگردبرگرد مسجدحرام شهرست وکوچه ها و بازارها، وهر کجا رخنه‌یی بمیان کوه‌درست دیوارباره ساخته‌اند

١ – نپ : ابو . ٢ – ط ، ب : نزدیك . ٣ – ط : چنانچه از؛ نپ: چنانکه در.
٤ – ب : خبری ؛ ط : چیزی . ٥ – ط : ستاندن ؛ ب : ستیدن . ٦ – ب ، ط : برفتم .
٧ – همه جا : الاخر . (متن احتمال حاشیهٔ «ب» است) . ٨ – ط : رسیدم . ٩ – ط ، ب : باشد . ١٠ – نپ : نه بلند . ١١ –اصل همه جا : وهر. (متن احتمال حاشیه«ب» است) .
١٢ – اصل‌همه‌جا : برسند (متن‌از حاشیهٔ «ب» است) . ١٣– نپ (در اصل): بوقبیس (باصلاح جدید) : ابوقبیس . ١٤ – ط : مسجدالحرام. ١٥– نپ : بربی (؟) . ١٦ – نپ ظاهراً « است » ندارد . ١٧ – ط : پرتابست . ١٨ – ط : و بیش .

و دروازه برنهاده ، و اندر شهر هیچ درخت نیست ، مگر بر در مسجد حرام[1] که سوی مغربست که آن را باب ابراهیم خوانند بر[2] سر چاهی درختی چند بلندست و بزرگ شده. و ازمسجدحرام[1] برجانب مشرق بازاری بزرگ کشیده‌است، از جنوب سوی شمال و بر سر بازار ازجانب جنوب کوه ابوقبیس[3] است و دامن کوه ابوقبیس[2] صفاست وآن‌چنانست که دامن کوهرا همچون‌درجات بزرگ کرده‌اند وسنگها بترتیب رانده که بر آن آستانها روند خلق و دعاکنند، وآنچه میگویند : صفا ومروه کنند، آنست[4] . و بآخر بازار ازجانب شمال کوه مروه است وآن اندك بالای[5] است، وبر او خانه‌های بسیار ساخته‌اند و در میان شهرست و درین بازار بدوند ، از ین سر تا بدان سر. وچون کسی عمره‌خواهد کرد: اگر[6] ازجای دور آید[7] به نیم‌فرسنگی مکه هرجا میلها کرده‌اند ومسجدها ساخته که‌عمره را از آنجا احرام[8] گیرند،واحرام گرفتن آن باشد[9] که جامهٔ دوخته از تن بیرون کنند وازاری برمیان بندند ، وازاری دیگر یا چادری برخویشتن درپیچندو بآوازی[10] بلند می گویند که : « لبیّك اللّهم لبیّك»[11] و سوی[12] مکه میآیند؛ و اگر کسی بمکه باشد و خواهد که عمره کند تا بدان میلها برود و ازآنجا احرام گیرد و لبیّك میزند و بمکه درآید بنیّت عمره ، و چون بشهر آید بمسجد حرام درآید و بنزدیك[13] خانه رود و بردست راست بگردد چنانکه خانه بر دست چپ اوباشد و بدان رکن شود که حجرالاسود دروست وحجررا بوسه دهد و از حجر بگذرد و بر همان ولا[14] بگردد و باز بحجر رسد و بوسه دهد ، یك طوف[16] باشد ، و برین ولا هفت طوف[15] بکند. سه بار بتعجیل بدود وچهار بار آهسته برود . وچون طواف تمام شد . بمقام ابراهیم علیه‌السلام رود که برابرخانه است و از پس مقام بایستد چنانکه مقام مابین او و[16] خانه باشد وآنجا دورکعت نماز گزارد[17]

١ – ط . مسجدالحرام . ٢ – ط : در . ٣ – نپ : کذا باصلاح . در اصل : بوقبیس .
٤ –(«ب» در حاشیه نوشته: کذا ایضافی« نپ ».امااین تردیدحاشیهٔ«ب»ظاهراً براساسی نباشد).
٥– نپ : بالائی . ٦–کلمه از «ط»است . ٧ – ط : دید . ٨ – نپ : حرام .
٩ – ط : است . ١٠– ط : بآواز . ١١– کلمه در «ط» نیست . ١٢ – ط : وبسوی .
١٣ – ب : نزدیك . ١٤–نپ (دراصل) : ولاو (اصلاح ماننددمتن) . ١٥ – نپ :طواف .
١٦ – نپ «واو» ندارد . ١٧ – ب ، نپ : نمازبکند .

آنرا نماز طواف گویند . پس از آن درخانهٔ زمزم شود و از آن آب بخورد یا بروی بمالد[۱] و از مسجد حرام بباب‌الصّفا بیرون شود، و آن دریست از در های مسجد که چون از آنجا بیرون شوند کوه صفاست، بر آن آستانهای[۲] کوه‌صفا شود[۳] وروی بخانه کند و دعاکند، و دعا معلومست ، چون بخوانده[۴] باشد فرود آید، ودرین بازارسوی مروه برود، و آن چنان باشد که ازجنوب‌سوی شمال رود ، و درین بازار که میرود بر درهای مسجدحرام[۵] میگردد[۶] و اندرین بازار آنجا که رسول صلی الله علیه و آله[۷] سعی کرده است و شتافته و دیگران را شتاب فرموده گامی پنجاه باشد . بر[۸] دو طرف این‌موضع چهار مناره است ازدوجانب که مردم که از کوه‌صفا بمیان آن دومناره رسند از آنجا بشتابند تا میان دومنارهٔ دیگر که از آن طرف بازارباشد و[۹] بعد از آن آهسته روندتا بکوه مروه وچون بآستانها رسندبر آنجا روند و آن‌دعا که معلومست بخوانند و بازگردند و دیگر باردرهمین بازار درآیند، چنانکه چهار بار ازصفا بمروه شوند و سه بار از مروه بصفا، چنانکه‌هفت بار از آن‌بازاربگذشته[۱۰] باشند ، چون[۱۱] ازکوه مروه فرود[۱۲] آیند[۱۱] همانجا بازاریست‌بیست[۱۳] دکان روی باروی[۱۴] باشد[۱۵] همه‌حجّام نشسته، موی سربتراشند[۱۶] . چون عمره تمام شد و از حرم بیرون آیند ، دریـن بازار بزرگ که سوی مشرقست درآیند[۱۷] و آنرا سوق‌العطّارین گویند . بناهای‌نیکوست[۱۸] وهمه داروفروشان باشند ، و درمکه دو گرمابه است فرش آن سنگ سبز کـه فسان سازند[۱۹] و چنان تقدیر کردم[۲۰] که در مکه دوهزارمرد شهری‌بیش‌نباشد،باقی‌قریب[۲۱] پانصد مرد غُربا و مجاوران باشند. ودر آن[۲۲] وقت خود قحط بود وشانزده من گندم بیکدینار مغربی بود[۱۱] و مبلغی از آنجا رفته بودند . و اندرشهر مکه‌اهل هرشهری‌را

۱ ــ ط : ویا... مالد . ۲ ــط: آستانه‌های . ۳ ــ ط : شوند. ٤ــ ط ،ب : خوانده. ٥ ــ ط : مسجد الحرام . ٦ــ نپ (کذافی‌الاصل) باصلاح جدید :مینگرد. ۷ ــ ب ، نپ : علیه‌الصلوةوالسلام . ۸ــ نپ :وبر . ۹ــ نپ «واو» ندارد. ۱۰ــب، ط :گذشته. ۱۱ ــ نپ کلمه را ندارد . ۱۲ ــ نپ : فرو . ۱۳ ــ در «نپ» بیست بخط الحاقیست ، اصل متن معلوم نیست . ۱٤ ــ ب ، ط : روی بروی . ۱٥ ــ ب ، نپ : باشند . ۱٦ ــ ب ، ط : تراشند . ۱۷ ــ کلمـه از « ط » و متن مطبوع است . ۱۸ ــ ط « نیکوست » ندارد . ۱۹ ــ ط ، ب : می‌سازند . ۲۰ ــ ط :کرده‌ام . ۲۱ ــ نپ : قرب . ۲۲ ــ ب ، ط : و درآن .

از بلاد خـراسان و ماوراءالنّهر و عراق و غیره سراها بوده ، اما اکثر آن خراب‌بود و ویران[۱] و خلفای بغداد عمارتهای بسیار و بناهای نیکو کرده‌اندآنجا و[۲] در آن‌وقت که ما رسیدیم بعضی از آن خراب شده بود و بعضی‌ملك‌ساخته‌بودند.

آب چاههای مکه همه شور وتلخ باشد چنانکه نتوان خورد ، اما حوضهـا و مصانع بزرگ بسیار کرده اند که هریك از آن بمقدار ده هزار دینار برآمده بـاشد و آن وقت بآب باران که از دره‌ها[۳] فرو[۴] میآید پر میکرده اند و در[۵] آن تاریخ کـه ماآنجا بودیم تهی بودند. و یکی که امیرعـدن بود ، و او را پسر شاد دل می گفتند ، آبی در زیر زمین بمکه‌آورده بود و اموال بسیار بر آن صرف کرده و در عـرفات[۶] بر آن کشت و زرع کرده بودند و آن آب‌رابر آنجابسته‌بودند وپالیزها[۷] ساخته و[۲] اندکی بمکه میآید و بشهر نمیرسد[۸] و[۲] حوضی ساخته‌اند کـه آن آب در آنجا جمع میشود وسقّایان آن را برگیرند و بشهر آورنـد و بفروشند[۹] و براه برقه[۱۰] بنیم فرسنگی[۱۱] چاهیست که آنرابئرالزّاهد گویندوآنجامسجدی[۱۲] نیکوست. آب[۱۳] آن‌چاه‌خوشست وسقّایان[۱٤] از آنجا نیزبیاورند بشهر و[۱٥] بفروشند .

هوای مکه عظیم گرم باشد وآخر بهمن ماه قدیم خیار و بادرنگ و بادنجان تازه دیدم آنجا ، و این نوبت چهارم که بمکه رسیدم غرّهٔ رجب سنهٔ اثنی[۱٦] و اربعین و اربعمائة تا بیستم[۱۷] ذی حجه بمکه مجاور بودم . پانـزدهم فروردین قـدیم انگور رسیده بود و از رُستا بشهر آورده بودند و در بازار میفروختند واوّل اردی بهشت[۱۸]

۱ــ«نپ» (بجای و ویران) : درآن وقت . ۲ــ« نپ » واو ندارد . ۳ــنپ : درها . ٤ ــ ط : فـرود . ٥ــ ط : میکنند واز ٦ ــ نپ (باصلاح) :درعرفات (بدون واو) (در اصل) : عـرفا . ۷ ــ ب : بـالیزها . ۸ ــ ب ؛ الا انـدکی . . . نمیرسید ؛ نپ : الا اندکی . . . میآید (نمی‌آید ؟) . . . ۹ ــ ب، ط : فروشند . ۱۰ــ ب ، ط : رفـته ؛ نپ : برفه . ۱۱ــنپ: فرسنگ. ۱۲ــ ط : مسجدیست نیکو. ۱۳ــ نپ: وآب. ۱٤ــط : سقاها. ۱٥ــ اصل: و بشهر. (متن تصحیح قیاسیست). ۱٦ــ(«ب» درحاشیه آورده : ظ : اثنتین). ۱۷ــ نپ :بیستم‌ماه . ۱۸ــب . اردبهشت .

خربزهٔ فراوان رسیده بود و خود همهٔ میوه ها بزمستان آنجا یافت[1] شود و هرگز خالی نباشد.

صفت زمین عرب ویمن. - چون ازمکه بجانب جنوب روند بیك منزل بولایت یمن رسند[2] و تالب دریاهمه ولایت یمن است، و زمین یمن و حجاز[3] بهم پیوسته است[4] و هردو ولایت تازی زبانند، و دراصطلاح زمین یمن را حمیر گویند و زمین حجاز را عرب، وسه جانب این هردو زمین دریاست، واین زمین چون جزیره‌ییست[5] اول جانب شرقی آن دریای بصره است و غربی دریای قلزم که ذکر آن درمقدمه[6] رفت[7] که خلیجیست و جانب جنوبی[8] دریای محیطست و طول این جزیره که یمن و حجازست از کوفه باشد تاعدن مقدار پانصد فرسنگ از شمال بجنوب، وعرض آن که ازمشرق بمغرب است ازعمان است تا به‌جار[9] مقدار چهارصد فرسنگ باشد. و زمین عرب ازکوفه تامکه است، و زمین حمیر از مکه تا عدن[10]. و در زمین عرب آبادانی اندکست[11] و مردمانش بیابانی و صحرا نشینند وخداوند ستور وچهارپا وخیمه. و[12] زمین حمیر سه قسمست: یك قسم را از آن تهامه گویند وآن[13] ساحل دریای قلزم است برجانب مغرب، وشهرها وآبادانی بسیارست چون صعده وزبید و صنعا[14] و غیره، واین[15] شهرها برصحراست[16] و پادشاه آن بندهٔ حبشی[17] بود ازآن پسر شاد دل؛ و دیگر قسم ازحمیر کوهیست[18] که آنرا نجد گویند و اندرو دیولاخها و سردسیرها باشد و جاهای[19] تنگ و حصارهای محکم؛ وسیوم[20] قسم ازسوی مشرقست واندر آن شهرهای بسیارست چون نجران

۱ـ ط : درآنجا . . . ؛ نپ: . . . یافته. ۲ ـ نپ : رسد . ۳ـ نپ : حجازویمن . ٤ ـ ط : پیوسته ؛ ب : پیوسته است . ٥ ـ نپ ، ط : جزیره است . ٦ ـ (مقدمه = سابق و پیش ازین. حاشیهٔ «ب») . ۷ـ نپ‌ط : رفته . ۸ ـ ط : جنوب. ۹ ـ نپ: بحارکه . ۱۰ ـ «ط»کلمهٔ « است » افزوده است . ۱۱ـ نپ : اندك . ۱۲ ـ متن مطبوع:ودر. ۱۳ ـ ب ، ط : و ایـن . ۱٤ ـ ط : صفـا . ۱٥ ـ نپ : و آن . ۱٦ ـ نپ : شهرهائیست برصحرا . ۱۷ ـ نپ (دراصل) : نمشی (کذا) بعد اصلاح کرده اند . ۱۸ ـ (« ب » درحاشیه آورده : یاء نسبت است ظاهراً یعنی کوهستانست) . ۱۹ـ نپ (در اصل) : وجامهای (کذا) بعد اصلاح کرده‌اند . ۲۰ـ کذا فی« نپ» ایضا (نه سوم)(حاشیهٔ ب).

و عثر[1] و بیشه و غیر آن. و اندرین قسم نواحی[2] بسیارست وهرناحیتی ملکی ورئیسی دارد، وآنجا سلطانی و حاکمی مطلق نیست، قومی مردم باشند خود سر[3] و[4] بیشتر دزد و خونی و حرامی و این قسم مقدار دویست فرسنگ در صد وپنجاه[5] برآید، و خلقی بسیار باشند[6] وهمه نوع[7] و[4] قصرغمدان بیمن است بشهری که آنرا صنعا گویند، واز آن قصر اکنون برمثال تلّی مانده است، درمیان شهر، وآنجا گویند که خداوند این قصر پادشاه همهٔ جهان بوده‌است و گویند که در آن تل گنجها ودفینه‌ها[8] بسیارست وهیچکس دست بر آن نیارد بردن، نه‌سلطان و نه رعیّت. وعقیق بدین شهر صنعا کنند وآن سنگیست که ازکوه ببرّند و در میان ریگ بر تابه بآتش بریـان کنند و در میان ریگ بآفتاب بپرورند[9] و بچرخ بپیرایند[10] و من بمصر دیـدم کـه شمشیری برای[11] سلطان آورده بودند از یمن که دسته و برچك[12] او از یك‌پاره عقیق سرخ بود مانند یاقوت.

صفت مسجدالحرام وبیت کعبه ـ گفته‌ایم[13] که خانهٔ کعبه درمیان مسجدحرام[14] و مسجدحرام[14] درمیان شهرمکه وطول آن ازمشرق بمغرب‌ست وعرض آن ازشمال بجنوب. اما دیوار مسجد قائمه نیست و رکنها درمالیده است تابمدوّری مایلست، زیرا که چون درمسجد نماز کنند ازهمهٔ جوانب روی بخانه باید کرد. وآنجا[15] که مسجد طولانی ترست ازباب ابراهیم علیه السلامست تا بباب بنی‌هاشم، چهارصد و بیست‌وچهار ارش است. و عرضش از باب النّدوه که‌سوی شمالست تاباب الصّفا[16] که‌سوی جنوبست

۱ ـ نپ : بحران و عشر و بیسه ؛ ط : . . . عشر . . . ۲ ـ نپ : ناحی ؛ ۳ ـ ب ، نپ : بخودسر . ٤ ـ نپ «واو» ندارد . ٥ـ «نپ» افزوده :فرسنگ . ٦ ـ ب : باشد . ۷ ـ («ب» درحاشیه آورده : کذا ایضا «نپ») . ۸ ـ نپ : دفینهای . ۹ ـ ب ، ط : پرورند . ۱۰ ـ ط : بیارایند ؛ ب : به پیارند ؛ نپ : به پیرایند (متن از حاشیهٔ « ب » است) . ۱۱ ـ ب ، نپ : بسوی . ۱۲ ـ «ب» درحاشیه راجع به« برچك» توضیحی داده است که در فهرست لغات خواهیم آورد . ۱۳ ـ ط: گفته ام . ۱٤ ـ ط : مسجدالحرام . ۱٥ ـ ط : اینجا. ۱٦ ـ ط : صفا .

و فراختر جایش ، سیصد و چهار ارشست و بسبب مدوّری جایی[1] تنگتر نماید و جایی[1] فراختر ، و همه گرد[2] بر گرد مسجد سه رواقست بپوشش، بعمود های رخام برداشته‌اند ، و میان سرای‌را چهارسو کرده ودرازی پوشش که بسوی ساحت مسجدست بچهل و پنج طاقست و[3] پهنایش به بیست و سه طاق ، و عمودهای رخام تمامت صد و هشتاد وچهارست، و گفتند این همه عمودها را[4] خلفای بغداد فرمودند از جانب شام براه دریا بردن[5]. و گفتند چون این عمودها بمکه رسانیدند آن ریسمانها که در کشتیها و گردونها[6] بسته بودند[7] و پاره شده بود[8] چون بفروختند ازقیمت آن شصت هزار دینار مغربی حاصل شد[9] و ازجملهٔ آن عمودها یکی در[10] آنجاست که باب النّدوه گویند[5] ، ستونی سرخ رخامی است[11] گفتند[12] این ستون را همسنگ[13] دینار خریده‌اند و بقیاس آن یك ستون سه هزارمن بود .

مسجد حرام را هیجده دَرست همه بطاقها ساخته‌اند بر سرستونهای رخام و بر هیچکدام دری ننشانده‌اند که فراز توان کرد. برجانب مشرق چهار درست ازگوشهٔ شمالی باب‌النّبی و آن بسه[14] طاقست بسته، وهم برین دیوار گوشهٔ جنوبی[15] دری دیگرست که آنرا هم باب‌النّبی گویند ، ومیان آن[16] دودر صدارش بیشست[17] و این دربدو[18] طاقست . وچون از این در بیرون شوی بازار عطّارانست که خانهٔ رسول ص[19] در آن

---

۱ ـ ب ، نپ : جای . ۲ ـ « ط » و متن مطبوع : گرد و برگرد . ۳ ـ «واو» از « نپ » است . ٤ ـ نپ : عمودها همه . ٥ ـ کلمه در « نپ » نیست .
٦ ـ متن مطبوع : کشتیها بود وگردونها که . ۷ ـ نپ (در اصل) : بود (اصلاح مانند متن) . ۸ ـ نپ (دراصل) : شد (اصلاح) : شده بودند . ۹ ـ کلمه‌در«نپ» الحاقیست .
۱۰ ـ نپ : از . ۱۱ ـ نپ (در اصل) : رخام است (اصلاح) : از رخام است .
۱۲ ـ ط « که » افزوده است . ۱۳ ـ ط ، متن مطبوع : هم بسنگ . ١٤ ـ نپ : سه . ۱۵ ـ (مقصود ازگوشهٔ جنوبی قطعاً « بر سمت جنوب » است یعنی در دوم بر طرف جنوب در اول (که هر دو را باب‌النبی گویند) واقعست و مقصود گوشهٔ جنوبی دیوار مشرقی (یعنی زاویهٔ جنوبی آن دیوار با دیوارجنوبی) کمایتوهم فی بادیء‌الامر نیست زیرا چنانکه سابق گفت عرض مسجد از شمال بجنوب قریب ٣٠٤ ارش است و حال اینکه اینجاگوید که فاصلهٔ میان این دو درقریب صد ارش است وهو واضح . حاشیهٔ ب) . ۱٦ ـ نپ : این .
۱۷ ـ نپ : بیشتر . ۱۸ ـ ط : دو . ۱۹ـ ب ، نپ : علیه‌السلام .

کوی بوده است و بدون در بنماز اندر مسجد شدی . و چون از ین در بگذری هم برین دیوار شرقی[1] باب علی علیه‌السّلام است ، واین آن درست که امیرالمؤمنین علی[2] علیه‌السلام در مسجد[2] رفتی بنماز، و این دربسه[3] طاقست. و چون از این[4] در بگذری برگوشهٔ مسجد مناره‌یی دیگرست[5] بر سرسعی[6] که از آن مناره که بباب بنی‌هاشم است تا بدینجا بباید شتافتن واین مناره هم از آن چهارگانهٔ مذکورست. و بر دیوار جنوبی که آن طول مسجدست هفت دَرست: نخستین بر رکن[6] که نیم گرد کرده‌اند[7] باب‌الدقاقین است و آن بدو طاقست ، و چون اندکی بجانب غربی روی[8] دری دیگرست بدوطاق و آنرا باب‌الفسانین[9] گویند و[10] همچنان قدری دیگر بروند باب‌الصّفا گویند و این در را پنج طاقست و از همه این[11] طاق میانین[12] بزرگترست[13] و جانب او دو[14] طاق کوچك[15] و رسول‌الله[16] از این در بیرون آمده‌است که بصفا[17] شود ودعا کند . و عتبهٔ این طاق میانین[12] سنگی سپیدست عظیم، وسنگی سیاه بوده است که رسول ص[18] پای مبارك خود بر آنجا نهاده است و آن سنگ نقش قدم مبارك او[19] گرفته ، و آن نشان قدم را از آن سنگ سیاه ببریده‌اند[20] و در آن سنگ سپید ترکیب کرده[21] چنانکه

---

۱ ـ ب : مشرقی . ۲ ـ کلمه در « ط » نیست . ۳ ـ نپ : سه. ٤ـ نپ: آن .
٥ ـ (عبارت مغشوش و مضطربست و شاید در عبارت سقطی یا تحریفی باشد ، در هر صورت نام باب بنی‌هاشم که ظاهراً بر دیوار مشرقی مسجد و در جنوب سه در مذکورست در اینجا مذکور نیست و سابق صحبت از مناره‌یی نکردکه این دیگری‌آن باشد . حاشیهٔ ب) .
٥ ـب، ط « که» ندارند . ٦ـ « بررکن» در «ط» نیست . ۷ـ نپ : گردگراند ؟ .
۸ ـ ب،نپ : بروی . ۹ ـ نپ : الفسابین (کذا) . ۱۰ ـ « و » در « ط » نیست .
۱۱ ـ نپ (در اصل افزوده) : بزرگترست (بعد بخط جدید زده است) . ۱۲ ـ ط : میانی . ۱۳ ـ نپ (در اصل) : بزرگست (اصلاح مانند متن) . ١٤ ـ نپ (دراصل): در دو (اصلاح) مانند متن . ۱۵ ـ (ظاهراً عبارت اینطوربوده: « و از هر جانب او دو طاق کوچك » یا: « وجانب او از هرطرف دو طاق کوچك » یا نحوآن، تاعدهٔ پنج طاق درست بشود. حاشیهٔ ب) . ١٦ ـ نپ « الله» ندارد . «ب» و «نپ» «علیه‌السلام» افزون دارند .
۱۷ ـ نپ : بر صفا . ۱۸ ـ نپ ، ب : علیه‌السلام‌والصلوة . ۱۹ ـ ب : متبرك او علیه‌السلام ؛ ط : متبرکه . ۲۰ ـ نپ ، ط : بریده اند . ۲۱ ـ ط : کرده‌اند .

سر انگشتهای[1] با اندرون مسجد دارد و[2] حجّاج بعضی‌روی بر آن نشان قدم نهند و بعضی پای، تبرك را[3] و[2] من روی بر آن نشان[4] نهادن واجب‌تر دانستم. و از باب‌الصفا[5] سوی مغرب مقداری دیگر بروند باب‌الطوی[6] است بدو طاق. واز آن جا مقداری‌دیگر بروند بباب‌التمّارین[7] رسند بدوطاق، وچون از آن بگذرند باب‌المعامل[8] بدو طاق. وبرابر این‌سرای بوجهل[9] است که اکنون مستراحست[10]. بردیوارمغربی که آن عرض مسجدست سه درست: نخست آن گوشه‌یی که با جنوب دارد باب عروة بدو[11] طاقست، و[12] بمیانهٔ[13] این‌ضلع باب‌ابراهیم‌علیه‌السّلام‌است‌بسه[14] طاق[15]. وبردیوار شمالی که آن طول مسجدست چهاردرست: بر گوشهٔ مغربی باب الوسیط[16] است بیك طاق، چون از آن بگذری[17] سوی مشرق باب العجلة است و بیك طاق[18] و چون از آن بگذری بمیانهٔ ضلع شمالی باب‌الندوة است[19] بدو طاق، وچون از آن بگذری باب‌المشاورة است بیك‌طاق، وچون بگوشهٔ مسجدرسی شمالی‌مشرقی[20] دریست باب بنی شیبة‌گویند[21]. و خانهٔ کعبه بمیان ساحت مسجدست مربع طولانی، که طولش از شمال بجنوبست وعرضش از مشرق بمغرب، و طولش سی ارش است و عرض شانزده و درِ خانه سوی مشرقست. وچون در خانه روند رکن عراقی بردست‌راست باشد و

۱ ــ نپ : انگشتها. ۲ ــ نپ « واو » ندارد. ۳ ــ تبرك را در«ط» نیست. ٤ــ نپ: آنجا. ٥ــط: صفا. ٦ــب، نپ: السطوی. ۷ــ ب، نپ: باب‌التمارین. ۸ــ نپ: باب‌النامل(؟). ۹ ــ ب، ط : ابوجهل. ۱۰ــ (در ضلع جنوبی گفت هفت دراست وشش درفقط شمرد. حاشیهٔ ب). ۱۱ــ نپ : دو. ۱۲ــ ب « واو » ندارد. ۱۳ــ ط : میانهٔ. ۱٤ــ نپ: سه. ۱٥ ــ (در ضلع غربی گفت سه درست و دو در فقط شمرد. حاشیهٔ ب). ۱٦ ــ نپ : الوسیطة. ۱۷ــ نپ : برگذری. ۱۸ ــ ط : و یکطاق. ۱۹ ــ کلمهٔ « است » از « نپ » است. ۲۰ــ ط : شرقی. ۲۱ ــ (در ابتدای‌این فصل گفت که‌مسجدحرام راهیجده در است و فقط شانزده در شمرد و یك در دیگر که باب بنی هاشم باشد بقرائن خارجی و سیاق عبارت مفهوم شد : درهجدهم معلوم شد (کذا و ظ : نشد) کجاست و بچه اسم‌موسومست. حاشیهٔ‌ب) بر ضلع شمالی نیز چهار در گفت و پنج شمرد. مصحح « ب » باین نکته توجه نکرده اند و نیز توجه نکرده‌که در ضلع جنوبی از هفت در یك در و در ضلع غربی از سه در یك درمذکور نیست واینکه باب بنی‌هاشم را بجای یکی از این دوگرفته صحیح نمی‌باشد زیرا باب بنی هاشم یکی‌از چهار در شرقی، و بجای خود مذکورست، بنابراین یامسجد را نوزده دربوده‌است ویایکی ازدو رقم‌یعنی‌هفت (درضلع جنوبی) وسه (در ضلع‌غربی) محرف است‌و بترتیب‌شش‌یادو باید‌باشد. م.د.

رکن حجرالاسود بردست چپ. و رکن مغربی جنوبی[1] را رکن یمانی گویند و رکن شمالی مغربی را رکن شامی گویند. و حجرالاسود درگوشهٔ دیوار بسنگی بزرگ ترکیب کرده‌اند و درآنجا نشانده چنانکه چون مردی تمام قامت بایستد باسینهٔ او مقابل باشد.

و حجرالاسود بدرازی بدستی[2] و چهار انگشت باشد و بعرض هشت انگشت باشد و شکلش مدوّرست. و ازحجرالاسود تا در خانه چهار ارش است. وآنجا راکه میان حجرالاسود ودرخانه است‌ملتزم[3] گویند ودرخانه‌اززمین بچهار[4] ارش برترست چنانکه مردی تمام قامت بر زمین ایستاده[5] برعتبه رسد. و نردبان ساخته اند از چوب چنانکه بوقت حاجت در پیش درنهند تا مردم بر آن برروند و درخانه‌روند وآن‌چنانست‌که بفراخی ده مرد بر پهلوی هم بآنجا بر توانند رفت و فرود[6] آمد[7]. وزمین‌خانه بلندست بدین مقدارکه گفته شد.

صفت‌در کعبه ــ در کعبه دریست ازچوب‌ساج بدومصراع، وبالای‌درشش ارش و نیم‌است‌وپهنای‌هرمصراعی یك‌گز وسه‌چهاریك، چنانکه[9] هردومصراع سه‌گزونیم‌باشد وروی در فراز[10] هم نبشته است[11] وبر آن نقره‌کاری‌دایره‌ها و کتابتها[12] نقاشی منبت کرده‌اند و کتابتهای[13] بزر کرده وسیم سوخته‌درراننده واین آیت راتا آخربر آنجا[14] نوشته: « انّ‌اوّل بیت وضع للناس للّذی‌ببکة»لاية * و دوحلقهٔ[15] نقره‌گین[16] بزرگ که از غزنین[17] فرستاده‌اند بردو مصراع در زده[18] چنانکه دست هر کس که خواهد

۱ــ در « نپ » الحاقیست. ۲ ــ نپ ظ : بدستی. نسخ دیگر : یك دستی. ۳ــ ط : ملرم. ٤ ــ ط : چهار. ٥ ــ نپ : ایستاده است. ٦ ــ نپ : فرو. ۷ ــ همه‌جا: آیند. متن‌احتمال‌حاشیهٔ«ب»است. ۸ــ ط: بدان. ۹ــ ط: چنانچه. ۱۰ــب: ورویِ‌درو درفراز، ط : و روی درو فراز. نپ : و روی در افراز (متن احتمال صورتی از « نپ » است). ۱۱ ــ نپ(دراصل): همه‌هم‌بشته است ؟ ۱۲ــ نپ (دراصل) : وکتابهای (اصلاح مانند متن). ۱۳ــ نپ : وکتابها. ۱٤ــط: آنجا. * ــ سورهٔ ۳ آیهٔ ۹۰. ۱٥ــ نپ : دولته (کذا و بدون واو عطف. حاشیهٔ ب). ۱٦ــ ب، نپ : نقرگین. ۱۷ ــ ط : قزوین. ۱۸ــ «نپ» افزوده: بزرها (= ظ : بزرهای) نقرگین‌قوی بربالای در(بعداین کلمات‌را با مداد زده‌است).

بدان نرسد و دو حلقهٔ دیگر نقره‌گین[۱] و خُردتر از آن هم[۲] بر دومصراع در زده چنانکه دست هر کس که خواهد بدان رسد، و قفلی[۳] بزرگ از نقره برین دو حلقهٔ زرین بگذرانیده[۴] که بستن در بآن باشد وتا آن قفل برنگیرند در[۵] گشوده‌نشود.

صفت اندرون کعبه ـ عرض دیوار یعنی ثخانتش شش شبرست وزمین خانه‌را فرش از رخامست همه‌سپید ودرخانه‌سه خلوت کوچکست* برمثال دکانها، یکی مقابل درو دو برجانب وشمال. ستونها که‌درخانه‌است[۶] و[۷] درزیرسقف‌زده‌اندهمه‌چوبینست‌چهار سو تراشیده از چوب‌ساج الایك ستون[که]مدوّرست. واز جانب شمال تخته سنگی‌رخام سرخست طولانی که فرش زمینست و میگویند که رسول صلی‌الله علیه وآله[۸] برآنجا نماز کرده است[۹] و هر که آنرا شناسد جهد کند که نماز برآنجا کند. ودیوار خانه همه‌بتخته‌های[۱۰] رخام پوشیده است از الوان. و برجانب غربی شش محرابست از نقره ساخته و بمیخ بر دیواردوخته، هریکی ببالای[۱۱] مردی، بتکلّف[۱۲] بسیار از زرکاری و سواد سیم سوخته[۱۳]، وچنانست که این محرابها از زمین بلند ترست و مقدار چهار ارش دیوار خانه از زمین برتر ساده[۱۴] است وبالاتر از آن همهٔ دیوار ازرخامست تا[۱۵] سقف بنقارت[۱۶] و نقاشی کرده و اغلب بزر پوشیده[۱۷] هر چهار دیوار. و در آن سه[۱۸] خلوت که صفت کرده شد که یکی در رکن عراقیست ویکی در رکن شامی ویکی‌در رکن یمانی، در[۱۹] هر بیغوله[۲۰] دوتختهٔ چوبین[۲۱] بمسمار نقره بر دیوارها دوخته‌اند و آن تخته‌ها از کشتی‌نوح علیه‌السلام است هر تخته پنج گز طول[۲۲] ویك گز عرض‌دارد.

۱ ـ ب، نپ : نقرگین. ۲ ـ نپ : همه. ۳ ـ ب ،ط : وقفل. ٤ ـ نپ : بگذرانند. ٥ ـ نپ (در اصل) : قفل (اصلاح مثل متن). ٦ ـ جملهٔ از علامت ستاره (*) تا اینجا بخط‌سرخ‌الحاقی است درهامش «نپ». ۷ ـ نپ : که. ۸ ـ ب، نپ : علیه‌الصلوة والسلام.
۹ ـ ط، متن مطبوع : کرده‌اند. ۱۰ ـ ب : تختهای؛ ط: بخشتهای : ۱۱ ـ ب، نپ : بالای. ۱۲ ـ ط : وتکلف. ۱۳ ـ ط : سوخته نموده. ۱٤ ـ نپ (دراصل) : ساده. (اصلاح) : نهاده؛ ط : استاده. ۱٥ ـ ط : وتا. ۱٦ ـ نپ(دراصل) : بتفاوت (اصلاح) و بنقاوت (کذا). ۱۷ ـ متن‌مطبوع، پوشیده‌اند. ۱۸ ـ کلمه از«ط»است. ۱۹ ـ اصل: ودر. متن‌احتمال‌حاشیه «ب»است. ۲۰ ـ نپ (دراصل): یقوله. (اصلاح) : بیقوله. ۲۱ ـ ط:چوبی.
۲۲ ـ کلمه در«نپ» نیست.

و در آن خلوت که قفای حجرالاسودست دیبای سرخ درکشیده‌اند،وچون از درخانه در روند بر دست راست زاویهٔ خانه[۱] چهار سو کرده اند[۲] مقدار سه‌گز در[۳] سه‌گز و[٤] در آنجا درجه‌ییست که آن راه[٥] بام خانه است و دری نقره‌گین[٦] بیك‌طبقه برآنجا نهاده، و آنرا باب‌الرّحمة خوانند، وقفلی[۷] نقره‌گین[٦] براو[۸] نهاده باشد[۹]. وچون‌بربام شدی دری دیگرست افکنده همچون در بامی هر دو روی آن درنقره[۱۰] گرفته. وبام خانه بچوب پوشیده‌است وهمه پوشش را بدیبا در[۱۱] گرفته چنانکه چوب هیچ پیدا نیست. و بر دیوار پیش خانه از بالای چوبها کتابه‌ییست زرین بر دیوار آن دوخته و نام سلطان مصر برآنجا نوشته که مکّه گرفته و از دست خلفای بنی‌عباس بیرون برده و آن العزیزلدین الله[۱۲] بوده است. و چهار تختهٔ نقره‌گین[٦] بزرگ دیگرهست[۱۳] برابر یکدیگر هم بر دیوار خانه دوخته بمسمارهای نقره[۱٤] و بر هریك نام سلطانی از سلاطین مصر نوشته، که هریك ازایشان بروزگار خود آن تخته‌ها فرستاده اند[۱٥]. و اندر میان ستونها سه[۱٦] قندیل نقره‌آویخته است، وپشت خانه برخام یمانی پوشیده است که هم‌چون بلورست. وخانه را چهار روزن است بچهارگوشه وبر هر روزنی از آن تخته‌یی آبگینه[۱۷] نهاده که‌خانه بدان روشنست وباران فرونیاید. وناودان خانه از جانب شمالست برمیانه جای، و طول ناودان سه‌گزست‌وسرتاسر بزر نوشته است[۱۸]. و[٤] جامه‌یی که خانه بدان پوشیده بود سپید بود وبدو موضع طراز[۱۹] داشت، طرازی را یك گز عرض و میان هر دو طراز ده گز[۲۰] بتقریب، وزیر وبالا بهمین قیاس،چنانکه

۱ ـ نپ : خانه خانه (بالتکرار) (وکذا فی نپ a) (ظ = خانه خانهٔ. حاشیهٔ ب). ۲ ـ ط، ب : کرده. ۳ ـ نپ : و در. ٤ ـ نپ «واو» ندارد.
٥ ـ نپ : درجیست که راه. ٦ ـ ب، نپ : نقرگین. ۷ ـ ب، ط : قفل. ۸ ـ ط: در.
۹ ـ نپ : باشند. ۱۰ ـ ط : از ... ۱۱ ـ نپ : بدیبای بر. ۱۲ ـ (کذا، وچنین لقبی در خلفای فاطمیین نبوده است، یا باید «العزیز بالله» باشد، یا «المعزلدین‌الله». حاشیهٔ ب).
۱۳ ـ ب، ط : دیگریست. ۱٤ ـ ب، نپ : نقرگین. ۱٥ ـ ط ،متن‌مطبوع : فرستاده است. ۱٦ ـ کلمه در «ط» نیست. ۱۷ ـ در «نپ» بخط الحاقی است.
۱۸ ـ نپ : نوشته است ناودان را. ۱۹ ـ («ب» درحاشیه راجع به طراز و محراب توضیحی داده است که در فهرست لغات خواهیم آورد). ۲۰ ـ ط، متن‌مطبوع: گزاست.

بواسطهٔ دو طراز علوّ خانه بسه قسمت بود، هریك بقیاس ده گز. و[1] برچهار جانب جامه محرابهای رنگین بافته‌اند و نقش کرده بزر رشته[2] و پرداخته[3] و بر هر دیواری سه محراب یکی بزرگ در میان و دو کوچك بردوطرف، چنانکه برچهار دیوار دوازده محرابست. بر آن خانه برجانب شمال بیرون خانه دیواری ساخته‌اند مقدار یك گز و نیم و هر دو سر دیوارتا نزدیك ارکان خانه برده چنانکه این دیوار مقوّسست و چون نصف دایره‌یی. و میانجای این دیوار از دیوار خانه مقدار[4] پانزده گز دورست، ودیوار و زمین این موضع را[5] مرخم کرده اند برخام ملوّن و[1] منقّش، واین موضع را حجر گویند و آب ناودان بام[6] خانه درین حجر ریزد و[1] در زیر ناودان تخته سنگی سبز نهاده است برشکل محرابی که آب ناودان بر آن افتد، و آن سنگ چندانست که مردی بر آن نماز تواند کردن[7]. و مقام ابراهیم علیه‌السلام از خانه سوی مشرقست و آن سنگیست[8] که نشان دو قدم ابراهیم علیه‌السّلام بر آنجاست، و آنرا در سنگی دیگر نهاده است، و غلاف چهار سو کرده که ببالای مردی باشد از چوب، بعمل[9] هر چه نیکوتر و طبلهای نقره براو زده[10] و آن غلاف رادو جانب بزنجیر ها در سنگهای عظیم بسته و دو قفل بر آن زده تا کسی دست بدان نکند. و میان مقام و خانه سی ارش است.

بئر[11] زمزم از خانهٔ کعبه هم[12] سوی مشرقست و بر گوشهٔ حجر الاسودست و میانهٔ بئر[11] زمزم و خانه چهل و شش ارش است و[1] فراخی چاه سه گز و نیم در سه گز و نیم است، و آبش[13] شوری دارد لیکن بتوان خورد، وسرچاه را حظیره[14] کرده‌اند از تخته‌های رخام سپید، بالای آن دو ارش. وچهارسوی خانهٔ زمزم آخُرها کرده‌اند

۱– نپ «واو» ندارد. ۲ – نپ : رشه؟. ۳ – واو از « ط » و متن مطبوع است. ٤ – کلمه در « نپ » نیست. ٥ – ب « را » ندارد. ٦ – نپ: تمام. ۷ – نپ : کرد. ۸ – نپ : سنگست. ۹ – ط: بعمل‌آورد. ۱۰ – ب ،ط: برآورده. ۱۱ – ب : بیر. ۱۲ – کلمه در « ط » نیست. ۱۳ – ط : آب. ۱٤ – («ب» در حاشیه راجع به حظیره توضیحی دارد که در فهرست‌لغات خواهیم آورد).

که آب در آن ریزند و مردم وضو سازند. و زمین خانهٔ زمزم را مشبّك چوبین[1] کرده‌اند تا آب که میریزند فرو میرود. و در این خانه سوی مشرقست[2]. و برابر خانهٔ زمزم هم ازجانب مشرق خانه‌یی دیگرست مربع و گنبدی بر آن نهاده و آن راسقایة‌الحاج گویند، اندر آنجا خُمها نهاده باشد[3] که حاجیان از آنجا آب خورند. واز ین سقایة‌الحاج سوی مشرق خانه‌یی دیگرست طولانی وسه گنبد برسر آن نهاده است و آنرا خزانة‌الزّیت[4] گویند، اندرو شمع و روغن و قنادیل باشد. و گرد بر گرد خانهٔ کعبه ستونها فرو برده‌اند و بر سر هر دو ستون چوبها افکنده و بر آن تکلّفات کرده، از نقارت[5] و نقش، و بر آن حلقه‌ها و قلابها آویخته تا بشب شمعها وچراغها بر آنجانهند وقندیل[6] آویزند و آنرا مشاعل[7] گویند و میان[8] دیوارخانهٔ[9] کعبه واین مشاعل[10] که ذکر کرده شد صد و پنجاه گز باشد و آن طوافگاهست و جملهٔ خانه ها که در[11] ساحت مسجدالحرام است بجز کعبهٔ معظم شرّفها الله تعالی سه خانه است : یکی خانهٔ زمزم ؛ و دیگر سقایة‌الحاج ؛ و دیگر خزانة[12] الزّیت. و اندرپوشش که برگرد[13] مسجدست پهلوی دیوار صندوقهاست از آنِ هر شهری از بلاد مغرب و مصر وشام و روم و عراقین و خراسان و ماوراءالنّهر و غیره. وبچهار فرسنگی از مکه ناحیتیست ازجانب شمال که آنرا برقه گویند، امیرمکه آنجا نشیند[14]، با لشکری که او را باشد، و آنجا آب روان و درختانست، و آن ناحیتیست درمقدار دو فرسنگ طول و همین مقدار عرض. و من دراین سال ازاول رجب بمکه مجاور بودم و رسم ایشانست که مدام درماه رجب هرروز در کعبه بگشایند بدان وقت که آفتاب بر آید.

صفت گشودن در کعبه شرّفها‌الله تعالی – کلید[15] خانهٔ کعبه گروهی ازعرب دارند

۱ – ط ، ب : چوبی. ۲– چهار کلمهٔ اخیر در « نپ » بخط الحاقی سرخ زده‌شده است. ۳ – نپ : باشند. ٤ – نپ : خزامة‌الزیت. ٥ – نپ (در اصل) : مقارب (اصلاح مانند متن). ٦ – ب ، نپ : و ازآن. ۷ – نپ (در اصل) : مشاعیل (اصلاح مانند متن). ۸ – ط : درمیان. ۹ – « نپ » کلمه‌را ندارد. ۱۰ – نپ : مشاعیل. ۱۱ – « در » در « نپ » بخط الحاقیست. ۱۲– نپ : خرانه (بدون نقطه). ۱۳– ط : کو. ۱٤ – ب ، ط : می نشیند. ۱٥ – ط ،متن‌مطبوع: و کلید.

که ایشان را بنی‌شیبهٔ گویند ، و خدمت خانه را[1] ایشان کنند و از سلطان‌مصر ایشان را مشاهره و خلعت بود[2] . و ایشان را رئیسی است که کلید بدست او باشد ، و چون او بیاید پنج شش کس دیگر با او باشند[3]، چون‌بدانجا رسند از حاجیان مردی ده بروند و آن نردبان که صفت کرده ایم برگیرند و بیاورند و پیش در نهند[4] و آن پیر برآنجا رود و برآستانه بایستد و دو[5] تن دیگر برآنجا روند و جامه و دیبای در[6] را باز کنند، یکسر از آن یکی ازین دو مرد بگیرد وسری مردی دیگر، همچون لباده‌یی[7] که آن پیر را بپوشند که درمیگشاید[8]، و اوقفل بگشاید واز آن حلقه‌ها بیرون کند و خلقی از حاجیان پیش در خانه ایستاده باشند و[9] چون در باز کنند ایشان دست بدعا برآرند[10] و دعا کنند و هر که[11] در مکه باشد چون آواز حاجیان بشنود داند که در حرم گشودند همهٔ[12] خلق بیکبار بآوازی بلند دعا کنند[13] چنانکه‌غلغله‌یی[14] عظیم در مکه افتد، پس آن پیردر اندرون شود و آن دو شخص همچنان آن جامه می‌دارند ، او[15] دو رکعت نمازکند و بیاید و[9] هر دو مصراع در باز کند و برآستانه بایستد و خطبه‌برخواند بآوازی بلند و بر رسول‌الله[16] صم[17] صلوات‌فرستدو براهل بیت او ، آنوقت آن پیر و یاران او[18] بر دو طرف در خانه بایستند ،وحاج در رفتن گیرند و بخانه در میروند و هر یك دو رکعت نماز می‌کنند و بیرون میآیند ، تا آنوقت که نیمروز نزدیك آید ، و در خانه که نماز کنند رو بدر کنند ، و بدیگر جوانب نیز رواست[19] . وقتیکه خانه پر مردم شده بود[20] که دیگرجای نبود که درروند، مردم را شمردم هفتصد و بیست مرد بودند . مردم یمن که بحج آیند عامهٔ آن[21] چون‌هندوان

---

۱ ـ « را » در « نپ » بخط الحاقیست . ۲ ـ ب ، نپ : بودی . ۳ ـ نپ : باشد را . ٤ ـ نپ (باصلاح جدید) : وبیاورند و پیش در بنهند . (اصل متن) : وبیاندش در نهد (کذا بعینه) . ٥ ـ در« نپ » الحاقیست . ٦ ـ ب ، نپ : زرد . ۷ـ بجز«ط»: پرده . ۸ ـ ط ، ب : گشاید . ۸ـب ،ط :گشاید . ۹ ـ نپ « واو » ندارد . ۱۰ـ ط : بردارند . ۱۱ـط : هرکس . ۱۲ ـ نپ :هم . ۱۳ـ نپ :کند . ۱٤ـ نپ (دراصل) : غلبه (اصل مانند متن) . ۱٥ ـ بجز « نپ» : و. ۱٦ـ «نپ» الله ندارد . ۱۷ ـ ب ، نپ : علیه‌الصلوة والسلام . ۱۸ ـ « او » در « ط » نیست . ۱۹ ـ ب ، نپ : رواست . ۲۰ ـ ط : باشد. ۲۱ـ ط : او .

هریك لنگی بربسته و مویها فرو گذاشته وریشها بافته وهر یك کتارهٔ[1] قطیفی[2] چنانکه هندوان در میان زده . و[3] گویند اصل هندوان از یمن بوده است وکتاره[4] قتاله[5] بوده است ، معرّب کرده‌اند . و درمیان شعبان و رمضان وشوّال روزهای دوشنبه وپنجشنبه وآدینه درکعبه‌بگشایند وچون ماه ذی‌القعده[6] درآید دیگر در کعبه بازنکنند .

عمرهٔ جعرانه ـ بچهار فرسنگی مکه از جانب شمال جاییست آنرا جعرانه گویند . مصطفی صم آنجابوده است‌بالشکری، شانزدهم ذی‌القعده[6] ازآنجااحرام گرفته است و بمکه‌آمده[7] و عمره‌کرده[8] . وآنجادوچاهست[9] : یکی‌را بئرالرّسول گویند،و[10] یکی را بئر علی‌بن ابیطالب صلوات‌الله علیهما . و هر دو چاهرا آب تمام خوش باشد و میان هر دو چاه ده‌گز باشد، وآن سنّت بر جا دارند وبدان موسم آن عمره‌بکنند، و نزدیك آن چاه کوه پاره‌ییست که بدان موضع گوها[11] در سنگ افتاده است همچو کاسه ها[12] . گویند پیغمبر صم[13] بدست خود درآن گوها[14] آرد سرشته است . خلق[15] که‌آنجا روند درآن گوها[11] آرد سرشند[16] با آب[17] آن چاهها . و همانجا درختان بسیارست هیزم بکنند[18] و نان پزند و تبرّك را[19] بولایتها برند . وهم‌آنجاکوه‌پاره‌یی بلندست که گویند بلال حبشی برآنجا[20] بانگ نماز گفته است[21] ، مردم برآنجاروند و[22] بانگ نماز گویند و در[23] آنوقت که من‌آنجا رفتم غلبه‌یی‌بود که زیادت ازهزار شترعماری درآنجا بود، تا بدیگرچه رسد .

و از مصر تا مکه بدین راه که این نوبت‌آمدم سیصد فرسنگ بود و ازمکه

---

۱ ـ ط ، نپ : کناره . ۲ ـ کلمه در « نپ » نیست . ۳ ـ «واو» در«ط» نیست . ٤ ـ کلمه در « ط » نیست . ٥ ـ نپ : قباله . (در تاریخ یمینی (طبع مصر ۲ :۳۷۱) بهمین لفظ « قتاله » مذکورست که شارح گوید معرب کتاله است. حاشیه‌ب) ٦ ـ ط : ذی قعده. ۷ ـ متن مطبوع : آمد . ۸ ـ متن مطبوع : کـرد . ۹ ـ ه ، ط ، متن مطبوع : چاهیست . ۱۰ ـ واو در « ط » نیست . ۱۱ ـ ط، ب ، ه ، « نپ » اصلاحی: گودها. متن از « نپ » اصلی است . ۱۲ ـ کذا فی « نپ » باصلاح جدید ، در اصل: وان کان‌ها . ۳۱ ـ ب ، نپ : علیه‌الصلوة والسلام. ۱٤ـ ب ، ه ، «نپ» اصلاحی : گود ؛ ط: گودها . متن از «نپ» اصلی است با اصلاح‌قیاسی. ۱٥ ـنپ : وخلق. ۱٦ـط : سرشته. ۱۷ـنپ : بآب . ۱۸ـ نپ: کنند . ۱۹ـ ب، نپ: بتبرك. ۲۰ـ ط : درآنجا . ۲۱ـ است در «ط» نیست . ۱۲ـ نپ «واو» ندارد . ۲۳ ـ مبن مطبوع : که در ؛ ط : در .

تا[1] یمن دوازده فرسنگ[2]. و دشت عرفات درمیان کوههای خردست چون پشته‌ها، و مقدار دشت دو فرسنگست در دو فرسنگ. در[3] آن دشت مسجدی بوده است که ابراهیم علیه‌السّلام کرده است واین ساعت منبری خراب ازخشت مانده است[4] ٭وچون وقت نماز پیشین شود[5] خطیب بر آنجا رود وخطبه جاری[6] کند[7] پس بانگ نماز بگویند و دو رکعت نماز بجماعت برسم مسافران بکنند وهمه در آنوقت[8] قامتی نماز[9] بگویند و دو رکعت دیگر نماز بجماعت بکنند، پس خطیب بر شتر نشیند و سوی مشرق بروند، بیکفرسنگی آنجا کوهی خرد سنگیست که آنراجبل‌الرّحمة گویند، بر آنجا بایستند و دعاکنند تا[10] آنوقت که آفتاب فرورود. و پسر شاد دل که امیرعدن بود آب آورده بود از جای[11] دور و مال بسیار بر آن خرج کرده و آب را از آن[12] کوه آورده و بدشت عرفات برده و آنجا حوضها ساخته که در[13] ایام حج پر آب کنند تا حاج را آب باشد. و هم این [پسر] شاد دل برسر جبل‌الرّحمة چهار طاقی ساخته عظیم که روز و شب عرفات بر گنبد آن خانه[14] چراغها وشمعهای بسیار بنهند که‌ازدوفرسنگ بتوان دید. چنین گفتند کـه امیر مکه ازو هزار دینار بستد[15] که اجازت داد تا آن خانه بساخت.

نهم ذی‌الحجهٔ سنهٔ اثنی[16] و اربعین و اربعمائة حجّ چهارم بیاری‌خدای تعالی بگزاردم[17] و چون آفتاب غروب کرد و[18] حاج و خطیب از عرفات باز گشتند و[19] یك

۱ ــ رجوع کنید بسطر ۳ صفحهٔ ۹۰. ۲ ــ «ب» درحاشیه آورده : بودن این جمله (جملهٔ «وازمصر...» درصفحهٔ پیش) دراینجا کمال بی مناسبتی رادارد واحتمال میرود این جمله ازموضع دیگر کتاب سهوا بموضوع مانحن فیه انتقال داده(شده) است و «نپ» نیز بعینه مثل متن است). ۳ ــ نپ: و بر.
۴ ــ نپ : ماندست. ۵ ــ جملهٔ میان علامت ستاره ٭ تا اینجا در «نپ» بخط الحاقی افزوده شده است. ۶ ــ «نپ» الحاقی (قطعاً غلط وزیادی است. حاشیهٔ «ب»). ۷ ــ نپ : بکند.
۸ ــ نپ (در اصل) : و هم در وقت (اصلاح) : و هم در آنوقت. ۹ ــ «نپ» کلمه را ندارد. ۱۰ــ کذافی «نپ» باصلاح (اصل) : و. ۱۱ــ ط، نپ : جائی. ۱۲ــ نپ : بدان.
۱۳ ــ نپ «در» ندارد. ۱۴ ــ ط : آنخانها. ۱۵ ــ ب، ط : بستید. ۱۶ ــ (حاشیهٔ ب : ظ : اثنتین). ۱۷ ــ اصل : بگذاردم. ۱۸ ــ ب، نپ : «واو» ندارند.
۱۹ــ متن مطبوع «واو» ندارد.

فرسنگ بیامدند تابمشعرالحرام و آنجارا[1] مزدلفه گویند بنایی ساخته‌اندخوب همچون مقصوره که مردم آنجا نماز کنند وسنگ رجم را که[2] به‌منی اندازند از آنجا برگیرند و رسم چنانست که آن شب یعنی شب‌عید آنجا باشند و بامداد نماز کنند وچون آفتاب طلوع کند به‌منی روند وحاج آنجا قربان کنند. و[3] مسجدی بزرگست آنجاکه آن‌مسجد را خیف گویند، و آن‌روز خطبه‌ونمازعید کردن به‌منی‌رسم نیست ومصطفی صلعم نفرموده است. روز دهم به‌منی باشند[4] و سنگ بیندازند وشرح آن در مناسك حج گفته‌اند، دوازدهم ماه هر کس که عزم بازگشتن داشته باشدهم از آنجا بازگردد وهر که بمکه خواهد بودبمکه[5] رود.

پس از آن از اعرابی شتر کرایه گرفتم تا لحسا[6] وگفتند از مکه تاآنجابسیزده روز روند. وداع خانهٔ خدایتعالی کـردم روزآدینهٔ نوزدهم ذی الحجهٔ سنهٔ اثنی[7] و اربعین و اربعمائة که اول خرداد ماه[8] قدیم بود هفت فرسنگ ازمکه برفتم[9] مرغزاری بود، ازآنجا کوهی پدیدآمد چون براه کوه شدیم صحرایی بود ودیهها[10] بودوچاهی بود که آنـرا بئرالحسین بن سلامة[11] میگفتند وهوای[12] سرد بود و راه سوی مشرق میشد. و دوشنبهٔ بیست و دوم[13] ذی‌الحجه بطائف رسیدیم، که ازمکه تاآنجادوازده فرسنگ باشد.

طائف ناحیتیست بر سر کوهی، بماه خرداد چندان سرد بود که در آفتـاب می‌بایست نشست، و بمکه خربزه‌فراخ بود،[14] و[2] آنچه قصبهٔ طائف است شهرکیست و حصاری محکم دارد و بازارکی کوچـك، و جامعی مختصر دارد، وآب روان و

۱ ــ نپ : آنجاست. ۲ ــ نپ : جمار. (باصلاح که بعد زده است) : رجم را.
۳ ــ نپ «واو» ندارد. ٤ ــ نپ : باشد. ۵ ــ نپ : با مکه. ٦ــ نپ: لحصا.
۷ ــ (ظ : اثنتین. حاشیهٔ ب). ۸ــ کلمهٔ‌ماه در «نپ» الحاقیست. ۹ ــ نپ : برفتیم.
۱۰ ــ متن مطبوع : دیها. ۱۱ ــ نپ : سلاقه. ۱۲ ــ (حاشیهٔ ب ظ : هوا، یا: هوائی.).
۱۳ــ ب : دوام. ۱٤ ــ (ب درحاشیه توضیح‌را افزوده : «نپ» کذا ایضا. یعنی‌تفاوت هوا بین طائف که دریك منزلی‌مکه‌است و بین‌مکه باین درجه بود که درمکه خربزه فراوان بود و در طائف در آفتاب‌می بایست نشست).

درختان نار و[1] انجیر بسیار داشت . قبر[2] عبدالله بن عباس رضی الله عنه[3] آنجاست، بنزدیك آن قصبه، و خلفای بغداد آنجا مسجدی عظیم ساخته انـد و آن قبر را در گوشهٔ آن مسجد گرفته ، بر دست راست محراب و منبر ، و مردم آن جا خانه ها ساخته اند و مقام گرفته .

از طائف برفتیم و[4] کوه و شکستگی بود که[5] میرفتیم و هرجا حصار کها و دیهکها بود ، و در میان شکستها حصار کی خراب بمن نمودند اعراب گفتند این خانهٔ لیلی بوده است وقصهٔ ایشان عجیبست[6]. واز آنجا بحصاری رسیدیم که آن را مطار[7] میگفتند. و ازطائف تا آنجا دوازده فرسنگ بود . و از آنجا بناحیتی رسیدیم که آنرا ثریا[8] میگفتند، آنجا خرماستان[9] بسیار بود وزراعت میکردند باآب[10] چاه ودولاب و[11] در آن[12] ناحیه میگفتند که[13] هیچ حاکم و سلطان نباشد و هر جا رئیسی و مهتری باشد بسر خود و مردمی[14] دزد و خونی[15] ، همه روز با یکدیگر جنگ و خصومت کنند واز طائف تا آنجا بیست و پنج فرسنگ میداشتند . از آنجا بگذشتیم[16] حصاری بود که آن را جزع میگفتند و در مقدار نیم فرسنگ زمین چهار حصار بود ، آنچه بزرگتر بود، که ما آنجا فرود آمدیم، آنرا حصن بنی نسیر[17] میگفتند . و درختهای خرما بود اندك ، و خانهٔ آن شخص که شتر از او گرفته بودیم دراین جزع بود،پانزده روز آنجابماندیم[18] خفیر نبود که ما را بگذراند و عرب آن موضع هر قومیرا حدّی باشد که علف خوار ایشان بود[19] و کسی بیگانه در آنجا نتواند شدن، که هر که راکه[20] بی خفیر یابند بگیرند و برهنه کنند . پس از هر قومی خفیری باشد[21] تا از آن حد

۱ ــ واو از « ط » است : ۲ ــ کلمه در « نپ » نیست . ۳ ــ رضی الله عنه در «ط» نیست. ٤ ــ نپ «واو» ندارد. ٥ــ نپ ظ« که» ندارد. ٦ــ ط، نپ : عجب است. ۷ــ کذا ایضاً فی «نپ» (حاشیهٔ «ب») . اما این تردید براساس نیست، رجوع به معجم البلدان شود. ۸ــ کذا فی «نپ» در حاشیه ، درمتن اصلا بیاض بوده است جای این کلمه ولی با مرکب سرخ الحاقی نوشته است : مرا . ۹ ــ ط ، ب : خرمایستان . ۱۰ ــ نپ : بآب . ۱۱ ــ واو در «ط» نیست. ۱۲ــ ط: این. ۱۳ ــ نپ : گفتند . ۱٤ ــ ط، ب : مردم . ۱٥ ــ کذا «نپ» باصلاح جدید . اصل متن : دیوار و خونی رنگ (کذا) . ۱٦ ــ ب، ط : بگذشتم . ۱۷ ــ نپ : یسیر . ۱۸ ــ ط : ماندم ؛ ب : بماندم . ۱۹ ــ ط : باشد . ۲۰ــ نپ« که» ندارد . ۲۱ــ ط : باشد که .

بتوان گذشت ، و خفیر بدرقه باشد ، و قلاوز نیز گویند[1] ـ اتفاقا سرور آن اعراب که در راه ما[2] بودند،و[3] ایشانرا بنی سواد[4] میگفتند، بجزع آمد و ما او را خفیر گرفتیم و او را ابوغانم عبس بن البعیر میگفتند ، با او برفتیم. قومی روی بما نهادند پنداشتند[5] صیدی یافتند چه ایشان هر بیگانه را که[6] بینند صید خوانند[7] . چون رئیس ایشان با ما بود چیزی نگفتند، و اگر نه[8] آن مرد بودی مارا هلاك کردندی. فی الجمله درمیان ایشان یکچندی بماندیم که خفیر نبود که ما را بگذراند واز آنجا خفیری دو بگرفتیم هریك بده دینار تا ما را بمیان قومی دیگر برد[9] ، قومی عرب بودند که پیران هفتاد ساله مراحکایت کردند که در عمر خویش بجز شیر شتر چیزی[10] نخورده بودند، چه در آن[11] بادیه‌ها چیزی نیست الا علفی شور که شتر میخورد[12] ، و[13] ایشان خود گمان میبردند که همهٔ عالم چنان باشد . من[14] از قومی[15] بقومی[16] نقل وتحویل میکردم و همه جا[17] مخاطره[18] و بیم بود، الا آنکه خدای تبارك وتعالی خواسته بود که ما بسلامت از آنجا بیرون آییم[19] . بجایی رسیدیم در میان شکستگی که آنرا سربا[20] می گفتند ، کوهها بود هریك چون گنبدی که من درهیچ ولایتی[21] مثل آن ندیدم . بلندی چندان[22] نی که تیر بآنجا نرسد وچون تخم مرغ املس و صلب که هیچ شقی وناهمواری بر آن نمینمود . و از آنجا بگذشتیم. چون[16] همراهان ماسوسماری[23] میدیدند میکشتند و میخوردند[24] و هر کجا عرب بودشیر شترمیدوشیدند[25] .من نه سوسمار توانستم[26] خورد و نه شیر شتر و[27] در راه هرجا درختکی[28] بود که باری داشت مقداریکه دانهٔ ماشی

۱ ــ («ب» در حاشیه آورده : این جمله (وخفیر...) گویا حاشیه بوده است که بعـد ها ملحق بمتن شده است) . ۲ ــ ط : باما. ۳ ــ ب ، نپ : که. ٤ ــ ط : سوار ؛ نپ: سواده . ٥ ــ نپ کذا باصلاح. اصل: چندشتر (کذا). ٦ ــ نپ« که» ندارد. ۷ ــ ط : می بینند...میخوانند. ۸ ــ ط، ب: و گرنه . ۹ ــ ط: بردند ۱۰ ــ نپ: هیچ . ۱۱ ــ ب ، ط : این . ۱۲ ــ «نپ» افزوده: واز جایهای می کنند که شتر میخورد . بعد با خط الحاقی سرخ این جمله را زده است . ۱۳ ــ ب «واو» ندارد . ۱٤ ــ نپ ظ : پس . ۱٥ ــ نپ : قوم . ۱٦ ــ نپ الحاقی. ۱۷ ــ نپ : جای . ۱۸ ــ ط : خطر . ۱۹ ــ نپ : آمدیم (کذا) . ۲۰ ــ ط : هرما ؛ نپ : ثربا . ۲۱ ــ نپ : ولایت . ۲۲ ــ نپ : چندانـی . ۲۳ ــ نپ : سوسمار . ۲٤ ــ متن مطبوع : و بخوردند. ۲٥ ــ نپ (دراصل) : می ستدند (باصلاح جدید): میدوشیدند. ۲٦ ــ ط : ازسوسمار نتوانستم . ۲۷ ــ «نپ» واو ندارد . ۲۸ ــ ط ، ب : درختی.

باشد از آن چند دانه حاصل میکردم[1] و بدان قناعت‌مینمودم[2]، و بعد ازمشقّت بسیار و چیزها که دیدیم و رنجها که کشیدیم فلج[3] رسیدیم، بیست و سیوم صفر[4]. ازمکه تا آنجا صد و هشتاد فرسنگ بود. این فلج[3] در میان بادیه است ناحیتی بزرگ‌بوده است ولیکن[5] بتعصب خراب شده است. آنچه درآنوقت که ما آنجا رسیدیم آبادان بود مقدار نیم فرسنگ در یك میل عرض بود، و در این مقدار چهارده حصار بود، و مردمکانی[6] دزد و مفسد و جاهل. و این‌چهارده حصن بدو گروه[7] بودند و[8] مدام میان ایشان خصومت و عداوت بود و ایشان گفتند ما از اصحاب الرسیم[9] که در قرآن ذکر کرده است تعالی و تقدّس. و آنجا چهار کاریز بود و آب آن همه بر نخلستان می‌افتاد و زرع ایشان برزمینی[10] بلند تر بود و بیشتر آب ازچاه میکشیدند که زرع‌را آب دهند. و زرع بشتر میکردند نه بگاو چه آنجا گاو ندیدم. وایشان‌را اندك زراعتی باشد[11] و هر مردی خود را روزی بده[12] سیر غلّه اجری کرده باشد که آن مقدار بنان پزند و ازین نماز شام تا دیگر نماز شام همچو رمضان چیز کی[13] خورند. اما بروز خرما خورند و آنجا خرمایی[14] بس نیکو دیدم به‌از آنکه دربصره و غیره، و این مردم عظیم درویش و بدبخت باشند، با همه درویشی همه روزه جنگ و عداوت وخون کنند و آنجا خرمایی بود که میدون میگفتند هر یکی ده درم‌وخسته که در میانش بود دانگ و نیم بیش نبود و گفتند اگر بیست سال بنهند تباه نشود. و معاملهٔ ایشان بزر نیشابوری بود و من بدین فلج[15] چهار ماه بماندم بحالتی که از آن صعب تر نباشد و[16] هیچ چیز از دنیاوی بامن[17] نبود الا دوسلّهٔ[18] کتاب. وایشان

---

۱ ــ نپ : میکردیم . ۲ ــ نپ : می نمودیم . ۳ ــ ط ، متن‌مطبوع : بفلیج . ٤ ــ ط : صفر بود . ٥ ــ نپ : ولکن . ٦ ــ ط : و مردمکی . ۷ ــ ب ، نپ : کرده . ۸ ــ ط ، ب : که . ۹ ــ ط : الرقیمیم ؛ متن‌مطبوع : الرقیم . ۱۰ ــ ب ، ط: زمین . ۱۱ــ کلمه از «ط» است . ۱۲ ــ ط : بدو . ۱۳ ــ ب، ط ، نپ(باصلاح جدید) : چیز کمی. متن‌از «نپ» اصلی‌است. ۱٤ــ ط، ب : خرمای . ۱٥ ــط ، متن مطبوع : فلیج. ۱٦ ـ ط، متن‌مطبوع : نشود . ۱۷ ــ ط: بمن. ۱۸ــ ط: سلسله؛ نپ(باصلاح جدید): جلد . (اصل مانند متن) .

مردمی گرسنه و[1] برهنه و[1] جاهل‌بودند، هر که بنمازمی آمد البته با سپروشمشیر بود و کتاب نمیخریدند. مسجدی بود که ما درآنجابودیم، اندك رنگ شنجرف ولاجورد با من بود، بر دیوار آن مسجد بیتی نوشتم[2] و شاخ و برگی[3] در میان آن بردم، ایشان بدیدند، عجب داشتند و[1] همهٔ اهل حصار جمع شدند وبتفرّج آن آمدند ومرا گفتند که اگر محراب این مسجد را[4] نقش کنی صد من خرما بتودهیم، و صد من خرما نزدیك ایشان ملکی بود، چه تا من آنجا بودم از عرب لشکری بآنجا آمد و از ایشان پانصد من خرما خواست، قبول نکردند و جنگ کردند، ده[5] تن از اهل حصار کشته شد و هزار نخل ببریدند[6] و ایشان ده من خرما ندادند، چون بـا من شرط کردند من آن محراب[7] نقش کردم، و آن صد من خرمافریادرس ما بود، که‌غذا نمی‌یافتیم و از جان ناامید شده بودیم، که تصوّر نمیتوانستیم[8] کرد که از آن بادیه هرگز بیرون توانیم[9] افتاد، چه[10] بهرطرف که‌آبادانی[11] داشت دویست فرسنگ‌بیابان میبایست برید مخوف ومهلك، ودرآن چهار ماه هرگز پنج[12] من گندم بیك‌جاندیدم. تا عاقبت قافله‌یی از یمامه بیامد که ادیم گیرد[13] وبه‌لحسا[14] برد، که ادیم از یمن باین فلج[15] آرند و بتجّار فروشند. عربی گفت من‌ترا ببصره برم، و با من هیچ نبود کـه بکرا بدهم[16] و از آنجا تا بصره دویست فرسنگ و کرای[17] شتر یکدینار بود، از آنکه شتری نیکو بدو سه دینار میفروختند، مرا[18] چون نقد نبود و بنسیه میبردند گفت سی دینار در بصره بدهـی ترا بریم[19] بضرورت قبول کردم، و هرگـز بصره ندیده بودم.

---

۱ ــ نپ «واو» ندارد . ۲ ــ نپ : بنوشتم . ۳ ــ ب ، نپ : و برگ‌شاخ و برگی . ٤ ــ نپ (در اصل) : ما (باصلاح) : را . ٥ ــ نپ : و ده . ٦ ــ ب ، ط : بریدند . ۷ ــ ط : محراب را . ۸ ــ نپ : نمی توانستم . ۹ ـ نپ : توانم . ۱۰ ــ « چه » در « نپ » نیست . ۱۱ ــ نپ : بآبادانی . ۱۲ــط : چهار . ۱۳ ــ «نپ» کذا باصلاح، اصل‌متن: کرد ؟ ۱٤ ــ نپ : بلحصا (بدون‌واو عاطفه) . ۱٥ ــ ط ، متن مطبوع : فلیج . ۱٦ ــ نپ (باصلاح) : بکرا دهم . (اصل) : بکرا دهیم ؛ ط : بکرایه . . . ۱۷ ــ نپ :کرای . ۱۸ ــ نپ : و مرا . ۱۹ ــ نپ: ببریم.

پس آن عربان کتابهای من بر شتر نهادند و برادرم را برشتر[1] نشاندند و من پیاده[2] برفتم روی بمطلع بنات‌النعش. زمینی هموار بود[3] بی کوه و پشته و[4] هر کجا زمین سخت تر بود آب باران درو ایستاده بودی[5] و شب و روز میرفتند که هیچ جا اثر راه پدید نبود الا برسمع[6] میرفتند و عجب آنکه بی هیچ نشانی ناگاه بسر چاهی رسیدندی[7] که آب بود. القصّه بچهار شبانه روز بیمامه آمدیم.

بیمامه[8] حصاری بود بزرگ و کهنه، از[9] بیرون حصار شهریست و بازاری، و از هرگونه صناع در آن بودند، و جامعی نیك و امیران آنجا از قدیم باز علویان بوده‌اند وکسی آن ناحیت[10] از دست ایشان بیرون نکرده بود[11] از آنکه آنجا خود سلطان و ملکی قاهر نزدیك نبود و آن علویان نیز شوکتی داشتند که از آنجا سیصد و چهارصد[12] سوار برنشستی، و زیدی‌مذهب بودند[13] و در قامت[14] گویند: «محمد و علی خیرالبشر وحیّ علی خیرالعمل» و گفتند مردم آن شهر شریفیه باشند. و بدین ناحیت آبهای روانست از کاریز و نخلستان[15]. و گفتند چون خرما فراخ‌شود یکهزار من بیکدینار باشد، و از یمامه به‌لحسا[16] چهل فرسنگ میداشتند، و بزمستان توان‌رفت که آب باران جایها[17] باشد که بخورند و بتابستان نباشد.

لحسا شهریست برصحرایی[18] نهاده که از هر جانب که بدانجا خواهی رفت بادیهٔ عظیم بباید برید و نزدیکتر شهری از مسلمانی که آنرا سلطانیست، به‌لحسا، بصره

۱ ــ ط، ب: بشتر. ۲ ــ («ب» در حاشیه توضیح را آورده: کذا ایضا فی «نپ» و هیچ معلوم نیست که چگونه دویست فرسنگ پیاده رفته است و چگونه پا بپای شتران می رفته است، متن ظاهراً باید غلط باشد.). اما این توضیح زائدمی نماید؛ چه مرد از جان نا امید شده را همراه کاروان بسوی‌مقصدرفتن، هرچندپیاده باشد فوزی خواهد بود عظیم. ۳ ــ نپ: بودی. ۴ ــ «واو» از «نپ» است. ۵ ــ ب، نپ: بود. ۶ ــ نپ: سمعه؟ ۷ ــ ط، متن مطبوع: برسیدند. ۸ــ نپ، ط: یمامه. ۹ ــ نپ: و از. ۱۰ ــ «نپ» بخط‌الحاقی افزوده: را. ۱۱ ــ ط، ب: ازدست‌آنها نگرفته بود. (کلمهٔ بیرون در «نپ» بخط‌الحاقیست). ۱۲ ــ ب، نپ: سیصد چهارصد. ۱۳ ــ کلمه در «ط» نیست. ۱۴ ــ نپ، ط: اقامت. ۱۵ ــ ط: نخلستان زیاد دارد. ۱۶ ــ نپ: بلحصا. ۱۷ ــ ط: درغدیرها؛ نپ (در اصل): جایها، (باصلاح جدید): درجایها، (درچاهها؟) متن از «نپ» اصلی است. ۱۸ ــ اصل: صحرای (متن حدس حاشیهٔ «ب» است).

است. و از لحسا تا بصره صد و پنجاه فرسنگست، و هرگز ببصره سلطانی نبوده‌است که قصد لحسا کند.

صفت لحسا ــ لحسا[1] شهریست که همه سواد و روستای او[2] حصاریست. و چهار باروی قوی از پس یکدیگر در گرد او کشیده است از گل محکم، و[3] میان هر دو دیوار قریب یکفرسنگ باشد. و چشمه‌های آب عظیمست در آن شهر که هریك پنج آسیاگرد باشد و همهٔ این آب در ولایت[4] بر کار گیرند که از دیوار بیرون نشود. و شهری جلیل در میان این حصار نهاده‌است، با همه آلتی که در شهرهای بزرگ باشد، در شهر بیش از بیست هزار مرد سپاهی باشد. و گفتند سلطان آن مردی بود شریف[5] و او[6] مردم را از مسلمانی باز داشته بود و گفته [که][7] نماز و روزه از شما بر گرفتم. و دعوت کرده بود آن مردم را که مرجع شما جز با من نیست. و نام او بوسعید[8] بوده است. چون از اهل آن شهر پرسند که: چه مذهب دارید؟ گویند[9] که: ما بوسعیدی‌ایم[10]. نماز نکنند و روزه ندارند ولیکن بر محمّد مصطفی صلعم و پیغامبری او مقرّند. بوسعید[8] ایشان را گفته است که من باز پیش شما آیم، یعنی پس از وفات. و گور او بشهر لحسا اندرست، و مشهدی نیکو جهت او ساخته‌اند. و[11] وصیّت کرده است فرزندان خود را که مدام شش تن از فرزندان من این پادشاهی نگاه دارند، و محافظت کنند رعیّترا بعدل وداد، و مخالفت یکدیگر نکنند تا من باز آیم. اکنون ایشان را قصری عظیمست که دارالملك ایشانست و تختی که شش ملك بیکجای بر آن تخت نشینند[12] و باتفاق یکدیگر فرمان دهند و حکم کنند. و شش وزیر دارند. پس این شش ملك[13] بریك تخت بنشینند و[14] شش وزیر بر تختی دیگر[15] و هر کار که باشد بکنکاج

۱ ــ کلمه از «ط» است. ۲ ــ ط: ... روستائی و ...؛ متن مطبوع: هم‌سواد و روستایی و ... ۳ ــ ط: در. ۴ ــ نپ: ولایتش. ۵ــ بجز «نپ»: مردی‌شریف بود. ۶ ــ نپ: و آن. ۷ ــ ط، متن مطبوع: وگفتی. ۸ ــ ب، ط: ابوسعید. ۹ ــب، نپ: داری‌گوید. ۱۰ــ ط: بوسعیدی هستیم؛ نپ: که‌من بوسعیدیم. ۱۱ــنپ: او. ۱۲ ــ نپ: نشیند. ۱۳ ــ ط، متن مطبوع: ملك که. ۱۴ــ واو در «ط» نیست. ۱۵ــ ط: دیگر نشینند.

یکدیگر میسازند و ایشانرا در آن وقت سی هزار بندهٔ درم خریدهٔ زنگی و حبشی بود و[1] کشاورزی و باغبانی کردندی[2] و ازرعیّت عشر چیزی[3] نخواستندی[4].واگر کسی درویش شدی یا صاحب‌قرض، اورا تعهّد کردندی تا کارش نیکوشدی و اگرزری کسی را بر دیگری بودی، بیش از مایهٔ او طلب[5] نکردندی[6]. و هر غریب که بدان شهر افتد و صنعتی داند[7] چندانکه کفاف او باشد، مایه بدادندی تا او اسباب و آلتی که در صنعت او بکار آید بخریدی، و بمراد خود رسیدی[8] و زر ایشان[9] همانقدر که ستده[10] بودی باز دادی. و اگر کسی از[11] خداوندان ملك و آسیاب[12] را ملکی خراب شدی و قوّت آبادان کردن نداشتی، ایشان غلامان خودرا نامزد کردندی که بشدندی و[10] آن ملك و آسیاب[12] آبادان کردندی، و ازصاحب ملك هیچ نخواستندی. و آسیا ها باشد در لحسا که ملك سلطان باشد و بسوی[13] رعیّت غله آرد کنند که هیچ نستانند، وعمارت آسیا و مزد آسیابان از مال سلطان دهند. و آن سلاطین را سادات میگفتند ووزرای ایشان راشائره[14] و درشهر لحسا مسجد آدینه نبود وخطبه و نماز نمیکردند ،الا[15] آنکه مردی[16] عجمی[17] آنجا مسجدی ساخته بود، نام آن مرد علی بن احمد[18] ، مردی مسلمان و[19] حاجی بود و متموّل. و حاجیان که بدان شهر رسیدندی او تعهد کردی. و در آن[20] شهر خرید و فروخت و داد وستد بسرب میکردند وسرب درزنبیلها بود، در[21]

۱ ــ نپ « واو » ندارد. ۲ ــ ب ، ط : میکردند. ۳ ــ نپ (در اصل) : خری (اصلاح مانند متن). ٤ ــ ب : نخواستند. ٥ ــ نپ : مطالبت.
٦ ــ جملهٔ : اگر زری . . . در « ط » نیست. ۷ ــ کذا و ظاهراً : افتادی و ... دانستی.
۸ــ کلمه از « ط »است. ۹ــ ب ، نپ : از ایشان که (و بهمین مناسبت در حاشیه آورده : و ظاهراً « که » زیادی وسهو نساخ است). ۱۰ــ کلمه در « ط » نیست. ۱۱ــ در« نپ » الحاقیست. ۱۲ــ ب، نپ : اسباب. ۱۳ ــ ط : برای. (« ب » در حاشیه آورده : استعمال غریبی است « بسوی » برفرض صحت نسخه بمعنی « برای »). و حال آنکه بهیچوجه غریب نیست ود ر نظم و نثر قدما فراوانست ودرشعر ناصرخسرو نیز. ۱٤ــ سه کلمهٔ اخیر در « ط » نیست؛ نپ : شانـزده ؟؛ ۱٥ ــ متن مطبوع : و الا. ۱٦ ــ ط : مرد.
۱۷ ــ نپ : با نام (بجای عجمی) سپس با نام را زده است و در حاشیه بجای آن نوشته : به آنجا. ۱۸ ــ نپ : محمد. ۱۹ ــ ب ، نپ « واو » ندارند. ۲۰ ــ نپ: این.
۲۱ ــ نپ: و در.

هر زنبیلی ششهزار درم سنگ ، چون معامله کردندی زنبیل شمردندی[1] و همچنان برگرفتندی ، وآن نقد کسی از آن بیرون نبردی[2] . وآنجا فوطه های نیکو بافند و ببصره برند ، وبدیگر بلاد . اگر کسی نماز کند اورا باز ندارند ولیکن[3] خود نکنند. و چون سلطان[4] برنشیند هر که با وی سخن گوید ، اورا جواب خوش دهد ، وتواضع کند[5]. و هرگز شراب نخورند و پیوسته اسبی تنگ بسته با[6] طوق و سرافسار بـدر گورخانهٔ بوسعید[7] بنوبت بداشته باشند ، روز و شب[8] ، یعنی چون بوسعید[7] برخیزد بر آن اسب نشیند و گویند بوسعید[7] گفته است فرزندان خویش را که چون من بیایم و شما مرا بازنشناسید، نشان آن باشد که مرا با شمشیر[9] من گردن[10] بزنید ، اگر من باشم درحال زنده شوم[11] و آن[12] قاعده بدان سبب نهاده است تا کسی دعوی بوسعیدی نکند. و یکی از آن سلطانان[13] در ایام خلفای بغداد با لشکر بمکه[14] شده است و[15] شهرمکه ستده[16] و جمعی[17] مردم را در طواف[18] درگرد خانهٔ کعبه بکشته[19] و حجرالاسود[20] از رکن بیرون کرده[و] بلحسا برده[21] و گفته بود[22] این سنگ مقناطیس مردمست که مردم‌را از اطراف جهان بخویشتن میکشد و ندانسته[23] که شرف و جلالت[24] محمد مصطفی صلی‌الله علیه و آله[25] بدانجا می کشد، که حجر از بسیار سالها باز آنجا بود و هیچکس بآنجا نمی‌شد. وآخر حجر الاسود[20] از ایشان باز خریدند و بجای خود بردند . و در شهر لحسا گوشت همهٔ حیوانات فروشند چون گربه وسگ[26] وخر وگاو

۱ ــ نپ : بشمردندی . ۲ ــ متن مطبوع : نبردندی ۳ ــ نپ : و اگر کسی...و لکن . ٤ ــ نپ ظ : سلطانان . ٥ - نپ: دهند ... کنند . ٦ ــ متن‌مطبوع : و با. ۷ ــ ب ، ط : ابوسعید . ۸ ــ «ط» اینجا کلمهٔ بنوبت افزوده‌است. ۹ــ نپ: بشمشیر.
۱۰ــ ب، نپ: برگردن . ۱۱ــط : برخیزم. ۱۲ــ نپ: واین. ۱۳ــ ط : سلاطین ؛ متن مطبوع : سلطان. ۱٤ ــ ط : بشهر مکه . ۱٥ ــ نپ : اندر (بجای : است و) .
۱٦ ــ نپ : بستد (ظ : بستده. حاشیهٔ ب) وسه کلمه اخیر در «ط» نیست . ۱۷ ــ ب ،نپ : وخلقی؛ ط : جمعی‌از . ۱۸ ــ نپ : « در طواف » الحاقیست ۱۹ ــط : کشته ؛ نپ : بکشمه ؛متن‌مطبوع : بکشتند. ۲۰ ــ « ط » « را » افزوده است . ۲۱ ــ ب : بردند ؛ نپ: برد . ۲۲ ــ ب ، نپ : بودند. ۲۳ــ ب،نپ : ندانسته‌اند . ۲٤ ــ ط : جلالت نبوت .
۲٥ ــ ب :... علیه و سلم ، است ؛نپ :.. علیه وآله و سلم . ۲٦ ــ ط : سك وگربه.

وگوسپند و غیره ، و هر چه فروشند سر و پوست آن حیوان نزدیك گوشتش[1] نهاده باشد، تا خریداردانند که چه‌میخرد. و آنجا سگ‌را فربه کنند همچون گوسپندمعلوف، تا ازفربهی چنان شود که رفتن نتواند[2] بعد از آنش بکشند وبخورند[3].

و چون ازلحسا بجانب مشرق[4] روند هفت فرسنگی دریاست . اگر[5] در دریا بروند ، بحرین باشد، وآن جزیره‌ییست پانزده فرسنگ‌طول آن ، وشهری بزرگست ونخلستان بسیار دارد ، ومروارید ازآن دریا برآورند. وهرچه غوّاصان برآوردندی یك نیمه سلاطین لحسا را بودی . واگر از لحسا سوی جنوب بروند به‌عمّان رسند[6] و عمّان بر زمین عرب[7] است ولیکن سه جانب او بیابان و برّست که هیچکس[8] آنرا نتواند بریدن . و[9]ولایت عمّان هشتاد فرسنگ درهشتاد فرسنگست وگرمسیر باشد. وآنجا جوز هندی که نارگیل[10] میگویند روید . و اگر از عمّان بدریا روی[11] فرا مشرق روند، ببارگاه کیش[12] و مکران رسند. و اگر سوی جنوب روندبعدن رسند. و اگر جانب دیگر، بفارس رسند. و به لحسا چندان خرما باشدکه ستورانرا بخرما فربه کنند، که وقت باشدکه زیادت ازهزار من بیکدینار بدهند[13] . وچون ازلحساسوی شمال روند بهفت فرسنگی ناحیتیست که آنرا قطیف میگویند، وآن نیزشهری‌بزرگ است و نخیل[14] بسیار دارد و امیری عرب بدر[15] لحسا رفته بود و یکسال آنجانشسته و از آن چهار باره که دارد یکی بسته[16] و خیل[17] غارت کرده[18] و چیزی بدست نداشته بود با ایشان ، و چون مرا بدید از روی نجوم پرسید[19] که آیا من میخواهم که[20] لحسا بگیرم توانم یا نه ، که ایشان بی دینند . من هرچه مصلحت بود میگفتم. ونزدیك من‌هم[21] بدویان با اهل[22] لحسا نزدیك باشند[23] به‌بیدینی ، که آنجا کس باشد که

۱ ــ ط :گوشش . ۲ ــ ب ، نپ: نتواند رفتن . ۳ــ ط ، ب :آن میکشندومیخورند.
٤ ــ ط : بمشرق . ٥ ــ نپ « اگر » ندارد . ٦ ــ ط : رسد. ۷ــ ط : غرب .
۸ ــ ب : هیچکسی . ۹ ــ متن مطبوع « واو » ندارد . ۱۰ ــ ط : نارجیل .
۱۱ــ نپ : بازباروی . ۱۲ــ نپ :کیژ. ۱۳ــط:دهند. ۱٤ــنپ : نخل . ۱٥ــط : بلحسا؛ نپ (باصلاح جدید) : بدز (دراصل مانندمتن) . ۱٦ــ ب: ستده . ۱۷ــ بجز« نپ» : وخیلی .
۱۸ ــ ب ، نپ:کرد. ۱۹ــ نپ: می‌پرسید . ۲۰ ــ ط « که» ندارد ۲۱ــ کلمه در«ط» نیست.
۲۲ــنپ :باهل . ۲۳ ــ نپ : باشد .

بیکسال آب بردست نزنند، و این‌معنی که تقریر کردم ازسر بصیرت گفتم نه چیزی از اراجیف که من نُه ماه در میان ایشان بودم[1] بیکدفعه نه بتفاریق،وشیر که[1] نمیتوانستم خورد و از هر کجا آب خواستمی که بخورم شیر برمن عرض کردندی، وچون نستدمی وآب خواستمی گفتندی هر کجا آب بینی آب طلب‌کنی[2]* که آنکس را باشد که آب باشد[3] . و ایشان همهٔ عمر هرگز[4] گرمابه ندیده بودند وآب[5] روان .

اکنون با سر حکایت رویم[6] . از یمامه چون‌بجانب بصره روانه شدیم بهرمنزل که رسیدیم جای آب بودی و جای[7] نبودی ، تا بیستم شعبان سنهٔ ثلاث واربعین واربعمائة بشهر بصره رسیدیم . دیواری عظیم‌داشت، الا آن جانب که باآب‌بود[8] دیوار نبود، وآن آب شطست، ودجله[9] و فرات که، بسرحد اعمال بصره‌بهم میرسند وچون آب جوبرة[10] نیز بایشان میرسد آنرا شطّ العرب میگویند . و از این شطّ العرب دو جوی عظیم برگرفته اند که میان فم هر دو جوی یك فرسنگ باشد و سر هر دو را بر صوب قبله برانده[11] ، مقدار چهار فرسنگ و بعد از آن سرهردوجوی‌باهم‌رسانیده و مقدار یکفرسنگ دیگریك جوی را هم‌بجانب جنوب برانده و ازین‌نهرها جویهای بیحد برگرفته‌اند و باطراف بدر برده و برآن نخلستان[12] وباغات ساخته[13] . واین دو جوی یکی که‌بالاترست، وآن مشرقی[14] شمال باشد، نهر معقل گویندوآنکه مغربی[15] و جنوبیست[16] نهر ابله . و از این دو جوی جزیره‌یی بزرگ حاصل شده‌است[17] که مربع طولانیست . وبصره بر کنارهٔ[18] ضلع اقصر[19] ازین مربع نهاده است[17] وبر[20] جانب جنوبی مغربی[15] بصره بریه است چنانکه هیچ آبادانی وآب واشجار نیست، ودرآنوقت

۱ ــ در« نپ» الحاقیست . ۲ ــ کلمه‌در« نپ» نیست. ۳ ــ «ب»درخصوص‌عبارت بعد از ستاره در حاشیه آورده : کذا ایضا فی « نپ»(؟) . ٤ ــ کلمه در «ط» نیست . ٥ــ ب، نپ : و نه‌آب . ٦ ــ ط،متن‌مطبوع: « که » افزوده‌اند . ۷ ــ ط : رسیدیم‌که جای‌آب‌بودی وجای مسکن نبودی ؛ ب : رسیدیم جای آب بودی جای نبودی . ۸ ــ ط : داشت .
۹ ــ نپ « و دجله » ندارد . ۱۰ ــ ط : جزیره ؛ ب، نپ:حویزه . (متن‌ازمتن‌مطبوع‌است).
۱۱ ــ ط : و هر دو بجانب قبله روند ؛ متن مطبوع : . . . قبله برده . ۱۲ ــ نپ:بساتین.
۱۳ ــ نپ : ساخته‌اند . ۱٤ــ ط : شرقی . ۱٥ ــ ط : غربی . ۱٦ ــ ط : جنوبی‌باشد .
۱۷ ــ ط : « است » ندارد . ۱۸ ــ نپ : کنار . ۱۹ ــ ط : ایسر. ۲۰ــ متن‌مطبوع:هر.

آنجا رسیدیم شهر اغلب خراب بود و آبادانیها[1] عظیم پراکنده که ازمحله‌یی تامحله‌یی مقدار نیم فرسنگ خرابی بود، اما در و دیوار محکم ومعمور بود[2] وخلق انبوه بود[3] و سلطان را[4] دخل بسیار حاصل شدی. و در آنوقت امیر بصره پسر با کالیجار[5] دیلمی بود، که ملك پارس بود، وزیرش مردی پارسی بود واو را ابومنصور شهمردان میگفتند و هر روز در[6] بصره بسه جای بازار بودی: اول روز دریکجای[7] داد وستد کردندی که آنرا سوق الخزاعة گفتندی؛ ومیان[8] روز بجایی که آنرا سوق عثمان گفتندی؛ و آخر روز جایی که آنرا سوق القداحین گفتندی. و حال بازار آنجا چنان بود که آنکس را که[9] چیزی بودی بصرّاف دادی و از صرّاف خط بستدی وهرچه بایستی بخریدی وبهای آن برصرّاف حواله کردی وچندانکه در آن شهر بودی بیرون ازخط صرّاف چیزی ندادی

چون بآنجا[10] رسیدیم از برهنگی و عاجزی بدیوانگان ماننده بودیم و سه ماه بود که موی سرباز نکرده بودیم. و میخواستم[11] که در گرمابه روم باشد که گرم شوم که هوا[12] سرد بود و جامه نبود[13] و من و برادرم هریك به لنگی[14] کهنه پوشیده بودیم و پلاس پاره‌یی درپشت بسته ازسرما. گفتم اکنون مارا که درحمام گذارد.[15] خرجینکی[16] بود که کتاب در آن مینهادم، بفروختم وازبهای آن درمکی چند سیاه در کاغذی کردم[17] که بگرمابه‌بان دهم تاباشد که مارا دمکی زیادت تر در گرمابه بگذارد که شوخ ازخود باز کنیم[18]. چون آن درمکها پیش او نهادم درمانگریست[19] پنداشت که ما دیوانه‌ایم، گفت: بروید که هم اکنون مردم از گرمابه بیرون می آیند و نگذاشت که ما بگرمابه دررویم[20]. از آنجا باخجالت بیرون آمدیم و بشتاب برفتیم، کودکان بردر گرمابه بازی

۱ ــ ط : آبادانی آنها. ۲ ــ کلمه در « نپ » نیست. ۳ ــ کلمه در « ب » و « نپ » نیست. ٤ ــ ط : آنرا. ٥ ــ ط : اباك النجار ؛ ب ، نپ : اباکالنجار. متن تصحیح قیاسیست. ٦ــ ط: دز. ۷ ــ ب ، نپ: یکجا. ۸ــ ب، نپ: میانه. ۹ــ ب، نپ « که » ندارد. ۱۰ ــ متن مطبوع: چون ...؛ نپ: ... آنجا. ۱۱ ــ ط ، ب: وخواستم. ۱۲ ــ نپ: ما را. ۱۳ ــ « ط » افزوده : که خود را بدان گرم کنیم. ۱٤ ــ نپ : نمرلنگی. (ب درحاشیه آورده که: « به » درمتن باید زیادی باشد(لنگ سابق درص ۱۰۱ استعمال شده است). اما این اظهار نظر براساسی نیست، و پوشیده معنی در بر کرده یا بتن کرده ندارد. ۱٥ــ ط : مارا درحمام باید شدن. ۱٦ ــ نپ : خرچنگی. ۱۷ــ نپ: کرده. ۱۸ ــ ط ، ب: کنم. ۱۹ ــ ب ، نپ (اصلی) : نگرست. ۲۰ــ ب ، نپ : بدررویم.

میکردند، پنداشتند که ما دیوانگانیم[1] درپی ما افتادند وسنگ می انداختند[2] وبانگ میکردند. ما بگوشه‌یی باز شدیم و بتعجّب در کار دنیا مینگرستیم[3] و مکاری از ما سی دینار مغربی میخواست و هیچ چاره ندانستیم[4] جز آنکه وزیر ملك اهواز، که اورا ابوالفتح علی بن احمد میگفتند، مردی اهل بود و فضل داشت از شعر و ادب، وهم کرمی تمام، ببصره آمده با ابناء و حاشیه و آنجا مقام کرده، واما در شغلی نبود، پس مرا در آن حال با مردی پارسی که هم از اهل فضل بود آشنایی افتاده بود و او را با وزیر صحبتی بودی و بهروقت نزد او تردّد کردی و این[5] پارسی هم دست تنگ بود و وسعتی نداشت که حال مرا مرمتی کند، احوال مرا نزد وزیر باز گفت. چون وزیر بشنید مردی را با اسبی نزدیک من فرستاد که چنانکه هستی برنشین و نزدیك[6] من آی. من از بد حالی و برهنگی شرم داشتم و[7] رفتن مناسب ندیدم[8] رقعه‌یی نوشتم و عذری خواستم[9] و گفتم که بعد ازین بخدمت رسم و غرض من دو چیز بود یکی بی نوایی، دویم گفتم همانا او را تصوّر شود که مرا[10] در فضل مرتبه‌ییست زیادت، تاچون بر رقعهٔ من اطلاع یابد[11] قیاس کند که مرا اهلیت چیست، تا چون بخدمت او حاضر شوم خجالت نبرم. در حال سی دینار فرستاد که این را ببهای تن جامه بدهید. از آن دو دست جامهٔ نیکو ساختیم[12] و روز سیوم بمجلس وزیر شدیم، مردی اهل و ادیب و فاضل و نیکو منظر و متواضع دیدم و متدّین و خوش سخن، وچهار پسر داشت، مهترین جوانی فصیح و[13] ادیب و[13] عاقل واورا رئیس ابوعبدالله احمد بن علی بن احمد گفتندی، مردی شاعر ودبیر بود وجوانی خردمند وپرهیزگار[14] ما را بنزدیك[15] خویش بازگرفت و از اوّل شعبان تانیمهٔ رمضان آنجا بودیم، و آنچه آن اعرابی کرای[16] شتر

۱ ــ ط : دیوانه ایم. ۲ ــ ط : می آختند. ۳ ــ ط ، نپ : مینگریستیم. ٤ ــ ط: نتوانستیم. ٥ ــ ط : واین شخص. ٦ ــ ط: نزد؛ نپ : بنزدیك. ۷ ــ « نپ » « واو » ندارد. ۸ ــ « نپ » دوکلمهٔ اخیررا ندارد. ۹ــ « نپ » در اصل « خواستم و » را ندارد و فقط با مرکب سرخ بخط جدید درحاشیه افزوده است. ۱۰ ــ ط : من را. ۱۱ ــ ط : بیابد. ۱۲ ــ ب : ساختم. ۱۳ ــ نپ « واو » ندارد. ۱٤ ــ « نپ » افزوده : بود. ۱٥ ــ ط ، ب : نزدیك. ۱٦ ــ ط : کرایهٔ.

بر ما داشت به سی[1] دینار ، هم این وزیر بفرمود تا بدو[2] دادند و مرا از آن رنج آزاد کردند . خدای تبارك و تعالی همهٔ بندگان خود را از عذاب قرض و دین فرج دهاد ، بحق الحق و اهله . وچون بخواستم رفت ما را بانعام و اکرام براه دریا گسیل کرد چنانکه در کرامت و فراغ بپارس رسیدیم ، از برکات آن آزاد مرد، کهخدای عزّ وجل از آزادمردان خوشنود باد .

در بصره بنام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام[3] سیزده مشهدست، یکی از آن[را]مشهد بنی مازن[4] گویند و آن آنست[5] که در ربیع‌الاول سنهٔ خمس وثلاثین از هجرت نبی صم[6] امیرالمؤمنین علی[7] علیه‌السلام[3] ببصره آمده است وعایشه رضی‌الله‌عنها[8] بحرب آمده بود و امیرالمومنین ع[4] دختر مسعود نهشلی[9] ،لیلی ،رابزنی کرده[10] بود و[11] این مشهد سرای آن زنست و امیرالمؤمنین علیه‌السلام هفتاد ودو روزدر آن‌خانه مقام کرد و بعد از آن بجانب کوفه بازگشت . و دیگر مشهدیست در پهلوی مسجد جامع که آنرا مشهد باب‌الطّیب گویند ، و در جامع بصره چوبی دیدم که درازی آن سی ارش بود و غلیظی[12] آن پنج شبر و چهار انگشت بود و یکسر آن غلیظ تر بود و از چوبهای هندوستان بود ، گفتند که امیرالمؤمنین ع[4] آن چوب را برگرفته‌است[7] و آنجا آورده است[13] . و باقی این یازده مشهد دیگر هریك بموضع دیگر بود وهمه‌را زیارت کردم.و[14] بعداز آن که‌حال دنیاوی‌مانیك‌شده‌بود[15] و[16] هریك لباسی پوشیدیم ، روزی‌بدر آن گرمابه‌شدیم که مارا در آنجانگذاشتند، چون‌ازدر‌درفتیم گرمابه بان و هرکه آنجا بودند[17] همه برپای خاستند[18] و بایستادند[19] چندانکه ما درحمام شدیم،و دلاك و قیّم[20] درآمدند و خدمت کردند ،و بوقتیکه بیرون آمدیم هرکه در مسلخ[21]

۱ ـ نپ : سی . ۲ ـ نپ : ازو . ۳ ـ ب ، نپ : صلوات الله عایه . ٤ ـ نپ : مادن . ٥ ـ متن مطبوع ، ط : همان آنست . ٦ ـ ب ، نپ : علیه‌الصلوة والسلام .
۷ ـ کلمه در «ط» نیست . ۸ ـ رضی‌الله عنها در « ط » نیست . ۹ ـ نپ : نهشل .
۱۰ ـ ط : خواسته . ۱۱ ـ ط : متن مطبوع : که . ۱۲ ـ نپ : غلظ . ۱۳ـ « نپ » «است» ندارد . ١٤ ـ «نپ» «واو» ندارد . ۱٥ـ ط :شد. ۱٦- «واو» از «ط» است ؛ متن مطبوع : که . ۱۷ـ ط : بود . ۱۸ ـ ط : خواستند . ۱۹ـ کلمه در «ط» نیست.
۲۰ ـ «ط» افزوده: همه . ۲۱ ـ ط : هر در مشلح ؛ متن‌مطبوع : . . . مشلح .

گرمابه بود همه برپای خاسته[1] بودند و نمی نشستند تا ما جامه پوشیدیم و بیرون آمدیم ، و در آن میانه حمامی بیاری‌از آن‌خود می گوید[2] این جوانان آنانند[3] که‌فلان روز ما ایشان را در حمام نگذاشتیم و گمان بردند که ما زبان[4] ایشان ندانیم ، من بزبان[5] تازی گفتم که راست میگویی ما آنیم که پلاس پاره‌بر[6] پشت بسته بودیم . آن[7] مرد خجل شد و عذرها خواست ، و این هر دوحال درمدت بیست روز بود ، و این فصل بدان آوردم تا مردم بدانند که بشدّتی که از روزگار پیش آید نباید نالید و از فضل و رحمت کردگار جلّ جلاله و عمّ نواله نا امید نباید شد که او تعالی رحیمست .

صفت مدّ وجزر بصره وجویهای آن ـ دریای عمان را عادتست که‌درشبانروزی[8] دوباره مد برآورد چنانکه مقدار ده گز آب ارتفاع گیرد و چون تمام ارتفاع گیرد بتدریج جزر کند و فرو نشستن گیرد تا ده دوازده گز و آن ده گز[9] که ذکر می رود ببصره بر عمودی‌بادید آید که آن‌راقایم کرده باشندپای‌دیواری[10] ، و الاّ اگر زمین‌هامون بوَد ، ونه بلندی‌بود ، عظیم دور برود. و[11] چنانست که دجله وفرات که نرم‌میروند، چنانکه بعضی مواضع محسوس نیست که بکدام‌طرف میروند، چون‌دریا مدّ کندقرب چهل‌فرسنگ آب‌ایشان مد[12] کند و چنان شوند[13] که پندارند بازگشته است‌وببالا[14] بر میرود ، اما بمواضع دیگر از کناره‌های دریا بنسبت بلندی و هامونی زمین باشد ، هر کجا هامون باشد آب بسیار[15] بگیرد و هرجا بلند باشد کمتر بگیرد . و این مد و جزر گویند[16] تعلق بقمر دارد که بهروقت قمر برسمت[17] رأس‌ورجل[18] باشد،وآن عاشر و رابع[19] است[20] ،آب‌در غایت‌مد باشد. وچون قمر بر دوافق یعنی‌افق مشرق و

۱ ـ ط : خواسته . ۲ ـ کذا و ظاهراً گفتی . یا عبارت چنین بوده است : درآن‌میانه شنیدم که حمامی . ۳ ـ ط ، ب : جوانانند . ٤ ـ ط : بزبان . ٥ ـ ط : بر زبان .
٦ ـ ب، نپ : پارهادرپشت . ۷ ـ ط ، متن مطبوع : وآن . ۸ ـ ط : شبانه روزی .
۹ ـ نپ «وآن ده‌گز» ندارد . ۱۰ ـ ط ، ب ، نپ : یابدیواری . ۱۱ ـ واو از «نپ» است . ۱۲ ـ نپ : سدام . ۱۳ ـ ط : شود . ١٤ـط: ببالای. ۱٥ـ ب ، نپ : بسیارآب .
۱٦ ـ ط : و این را . . . و تعلق . ۱۷ـ ط : بسمت . ۱۸ ـ ط ، متن مطبوع : زحل.
۱۹ ـ نپ : رابعه . ۲۰ـ «است» در«ب» الحاقیست. «نپ» نیز ندارد.

و مغرب باشد غایت جزر باشد . دیگر آنکه چون قمر در اجتماع و استقبال شمس باشد آب در زیادت باشد ، یعنی مدّ در ین اوقات بیشتر باشد ، و ارتفاع بیش گیرد، وچون در تربیعات باشد آب در نقصان باشد، یعنی بوقت مدّ علوّش چندان نباشد و ارتفاع نگیرد که بوقت اجتماع و استقبال بود، وجزرش از آن[۱] فروتر نشیند که بوقت اجتماع واستقبال می‌نشست . پس بدین دلایل میگویند که تعلّق این مدّ و جزر از قمرست ، والله تعالی اعلم .

و شهر ابله[را] که بر کنار نهرست و نهر بدان موسوم است، شهری آبادان دیدم، با قصرها و بازارها و مساجد و اربطه که آنرا حد و وصف نتوان کرد، واصل شهر بر جانب شمال نهر بود و از جانب جنوب نیز محلّتها و مساجد و اربطه و بازارها[۲] بود و بناهای عظیم بود چنانکه از آن نزه[۳]تر در عالم نباشد و آن را شاطی[۴] عثمان میگفتند. وشط[۵] بزرگ ، که آن فرات و دجله است و آن را شطّ العرب گویند ، برمشرقی ابله است و نهر[۶] برجنوبی ، و نهر ابله و نهر معقل ببصره بهم رسیده‌اند و شرح آن در مقدّمه[۷] گفته آمده است . و بصره را بیست ناحیت[۸] است که در هر ناحیت مبالغی دیهها[۹] و مزارع بود .

صفت اعمال بصره ـ حشان[۱۰] . ثربه[۱۱] (؟) . بلاس . عقرمسیان[۱۲] . المقیم[۱۳] ، نهرالحرب[۱۳] . شط العرب. معد[۱۴] سام[۱۳] .جعفریة المشان[۱۵] .الصمدالجونه[۱۳] ، جزیره ـ العظمی،مروت الشریر[۱۳] .جزیرة العرش الحمیدة[۱۳] .جوبره المفردات[۱۶] .و گویند که آنجا

۱ ـ « ازآن » در « ط » نیست . ۲ ـ نپ : بازار . ۳ ـ ط : نزیه .
۴ ـ ب : شق ؛ نپ : نسق ؛ ط : دمشق . (متن از معجم البلدان است) . ۵ ـ ط : شطی .
۶ ـ ط ، متن مطبوع : شهر . ۷ ـ (مقدمه، یعنی سابق و پیش از این. حاشیهٔ ب).
۸ ـ متن مطبوع : ناحیتی . ۹ ـ ط ، متن مطبوع : مبالغی از دیها . ۱۰ـ کذا: (خشخشان ؟)
۱۱ ـ ب ، نپ: شربه (؟) . ۱۲ ـ ط : عقرمیان. ۱۳ ـ درمعجم البلدان دیده نشد . ۱۴ ـ ب : سعد . ۱۵ ـ ط : جعفریة المثال . ۱۶ ـ ط : جزیرة المنفردات. در « نپ» اعمال بصره چنین آمده است : حسان بشر عقر صبیان المفتح و نهران حدیث شط العرب سعید سلم جریره اسر بلمل المسان الضمیر الحوث حزیرة العظمی مسرفال جزیرة ابن الغنیمة السریرك جزیرة الفرس الابله عبداللناف المحرری موعید و المفردات (؟ ؟) کـه ازین میان فقط مسرقانان (بجای مسرفال) صحیح است .

که فهم نهر ابله است وقتی چنان بودی که کشتیها از آنجا نتوانستی گذشتن،غرقابی عظیم بود ، زنی از مالداران بصره بفرمود تا چهار صد کشتی بساختند و همه را[۱] پر استخوان خرما کردند و سر کشتیها[۲] محکم کردند و بدانجایگه[۳] غرق کردند تا آنچنان شد که کشتیها میگذرند .

فی الجمله منتصف شهر شوال سنهٔ ثلاث واربعین و اربعمائة از بصره بیرون آمدیم و در زورق نشستیم . از نهر[۴] ابله تا چهار فرسنگ که میآمدیم از هر دو طرف نهر باغ و بستان و کوشك و منظر بود که هیچ بریده نشد . و شاخها ازین نهر بهر جانب باز میشد که هریك مقدار رودی بود ، چون بشاطی[۵] عثمان رسیدیم فرود آمدیم ، برابر شهر ابله و آنجا مقام کردیم . هفدهم درکشتی بزرگ که آنرا بوصی میگفتند نشستیم و خلق بسیار از جوانب که آن کشتی را می‌دیدند دعا میکردند که:«یا بوصی سلّکك[۶] الله تعالی ». و[۷] بعبادان رسیدیم، ومردم ازکشتی بیرون شدند[۸] . و عبادان[۹] بر کنار دریا نهاده است[۱۰] چون جزیره‌یی که شط آنجا دوشاخ شده است چنانکه ازهیچ جانب بعبّادان نتوان شد الا بآب گذر کنند. وجانب جنوبی عبّادان خود دریای محیطست که چون مدّ باشد تادیوار عبّادان آب بگیرد و چون جزر شود کمتر از دو فرسنگ دور شود و گروهی[۱۱] از عبادان حصیر خریدند و گروهی چیزی خوردنی خریدند،دیگر روز صبحگاه کشتی در دریا راندند و بر جانب شمال روانه شدیم[۱۲] و تاده فرسنگ بشدند هنوز آب دریا میخوردند و خوش بود و آن آب شط بود که چون زبانه‌یی در میان دریا در میرفت، وچون آفتاب برآمد[۱۳] چیزی[۱۴] چون گنجشك در میان دریا پدید[۱۵] آمد چندانکه نزدیکتر شدیم[۱۶] بزرگتر

۱ ـ ب ، نپ: همه . ۲ ـ نپ: کشتیها را . ۳ ـ ب ، ط : بدانجا . ۴ ـ اصل : شهر متن(احتمال حاشیهٔ « ب » است .) ۵ ـ ط : بدمشق ؛ نپ : بنسق ؛ ب : بشق . (متن از معجم البلدانست) . ۶ ـ نپ: سلك (سلمك ؟) ۷ـ نپ «واو» ندارد . ۸ ـ ط آمدند .
۹ ـ نپ: برعبادان . ۱۰ ـ ط ، متن مطبوع : شده است . ۱۱ ـ کلمه در « ط » نیست .
۱۲ ـ نپ : شد . ۱۳ ـ « نپ » بر آمد ندارد. ۱۴ـ نپ : چیزیرا . ۱۵ ـ ب : بدید ؛ نپ: بادید . ۱۶ ـ « نپ » باصلاح جدید : میشدیم .

مینمود وچون بمقابل او رسیدیم چنانکه بر دست چپ بیکفر سنگ[1] بماند. بـاد مخالف شد و[2] لنگر کشتی فـرو گذاشتند و بادبان فرو گرفتند[3] پرسیدم کـه آن چه چیزست؟ گفتند خشاب[4]. صفت او: چهار چوبست عظیم از ساج چون هیئت منجنیق نهاده‌اند مربع، که قاعدهٔ آن فراخ باشد و سر آن تنگ، وعلوّ آن از روی آب چهل گز باشد و بر سر آن سفالها[5] و سنگها نهاده، بعد از آنکه آنرا باچوب بهم بسته و برمثال سقفی کرده، و بر سر آن چهارطاقی ساخته که دیده‌بان[6] بر آنجا شود. واین خشابرا[7] بعضی می‌گویند که بازرگانی بزرگ ساخته‌است و[8] بعضی گفتند که پادشاهی[9] ساخته است، و غرض از آن دوچیز بوده است: یکی آنکه در آن حدود که آنست[10] خاکی گیرنده[11] است و دریا تنُك، چنانکه اگـر کشتی بزرگ بآنجا رسد بر زمین نشیند* وکس نتواند خلاص کردن؛ دوم آنکه جهت عالم بدانند و[2] اگر دزدی باشد ببینندواحتیاط کنند[12] وبشب[13] آنجاچراغ سوزنددرآبگینه،چنانکه بادبر[14] آن‌نتواند وزد[15] و مردم از دور ببینند و احتیاط کنند وکشتی ازآنجا بگردانند.[16] و چون از خشاب[17] بگذشتیم چنانکه ناپدید[18] شد دیگری برشکل آن پدید[18] آمد، اما برسر این خانه‌گنبدی[19] نبود، همانا تمام نتوانسته اند کردن و[20] ازآنجا بشهر مهروبان[21] رسیدیم. شهری بزرگست[22] برلب دریا نهاده، برجانب شرقی و بازاری، بزرگ دارد

۱ ـ نپ: تایك فرسنگ. ۲ ـ نپ «واو» ندارد. ۳ ـ نپ (دراصل): گرفت (اصلاح جدید مانند متن). ٤ ـ نپ (متن اصلی): حساب (باصلاح جدید مانند متن). ٥ ـ نپ: معالها (باصلاح جدید): تفالها. ٦ ـ ب، نپ: دیدبان. ٧ ـ نپ:خشباب؛ ب: خشاب. ٨ـ ط: ساخته و؛ ب «واو» ندارد. ٩ـ نپ: پادشاه؛ط: «که» ندارد. ١٠ـ ط، متن مطبوع: آبست. ١١ ـ ط: کرد شده است؛ ب: گردنده است. ١٢ ـ جملهٔ ازستاره * تا اینجا در «ط» و«ب» قدری پایین‌ترست که اشاره‌خواهیم کرد. متن برحسب «نپ» است. ١٣ـ ب، ط: وشب. ١٤ـ ب،ط:در. ١٥ـ ب،نپ: نتوان‌زد؛ط نتوان... ١٦ـ ب،ط: جملهٔ مذکور درشمارهٔ ١٢ رااینجا آورده‌اندچنین:ط: وکس تواندخلاص گردیددویم آنکه‌جهت‌عالم بدانندواگردزدی باشد ببینند و احتیاط کنند وکشتی از آنجا بگردانند؛ ب: که‌کس نتواند خلاص کردن، دوم آنکه جهت‌عالم بدانند و اگردزدی باشد ببینند و احتیاط کنند وکشتی ازآنجا بگردانند. ١٧ـ نپ: خشباب. ١٨ ـ ب، نپ: بدید. ١٩ ـ نپ: کنند. ٢٠ ـ ط: کرد. ٢١ـ ط،نپ: مهرویان. ٢٢ ـ نپ: بزرگ.

و جامعی نیکو اما آب ایشان از باران بود و غیرازآب باران چاه وکاریزی[1] نبود که آب شیرین دهد، ایشانرا حوضها وآبگیر ها باشد کـه هرگز تنگی آب نبود، و در آنجا سه کاروانسرای بزرگ ساخته‌اند، هریك ازآن چون حصاریست محکم‌وعالی. و در مسجدآدینهٔ آنجا بر منبر نام یعقوب لیث دیدم نوشته. پرسیدم از یکی که حال چگونه بوده است؟[2] گفت که یعقوب لیث تا این شهر گرفته بود[3] ولیکن دیگرهیچ امیر خراسان راآن قوت نبوده است[4]. ودر این تاریخ که من آنجا رسیدم این شهـر بدست پسران باکالیجار[5] بود،که ملك پارس بود. و خواربار یعنی مأکول[6] این شهر از شهرها و ولایتها برند که آنجا بجز ماهی چیزی نباشد. و این شهر باجگاهیست وکشتی‌بندان[7] وچون ازآنجا بجانب جنوب بر کناردریا بروند ناحیت توّه وکازرون[8] باشد. و من در این شهر مهروبان بماندم بسبب آنکه گفتندراهها ناایمن استازآنکه پسران باکالیجار[5] را باهم جنگ و خصومت بود[9] و هر یك سری میکشیدند و ملك مشوّش گشته‌بود[10]. گفتند به‌ارجان[11] مردی بزرگست وفاضل اوراشیخ‌سدیدمحمدبن عبدالملك گویند. چون این سخن شنیدم از بسکه از مقام‌در آن‌شهر ملول‌شده بودم رقعه‌یی نوشتم بدو و احوال خود اعلام نمودم و التماس کردم که مرا ازین شهـر بموضعی رساند که ایمن باشد. چون رقعه بفرستادم روز سیوم سی مرد پیاده دیدم همه[12] با سلاح، بنزدیك من آمدند وگفتند ما را شیخ فرستاده است تا در خدمت تو بارجان[11] رویم و ما را[13] بدلداری بارجان[12] بردند.

ارجـان شهری بزرگست و درو بیست هرار مرد بود و بـرجانب شرقی آن

۱ ـ بجز «ط»: کاریز. ۲ ـ ط: بوده. ۳ ـ نپ: بوده. ٤ ـ نپ: نبوده. ٥ ـ ط: اباك‌النجار؛ ب، نپ: اباکالنجار. متن تصحیح قیاسیست. ٦ـ («ب» در حاشیه آورده: گویا این دوکلمه حاشیه بوده است که سهواً داخل متن شده است). ٧ ـ (درحاشیهٔ «ب» راجع بکلمهٔ کشتی بندان توضیحی‌است که درفهرست‌لغات‌خواهیم‌آورد). ٨ـ نپ: کاروان. معجم‌البلدان:اوج...). ٩ـ ط: خصومتست. ١٠ـ کلمه در «ط» نیست. ١١ـ ب، نپ: اراغان. ١٢ ـ ط: که همه. ١٣ـ نپ:مرا.

رودی آبست[۱] که از کوه در آید و بجانب شمال آن رود[۲] وچهارجوی عظیم بریده‌اند و آب[۳] از میان شهر بدر برده، که خرج بسیار کرده‌اند و ازشهر بگذرانیده، بآخر[۴] شهر بر آن باغها و بستانها ساخته. و نخل[۵] و نارنج وترنج وزیتون بسیارباشد. وشهر چنانست که چندانکه برروی زمین خـانه ساخته‌اند در[۶] زیر زمین همچندان دیگر باشد و در همه جا در[۷] زیرزمینها و سرایها[۸] آب میگذرد و تـابستان مردم شهر را بواسطهٔ آن آب در[۹] زیرزمینها آسایش باشد. و در آنجا از اغلب مذاهب‌مردم بودند و معتزله را امامی بود که او را بوسعید[۱۰] بصری میگفتند، مردی فصیح بود و اندر هندسه و حساب دعوی میکرد و مرا با او بحث افتاد و از یکدیگر سؤالها کردیم و جوابها گفتیم و شنیدیم، در کلام و حساب و غیره. و اول محرّم از آنجـا برفتیم[۱۱] و براه کوهستان روی[۱۲] باصفهان نهادیم، در راه بکوهی رسیدیم درهٔ تنگ بود. عام گفتندی این کوه را بهرام گور بشمشیر[۱۳] بریده است[۱۴] وآنرا شمشیر برید[۱۵] میگفتند و آنجا آبی عظیم دیدیدیم که از دست راست ما از سوراخ بیرون می آمد و از جایی بلند فرو میدوید و عوام میگفتند این آب بتابستان مدام میآید و چون زمستان شود باز ایستد و یخ بندد. وبه لوردغان[۱۶] رسیدیم که از ارجان تاآنجا چهل‌فرسنگ بود و این لوردغان[۱۶] سرحد پارس است، و ازآنجا بخان لنجان رسیدیم و بردروازهٔشهر نام سلطان طغرل بیك‌نوشته دیدیم[۱۷] و ازآنجا بشهر اصفهان هفت فرسنگ‌بود مردم خان لنجان عظیم ایمن‌وآسوده بودند، هریك بکار و کدخدایی[۱۸] خود مشغول.

ازآنجا برفتیم هشتم صفر سنهٔ اربع و اربعین و اربعمائة بود که بشهر اصفهان رسیدیم. از بصره تا اصفهان صد و هشتاد فرسنگ باشد، شهریست بر هامون[۱۹] نهاده

۱ ــ نپ : رودیست (باصلاح جدید مانند متن). ۲ ــ نپ : شمال رود و.
۳ ــ ط : وآبرا. ٤ ــ بجز «نپ» : بآخر. ٥ــ نپ: ونخل بسیار. ٦ ــ نپ : و در.
۷ ــ نپ « جادر » ندارد. ۸ ــ نپ ب، ط، نپ اصلاحی: سردابها. متن از «نپ» اصلی است.
۹ ــ ب، ط : در. ۱۰ ــ بجز «نپ» : ابوسعید. ۱۱ ــ نپ : برفتم. ۱۲ ــ ط : رو.
۱۳ ــ ط : با شمشیر. ۱٤ ــ ط : بریده. ۱٥ ــ نپ (دراصل) : برند (اصلاح مانندمتن).
۱٦ ــ نپ : لوردعان ؛ ط : یورغان. ۱۷ ــ ب، نپ : دیدم. ۱۸ ــ کلمه در «ط» نیست.
۱۹ــ (هامـون = زمین‌هموار. حاشیهٔ «ب»).

آب و هوایی[۱] خوش دارد و هرجاکه ده‌گز چاه فرو برند آبی سرد و[۲] خوش بیرون آید وشهر[۳] دیواری‌حصین و[۳] بلند دارد ودروازه‌ها وجنگ گاهها ساخته وبرهمه بارو وکنگره ساخته. و در شهر جویهای آب روان وبناهای نیکو ومرتفع. و درمیان شهر مسجد[٤] آدینهٔ بزرگ نیکو. و باروی شهر راگفتند سه فرسنگ ونیمست. و اندرون شهر همه آبادان که هیچ از وی خراب ندیدم و بازارهای[٥] بسیار، و بازاری دیدم از آنِ صرافان که اندراودویست مرد صرّاف بود و[٦] هربازاری را دربندی ودروازه‌یی و همهٔ محلتها[۷] و کوچه‌ها را همچنین دربندها و دروازه‌های محکم وکاروانسرا های پاکیزه بود و کوچه‌یی بود که آنرا کوطراز میگفتند ودرآن کوچه پنجاه کاروانسرای[۸] نیکو و در هریك بیّاعان و حجره داران بسیار نشسته و این[۹] کاروان کـه ما با ایشان همراه بودیم‌یکهزار و سیصد خروار بارداشتند که درآن‌شهررفتیم هیچ‌بازدید[۱۰] نیامد که چگونه فرو آمدند که هیچ جا تنگی موضع[۱۱] نبود و نه تعذر مقام و علوفه. و چون سلطان طغرل‌بیك ابوطالب محمدبن میکال[۱۲] بن سلجوق رحمة الله علیه[۱۳] آن شهرگرفته[۱٤] بود مردی جوان آنجا گماشته بودنیشابوری[۱٥] دبیری نیك با[۱٦] خطّ نیکو، مردی آهسته، نیکولقا، واو را خواجه‌عمیدمی گفتند. فضل دوست بودوخوش‌سخن و کریم. و سلطان فرموده بود که سه‌سال از مردم‌هیچ چیز نخواهند[۱۷] و او برآن‌میرفت

۱ ــ ط : هوای. ۲ــ «واو» از«ط» است. ۳ ــ «و شهر» در « ط » نیست.
٤ ــ نپ. مسجدی. ٥ ــ ط : بازارها. ٦ ــ ط « واو » ندارد. ۷ ــ ط : محلها.
۸ ــ نپ: سراهای. ۹ ــ نپ: آن. ۱۰ــ کذا وظاهراً: بادید (پدید). ۱۱ــ ط : موضعی.
۱۲ ــ اصل: میکائیل. رجوع به ص ۱ کتاب‌شود. ۱۳ ــ جملهٔ دعائیهٔ‌رحمة‌الله علیه شگفت‌است مگراینکه مربوط بتاریخ‌اقامت ناصرخسرو دراصفهان یا بازگشت ببلخ (سال٤٤٤)نباشد و تاریخ تحریر وتنظیم یادداشت های سفر اوو یا بقول قدماتاریخ تعلیق روزنامه‌و تقویم وی باشدوآن ناچار پس از سال ٤٥٥ میشودکه‌سال درگذشت طغرل سلجوقیست. منظور اینکه بفرض صحت‌و اصالت‌جملهٔ دعائیهٔ فوق تاریخ تنظیم یادداشت های سفرناصرخسرو وبصورت کتاب‌درآمدن آن بسال های پس از ٤٥٥ یعنی دست‌کم به یازده سال پس‌از بازگشت ازسفر میکشد واین درخور تأملست. ۱٤ ــ نپ : بگرفته. ۱٥ ــنپ : نشابوری. ۱٦ــنپ: و. ۱۷ــط : نخواهد.

و پراکندگان همه‌روی بوطن‌نهاده بودند واین‌مرد از دبیران سوری[١] بوده‌بود[٢] وپیش از رسیدن ما قحطی عظیم[٣] افتاده بود ، اما چون ما آنجا رسیدیم جو میدرویدند و[٤] یکمن و نیم نان گندم بیکدرم عدل و[٥] سه من نان جوین هم[٤] . و مردم آنجا میگفتند هرگز بدین شهر هشت من نان کمتر بیك درم کس[٦] ندیده است . و من درهمهٔ زمین پارسی گویان شهری نیکوتر و جامعتر و آبادان‌تر از اصفهان ندیدم . و گفتند اگر[٣] گندم و جو و دیگر حبوب بیست سال بنهند[٧] تباه نشود ، و بعضی گفتند پیش از ین که[٨] بارو نبود هوای شهر خوشتر ازین بود ، و چون بارو ساختند متغیر شد چنانکه بعضی چیزها بزیان میآید اما هوای[٩] روستا همچنانست که بود، و[١٠] بسبب آنکه کاروان دیرتر براه می‌افتاد بیست[١١] روز در اصفهان بماندم، و بیست وهشتم صفر بیرون آمدیم بدیهی رسیدیم که آنرا هیثماباد[١٢] گویند واز آنجا براه صحرا[١٣] و کوه مسکیان[١٤] بقصبهٔ نایین[١٥] آمدیم و از سپاهان تا آنجا سی فرسنگ بود ، و از نایین چهل‌وسه‌فرسنگ برفتیم بدیه گرمه[١٦] ازناحیهٔ بیابان[١٧] که این ناحیه ده‌دوازده پاره‌دیه باشد رسیدیم[١٨] وآن موضعی گرمست و درختهای خرما بود ، و این ناحیه کوفجان[١٩] داشته بودند در قدیم و در این تاریخ که ما رسیدیم امیر گیلکی[٢٠] این ناحیه از ایشان بستده[٢١] بود ، و نایبی[٢٢] از آن خود بدیهی[٢٣] که حصارکی داردو آنرا پیاده[٢٤] می گویند بنشانده و آن‌ولایت را ضبط میکند ، و راهها ایمن میدارد و اگر کوفجان[٢٥] براه زدن روند[٢٦] سرهنگان امیر گیلکی[٢٠] براه ایشان میفرستد وایشانرا بگیرند ومال بستانندو بکشند

١ــ ط ، ب : شوری(ظاهراًمنظور سوری‌ابن المعتزست عمید خراسان بعهد مسعودغزنوی) .
٢ ــ ط : بوده   ٣ ــ کلمه در « نپ » نیست .   ٤ ــ نپ « واو » ندارد .
٥ ــ «واو» در «نپ» با مرکب سرخ زده‌شده است . ٦ــ ط : کسی . ٧ــ ط ، ب : نهند .
٨ ــ نپ « که » ندارد .   ٩ ــ « ب » « ط » کلمه را ندارد .   ١٠ ــ ط «واو» ندارد.
١١ ــ کلمه در « ط» نیست .   ١٢ ــ ط : هشیتماد (؟) .   ١٣ ــ نپ : سحری ؟
١٤ــ نپ : مسکنان،ط: مکیان. ١٥ــ نپ، ناس (بخط جدیددرحاشیه): نایین. ١٦ اصل : کرمه. متن تصحیح قیاسیست .   ١٧ــ ط : بیابانك .   ١٨ــ کلمه از«ط» است .   ١٩ ــ ط : ناحیه را ...؛ نپ : . . کومخان (توضیح حاشیهٔ «ب» راراجع به کوفج در فهرست خواهیم آورد) .
٢٠ ــ ط : کیلکر .   ٢١ ــ ه ، ب : ستده .   ٢٢ ــ ط : پاسبانی .   ٢٣ــ نپ : بدیهه.
٢٤ــ (بیاضیه؛فرهنگ جغرافیایی‌ایران‌ج ١٠).   ٢٥ــ نپ: کوفحان.   ٢٦ــ ب ، نپ: دوند .

و از محافظت آن بزرگ این راه ایمن بود و خلق آسوده ، خدای تبارك وتعالی همه پادشاهان عادل را حافظ و ناصر و معین باد و برروانهای گذشتگان رحمت کناد . و در ین راه بیابان بهر دو فرسنگ گنبدکها[١] ساخته‌اند و مصانع که آب باران‌در آنجا جمع شود[٢] بمواضعی[٣] که[٤] شورستان نباشد ساخته‌اند ، و این گنبدکها بسبب آنست تا مردم راه گم نکنند ونیز بگرما وسرما لحظه‌یی در آنجا آسایشی کنند . ودرراه‌ریگ روان دیدیم‌عظیم، هر که[٥] از نشان بگردد از میان آن ریگ بیرون نتواند آمدن و هلاك‌شود ، وازآن بگذشتیم، زمینی[٦] شوره[٧] پدید آمد برجوشیده که شش فرسنگ چنین بود ،که اگر از راه کسی یکسو شدی فرو رفتی ، و از آنجا براه رباط زبیده[٨] که آنرا رباطمرا[٩] میگویند برفتیم و آن رباط را پنج چاه آبست که اگر آن[١٠] رباط و آب نبودی کس از آن بیابان گذر نکردی . واز آنجا بچهار دیه[١١] طبس آمدیم بدیهی که آنرا رستاباد میگفتند. نهم[١٢] ربیع‌الاول بطبس رسیدیم وازسپاهان تا طبس صدوده فرسنگ میگفتند .

طبس شهری انبوه است اگرچه بروستا نماید[١٣] و آب اندك باشد وزراعت کمتر کنند خرماستانها[١٤] باشد و بساتین[١٥] وچون ازآنجا سوی شمال روند . نیشابور بچهل فرسنگ باشد و چون سوی جنوب بخبیص روند[١٦] براه بیابان چهل فرسنگ باشد و سوی مشرق کوهی محکمست ودر آن‌وقت امیر آن شهر گیلکی‌بن‌محمد بودو بشمشیر گرفته بود[١٧] و عظیم ایمن و آسوده بودند مردم آنجا چنانکه بشب درسرایها نبستندی و ستور درکویها باشد ، با آنکه شهر را دیوار نباشد و هیچ زنرا زهره نباشد که با مرد بیگانه سخن گوید ، و اگر گفتی هر دو را بکشتندی وهمچنین دزد وخونی نبود

١ ــ ط : گنبدکهای .   ٢ ــ ط : میشود .   ٣ ــ ط : و بمواضع ، متن مطبوع: بمواضع
٤ ــ « ط » کلمهٔ زمین افزوده است .   ٥ ــ ب ، نپ : که هرکه ، متن مطبوع : و که .
٦ ــ ب : زمنینی ؟   ٧ ــ ب ، نپ : شور .   ٨ــ نپ (در اصل) مده (باصلاح جدیدمانندمتن).
٩ــ(یافته نشد) .   ١٠ــ کلمه از« نپ »است.   ١١ــ بجز«ط» :بچهارده.   ١٢ ــ ب، ه :ونهم.
١٣ ــ نپ : میماند .   ١٤ ــ ط : خرمایستانها .   ١٥ ــ نپ : بساطین .   ١٦ ــ نپ : رود ؛ ط : روند و .   ١٧ ــ کلمه در« نپ » نیست .

از پاس و عدل او . و از آنچه من در عرب و عجم دیدم از عدل و امن بچهار موضع دیدم : یکی بناحیت[۱] دشت[۲] در ایام لشکر خان[۳] ؛ دویم بدیلمستان در[٤] زمان امیر امیران جستان[٥] بن ابراهیم ؛ سیوم در ایام المستنصر بالله امیرالمؤمنین[٦] [بمصر] ؛ چهارم بطبس در ایام امیر ابوالحسن گیلکی بن محمد . و چندانکه بگشتم بایمنیِ این چهار موضع ندیدم و نشنیدم . و ما را هفده روز بطبس نگاهداشت و ضیافتها کرد و بوقت رفتن صلت فرمود وعذرها خواست، ایزد سبحانه وتعالی ازو خوشنود باد، [و] رکابداری از آن خود با من بفرستاد[۷] تا زوزن[۸] که هفتاد و دو فرسنگ باشد . چون از طبس دوازده فرسنگ بیامدیم قصبه‌یی بود که آنرا رُقه می گویند ، آبهای روان داشت ، و زرع[۹] وباغ و درخت و بارو[۱۰] و مسجد آدینه ودیهها[۱۱] ومزارع تمام دارد .

نهم ربیع الاخر از رقه[۱۲] برفتیم و دوازدهم ماه بشهر تون رسیدیم . میان رقه[۱۲] و تون بیست فرسنگست . شهر تون شهری[۱۳] بزرگ بوده است ، اما در آنوقت که من دیدم اغلب خراب بود و[۱٤] برصحرایی نهاده است و آب روان و کاریز دارد و بر جانب شرقی باغهای بسیار بود و حصاری محکم داشت . گفتند در ین شهر چهارصد کارگاه بوده است ،که زیلو بافتندی . و در شهر درخت پسته بسیار بود[۱٥] در سرایها و مردم بلخ و تخارستان پندارند که پسته جزبر کوه نروید ونباشد.

و چون از شهر تون برفتیم آن مرد گیلکی[۱٦] مرا حکایت کرد که وقتی ما از تون به گنابد میرفتیم ، دزدان بیرون آمدند و بر ما غلبه کردند ، چند نفر[۱۷] ازبیم خود رادرچاه کاریز افکندند . بعداز آن از آن جماعت یکی را[۱۸] پدری مشفق بود بیامد

۱ ـ ط : سیاحت . ۲ ـ نپ (دراصل): راست (باصلاح جدید) : رشت؛ ط :دست(؟).
۳ ـ کذا ایضاً فی نپ؛(حاشیهٔ ب). ٤ ـ ط : از. ٥ ـ نپ : خسنان . ٦ ـ کلمه در «ط» نیست. ۷ ـ ب : فرستاد؛ ط: فرستاد و . ۸ ـ ط : ذوزن : ۹ ـ نپ (در اصل) : رز (باصلاح جدید) : زرع . ۱۰ ـ نپ : بار . ۱۱ ـ ط : دیههای ؛ب: دیها. ۱۲ ـ نپ: دقه.
۱۳ ـ ب، نپ : شهر . ۱٤ ـ نپ « واو» ندارد . ۱٥ ـ ط «واو» افزوده است.
۱٦ـ («ب» در حاشیه آورده : گویامقصود رکابدار امیر گیلکی است که همراه ناصرخسرو کرده بوده است تازوزن). ۱۷ ـ در« نپ» بخط سرخ الحاقیست. ۱۸ ـ بجز« نپ»: یکی رااز آن جماعت .

و یکی را بمزد گرفت و در آن چاه گذاشت تا پسر اورا بیرون آورد ، چندان ریسمان و رسن که آن جماعت داشتند حاضر کردند و مردم بسیار بیامدند ، هفتصد گز رسن فرو رفت تا آن مرد ببن چاه رسید ، رسن در آن پسر بست و اورا مرده بر کشیدند، و آن مرد چون بیرون آمد گفت که[۱] آبی عظیم درین کاریز روانست و آن کاریز چهار فرسنگ میرود. و آنرا[۲] گفتند کیخسرو فرموده است کردن و بیست وسیوم شهر ربیع الاخر بشهر قاین رسیدیم، ازتون تا آنجا هجده فرسنگ میدارند، اما کاروان بچهار روز تواند شدن که فرسنگهای گرانست.

صفت شهر قاین[۳] ـ قاین شهری بزرگ و حصین است ، وگرد شهرستان خندقی دارد ، ومسجدی[٤] آدینه بشهرستان[٥] اندرست ، و آنجا که مقصوره است طاقی عظیم بزرگست چنانکه درخراسان از آن بزرگتر ندیدم و آن طاق نه در خور آن مسجدست. و عمارت همهٔ شهر بگنبدست . و از قاین چون بجانب مشرق شمال[٦] روند[۷] بهجده[۸] فرسنگی زوزن است ، و[۹] جنوبی تاهرات سی فرسنگست[۱۰] . بقاین مردی دیدم که او را ابو منصور محمد بن دوست می گفتند، از هرعلمی با خبر بود از طب و نجوم و[۱۱] منطق چیزی ، از من پرسید که چه گویی[۱۲] بیرون این افلاك وانجم چیست ؟ گفتم : نام چیز بر آن افتد که داخل این افلاکست و بر دیگر نه . گفت : چگویی بیرون ازین گنبدها معنی است[۱۳] یا نه ؟ گفتم : چاره نیست که عالم محدودست و حدّ او فلك الافلاك ، و حدّ آنرا گویند که از جزاوجدا باشد وچون این حال دانسته شد واجب کند که بیرون افلاك نه چون اندرون باشد. گفت: پس آن معنی راکه عقل اثبات میکند نهایت هست[۱٤] از آن جانب اگر نه[۱٥] ؟ اگر نهایتش هست تاکجاست واگر نهایتش

۱ ـ نپ « که » ندارد . ۲ ـ ب ، نپ : وآن . ۳ ـ سه کلمهٔ اخیر یعنی عنوان از « ط » است . ٤ ـ بجز « نپ» : مسجد . ٥ ـ ط : آدینه دارد که بشهر. ٦ ـ ط : شرق و شمال . ۷ ـ نپ : بروند . ۸ ـ ط : بهیجده . ۹ ـ نپ «واو» ندارد .
۱۰ ـ ب ، ط : فرسنگ . ۱۱ ـ «ط» و متن مطبوع : از . ۱۲ ـ ط : میگوئی .
۱۳ ـ نپ : هست . ۱٤ ـ ط ، متن مطبوع: نیست . ۱٥ ـ «اگرنه» در « ط » و متن مطبوع نیست . (واگر اینجا بمعنی یاست و فردوسی بسیار بکار برده است. حاشیهٔ «ب»).

نیست نامتناهی[1] چگونه فنا پذیرد ؟ و از این شیوه سخنی چند میرفت و گفت که بسیار تحیر در این خورده‌ام . گفتم که نخورده است ؟ فی الجمله بسبب تشویشی که در زوزن بود از جهة عبید نیشابوری[2] و تمرّد رئیس زوزن ، یك ماه بقاین بماندم و رکابدار امیر گیلکی را از آنجا بازگردانیدم . و از قاین بعزم سرخس بیرون آمدیم دویم جمادی الاخرة[3] بشهر سرخس رسیدیم ، واز بصره تا سرخس سیصد و نود فرسنگ حساب کردیم ، از سرخس براه رباط جعفری و رباط عمروی و رباط نعمتی[4] که آن[5] هرسه رباط نزدیك هم برراهست بیامدیم . دوازدهم جمادی الاخرة[3] بشهر مروالرّود رسیدیم ، و بعد از دو روز بیرون شدیم ، براه آب گرم .نوزدهم ماه به باریاب[6] رسیدیم سی و شش فرسنگ بود و امیر خراسان جغری[7] بیك ابو سلیمان داود بن میکال[8] بن سلجوق بود و وی بشبورغان بود و سوی مرو خواست رفتن که دارالملك وی بود و ما بسبب ناایمنی راه سوی[9] سمنگان[10] رفتیم از آنجا براه سه دره سوی بلخ آمدیم وچون برباط سه دره رسیدیم شنیدم[11] که برادرم خواجه ابوالفتح عبدالجلیل ، در طایفهٔ[12] وزیر امیر خراسان است که او را ابو نصر میگفتند و هفت سال بود که من از خراسان رفته بودم ، چون بدستگرد رسیدیم[13] ثقل[14] وبنه دیدم که سوی شبورغان[15] میرفت. برادرم که[16] با من بود پرسید که این از آن[17] کیست؟ گفتند از آن وزیر. گفت شما[18] ابوالفتح عبدالجلیل را شناسید ؟ گفتند : کس[19] او با ماست[20] . درحال شخصی

---

۱ ـ ط ، متن مطبوع : تا منتاهی . ۲ ـ نپ : نشابوری . ۳ ـ اصل:الاخر . (متن از حاشیهٔ « ب » است) . ٤ ـ نپ : نعیمی . ٥ ـ نپ : این . ٦ ـ ط : ماه باریاب؛ نپ : بارباب . ۷ ـ نپ : جعفر . ۸ ـ ب ، نپ، ط ، ه : میکائیل، متن مطبوع:مکائیل. رجوع به ص ۱س٥ کتاب شود . ۹ ـ نپ (دراصل) : وی (باصلاح جدید) : سوی
۱۰ ـ ط ، ه ، ب : سنگلان ؛ نپ : کلان. متن تصحیح قیاسیست . ۱۱ـ بجز « ط » : شنیدیم .
۱۲ ـ نپ :طالقه . ۱۳ ـ نپ : رسیدم . ۱٤ ـ اصل : نقل (متن از حاشیهٔ «ب» است) .
۱٥ ـ ط : شبودغان ؛ نپ : شورقان ؛ ب ، ه : شبورقان . (متن اصلا حیست از روی ص۱ کتاب و همین صفحه برای یکنواخت شدن ضبط کلمه) . ۱٦ـ متن مطبوع ، ط : « که » ندارد .
۱۷ ـ ب ، ط ، ه : از . ۱۸ ـ ط : شماها . ۱۹ـ متن مطبوع : کسی .
۲۰ـ نپ : بماماست .

نزدیك ما آمد و گفت: از کجا میآیید ؟ گفتیم: از حج . گفت: خواجهٔ من ابوالفتح عبدالجلیل را دو[1] برادر بودند[2] از چندین سال بحج رفته[3] و او پیوسته در اشتیاق ایشانست و از هر که خبر ایشان میپرسد نشان نمیدهند . برادرم گفت: ما[4] نامهٔ ناصر آورده‌ایم چون خواجهٔ تو برسد بدو دهیم : چون لحظه‌یی برآمد کاروان براه[5] ایستاد و ما هم براه ایستادیم ، و آن کهتر گفت: اکنون خواجهٔ من برسد و اگر[6] شمارا نیابد دلتنگ شود اگر[7] آن نامه مرا دهید تا بدو دهم دلخوش شود . برادرم[8] گفت: تو نامهٔ ناصر میخواهی یا خود ناصر را[9]؟ اینك ناصر . آن کهتر از شادی چنان شد که ندانست چه کند ، و ما سوی شهر[10] بلخ برفتیم براه[11] میان روستا ، و برادرم خواجه ابوالفتح براه دشت[12] بدستگرد آمد و در خدمت وزیر بسوی امیر خراسان میرفت ، چون احوال ما بشنید از دستگرد[13] بازگشت و بر سر پل جموکیان[14] بنشست تا آنکه ما برسیدیم و آن روز شنبهٔ بیست و ششم ماه جمادی الاخرة[15] سنهٔ اربع و اربعین و اربعمائة[16] بود ، و[17] بعد از آنکه هیچ امید نداشتیم وبدفعات درو قایع مهلکه افتاده بودیم و ازجان نا امید گشته ، بهمدیگر رسیدیم و بدیدار یکدیگر شاد شدیم و خدای سبحانه وتعالی را بدان شکرها گزاردیم[18] وبدین تاریخ بشهر بلخ رسیدیم و حسب حال این سه بیت گفتم[19] :

رنج و عنای جهان اگر چه درازست — با بد و با نیك بیگمان بسر آید
چرخ مسافر ز بهر ماست شب و روز — هر چه یکی رفت بر اثر دگر آید
ما سفر برگذشتنی گذرانیم[20] — تا سفر ناگذشتنی بدر آید.

۱ـ نپ : و(باصلاح جدید) : دو . ۲ـ « بودند » در« نپ» بخط الحاقی است .
۳ ـ ط : رفته‌اند . ٤ ـ ط : تا. ٥ ـ ط ، متن مطبوع : برراه. ٦ ـ نپ«اگر» ندارد.
۷ ـ ط ، متن‌مطبوع : واگر. ۸ ـ متن‌مطبوع : وبرادرم . ۹ـ ب ، نپ، ه : افزوده‌اند : میخواهی . ۱۰ـ نپ (دراصل) : شهر (بدون سوی) (باصلاح جدید) : سوی (بدون شهر).
۱۱ـ ط: وبراه. ۱۲ ـط، متن‌مطبوع: براه‌دستگرد(بدون‌دشت) (دشت مجهولست). ۱۳ـنپ : دستکیرد. ۱٤ـ نپ: جوحمان. ۱٥ـ اصل:الآخر(متن از حاشیهٔ «ب»است) . ۱٦ـ ط:اربعماه.
۱۷ـ نپ «واو» ندارد . ۱۸ـ اصل : گذاردیم . تصحیح متن قیاسیست. ۱۹ـنپ: گفتیم .
۲۰ـ («ب» درحاشیه آورده . ظ :گذرانديم؟)

و مسافت راه که از بلخ بمصر شدیم و از آنجا بمکه و براه بصره بپارس رسیدیم و ببلخ آمدیم غیر آنکه باطراف بزیارتها و غیره[1] رفته بودیم[2] دو هزار ودویست وبیست فرسنگ بود. واین سر گذشت آنچه دیده بودم براستی شرح دادم و بعضی که بروایتها شنیدم اگر در آنجا خلافی باشد خوانندگان از ین ضعیف ندانند و مؤاخذت و نکوهش نکنند و اگر ایزد سبحانه و تعالی توفیق دهد چون سفر طرف مشرق کرده شود آنچه مشاهده افتد با این[3] ضم کرده شود انشاءالله تعالی[4] وحده العزیز والحمدلله رب العالمین والصلوة علی محمد و آله واصحابه اجمعین .

۱ ـ نپ : غیرها . ۲ ـ نپ : بودم . ۳ ـ ب ، ط : باین .
٤ ـ جملهٔ بعد در « ط » نیست . وعبارت اخیر باجملهٔ مذکور درسطر ٤ صفحهٔ ۸۰ ازنظر عدم سازکاری درخورمقایسه وتأملست مگر آنکه دیداروی ازملتان ولهاوور مربوط بسفرمشرق نباشد.

فهرست نامهای کسان وجایها ونسبتها و کتابها و قبیله ها و فرقه ها[1]

آ
آبخوری (یااخری۳ح)-۳
آبسکون(دریا)- ٥
آدم- ۱۸
آذربایجان - ٦،۱۹
آمد - ۹، ۱۰، ٦۳
آمل-۳
ا
اباکالنجار-۱۱٤، ح۱٤۱ح-رجوع به باکالیجار شود .
ابراهیم-رجوع به جستان ورجوع به ابوصالح شود.
ابراهیم خلیل الرحمن-۳۷، ٤۰، ٤۲، ٤۲ح، ٤٥، ۸٦، ۸۷، ۹٤، ۹۸، ۱۰۲.
ابراهیم(مقام)-۸۷، ۹۸
ابله(شهر)-۱۱۸-۱۱۹
ابله(نهر)-۱۱۳، ۱۱۸، ۱۱۹
ابن المعتز-.رجوع به سوری شود.
ابوالحسن-رجوع به امیر گیلکی شود.
ابوالعلاء معری -۱۲
ابوالفتح عبدالجلیل(خواجه)-۱۲۸، ۱۲۹
ابوالفتح علی بن احمد-۱۱٥
ابوالفضل خلیفة بن علی الفیلسوف-٥
ابوالفضل بیهقی- ٥٦ح
ابوبکر همدانی-٤۳
ابوجهل-۹٤ح
ابوسعید بصری۱۲۲ح،رجوع به بوسعید شود.
ابوسعید(جهود)-۷۲
ابوسعید لحساوی۱۰۹ح، ۱۱۱ح. ورجوع به بوسعید شود.
ابوسلیمان-رجوع به جغری بیک شود.
ابوصالح-رجوع به جستان ابراهیم شود.
ابوعبدالله احمد بن علی بن احمد(رئیس)-۱۱٥
ابوعبدالله محمد بن فلیج-۸۱، ۸٤، ۸٥
ابوعلی سینا(استاد)-۳
ابوعقیل-۱۷ ورجوع به پسر ابوعقیل شود .
ابوغانم عبس بن البعیر-۱۰٥
ابوقبیس(کوه)-۸٦، ۸٦ح، ۸۷
ابومعین-رجوع به ناصرخسرو شود .
ابومقیل-۱۷ح.
ابومنصور شهمردان-۱۱٤
ابومنصور محمد بن دوست-۱۲۷
ابومنصور وهسودان بن محمد(امیرالاجل سیف الدوله وشرف الملة ولی امیرالمؤمنین)-٦
ابونصر احمد (امیرالاعظم عزةالاسلام سعدالدین نصرالدولة وشرف الملة) - ۸ و رجوع به نصرالدولة شود
ابونصر(وزیر امیرخراسان، جغری بیك)-۱۲۸
ابی هریره-۲۲
اخلاط-۷، ۷ح، ۸
اخمیم-۸۰
اربل (اریل)-۲۰ح-رجوع به داریل شود
ارجان-۱۲۱-۱۲۲
ارزن-۸
ارمانوش (رز)-۸
ارمنی(زبان)-۷
ارمنیان-۷
ازهر(جامع)-٥۷
استادان(گروهی از لشکریان سلطان مصر)-٥۹
استنبول-٥۰
اسحاق بن ابراهیم-۳۷، ٤۲، ٤٥
اسری(سوره)-۲-۳۱ح
اسکندریه-٥۰، ٥۱
اسماعیل-٤٥
اسوان-٤۸، ۸۰، ۸۱، ۸۱ح، ۸۲، ۸۳، ۸٤، ۸٤ح، ۸٥
اسیوط-۷۹، ۸۰

۱ ـ درترتیب الفبائی ، الف ولام کلمات، جزء کلمه بحساب آورده شده است .

اصحاب الرس-۱۰۶
اصحاب الرقیم- ۱۰۶ح
اصفهان –۳، ۳ح، ۱۲۲، ۱۲۳ح، ۱۲۴ ورجوع به سپاهان شود
اعبلین–۱۹
اعزالقری-۴۴ح
اقلیدس-۳
الابله–۱۱۸ح
الامراء (حاره = محله)–۶۳
الباطلیه(حاره)–۶۳
الجودریه(حاره) –۶۳
الجونه(الحدیث۱۱۸ح)-۱۱۸
الحاکم بامرالله -۴۴، ۴۴ح -ورجوع به حاکم...شود.
الحمیدة-۱۱۸
الدیالمة(حاره)–۶۳
الروم(حاره)-۶۳
السریرك–۱۱۸ح
الصمد(الضمیر-۱۱۸ح)-۱۱۸
العزیز بالله– ۹۷ح
العزیز لدین الله–۹۷
الفصول والغایات(کتاب)–۱۳
المحرری-۱۱۸ح
المستنصر بالله - ۱۲۶
المشان(المثال۱۱۸ح)–۱۱۸
المصامده(حاره)–۶۳
المعز لدین الله–۵۳، ۵۴، ۵۹، ۹۷ح ورجوع به معز شود .
المفردات(المنفردات۱۱۸ح)–۱۱۸، ۱۱۸ح
المفتح–۱۱۸ح
المقیم–۱۱۸
النبی،(مقام)-۳۹
امیرالجیوش–۴۲
امیرالمؤمنین(حمزه)–۷۵ح
امیرالمؤمنین(خلیفهٔ فاطمی)–۷۰، ۷۳، ۱۲۶
امیرالمومنین(علی بن ابیطالب)–۸۵، ۹۳، ۱۱۶
امیرامیران–۵، ۱۲۶–رجوع به جستان ابراهیم شود.
امیر گیلکی(ابوالحسن بن محمد)-۱۲۴، ۱۲۶ح، ۱۲۸
انجیل-۴۵
اندلس–۱۵، ۵۱، ۵۲، ۵۳
انطاکیه–۱۲، ۱۲ح
اویس قرنی–۷
اهواز–۱۱۵

ب

باب ابراهیم–۸۷، ۹۱
باب الابواب(به بیت المقدس)–۲۸
باب الارمن–۹
باب الاسباط–۲۸
باب الانطاکیه–۱۲
باب البحر–۵۵
باب التل-۹
باب التمارین-۹۴، ۹۴ح
باب التوبة–۲۹
باب الجنان–۱۲
باب الجوامع(مسجد)–۶۴
باب الحطة–۳۴
باب الخلیج–۵۶
باب الدجله–۹
باب الدقاقین-۹۳
باب الذهب–۵۵
باب الرحمة(به بیت المقدس)–۲۹
باب الرحمة(به مکه)-۹۷
باب الروم--۹
باب الزبرجد–۵۵
باب الزلاقة–۵۵
باب الزویلة-۵۶
باب الزهومة (الزهو، الرهو به ۵۵ح)-۵۵
باب السریج-۵۵
باب السریة-۵۵
باب السقر-۲۸
باب السکینة–۳۴
باب السلام–۵۵
باب الصفا (باب صفا)–۷۵، ۸۸، ۹۱ح، ۹۳، ۹۴
باب الطوی(باب السطوی ۹۴ح)-۹۴
باب الطیب(مشهد)-۱۱۶
باب العجله–۹۴
باب العید–۵۵
باب العین–۳۴
باب الفتوح ۵۵، ۵۶
باب الفسانین–۹۳
باب الطیب(مشهد)۱۱۶

باب القنطره-۵۶
باب الله-۱۲
باب المشاورة-۹۴
باب المعامل–۹۴
باب النبی(به بیت المقدس)-۳۴
باب النبی(به مکه)–۴۴، ۹۲، ۹۲ح
باب النبی(به مکه)-۹۲
باب الندوة-۹۱، ۹۲، ۹۴
باب النصر(یا باب النصیر ۵۶ح) ۵۶
باب الوسیط(یا باب الوسیطة ۹۴ح)-۹۴
باب الیهود–۱۲
باب بنی شیبه-۹۴
باب بنی هاشم-۹۱، ۹۳، ۹۳ح، ۹۴ح
باب عروة–۹۴
باب علی علیه السلام–۹۳
باریاب–۲، ۱۲۸، ۱۲۸ح
باطلیان (گروهی از لشکریان مصر)–۵۹
باکالیجار دیلمی–۱۱۴، ۱۲۱
بایزید بسطامی(شیخ)–۳
بایسنقری(دیباچهٔ شاهنامه)-۲ح
بئر الحسین بن سلامة–۱۰۳
بئر الرسول–۱۰۱
بئر الزاهد-۸۹
بئر زمزم-۹۸
بئر علی بن ابیطالب-۱۰۱
بجاویان (بجاهیان ۸۳ح) ۸۳
بحر النعام-۸۳
بحرین–۱۱۲
بدوی(عرب)–۱۱
بدویان(گروهی از لشکریان سلطان مصر)-۵۹
بدویان–۱۱۲
براق–۳۸
برجوان(حاره)–۶۳
برده(ده)–۱۹
برزالخیر(یا برزالخیر ۵ح)–۵
برقه-۸۹، ۹۹
برکری(یا برکری ۶ح)–۶، ۷
بشر–۱۱۸ح
بصره-۶۸، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۸ح، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۳۰
بصره (دریا)–۹۰
بطلمیس-۷
بغداد–۳۲، ۵۴، ۶۸، ۸۹، ۹۲، ۱۰۴، ۱۱۱
بقره(سوره)-۳۴ح
بلاس-۱۱۸
بلال حبشی-۱۰۱
بلخ–۳، ۸، ۱۱، ۲۴، ۱۲۳ح، ۱۱۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰
بنی اسرائیل-۲۱-۳۴
بنی سواد–۱۰۵
بنی شیبه–۱۰۰
بنی عباس-۹۷
بنی مازن(مشهد)–۱۱۶
بنی نسیر(حصن)–۱۰۴
بوجهل(سرا)۹۴–
بوقبیس (کوه)-۸۶، ۸۷ح ؛ رجوع به ابوقبیس شود .
بوسعید بصری-۱۲۲
بوسعید لحساوی-۱۰۹، ۱۰۹ح؛ ۱۱۱
بوعقیل-۱۷ح. رجوع به ابوعقیل شود.
بهرام گور–۱۲۲
بیابان-۱۲۴، ۱۲۵
بیابانك-۱۲۴ح
بیاضیه-۱۲۴ح
بیت اللحم-۴۱
بیت المقدس- ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۶ح، ۳۳، ۳۵، ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۵
بیروت–۱۶
بیشه(یا بیسه ۹۱ح)-۹۱
بیعة القمامة-۴۴
بیل-۴

پ

پارس(فارس)-۱۱۴، ۱۲۱، ۱۲۲
پارسیان-۲، ۸
پارسی(زبان)-۷(پارسی گو)-۱۲۴
پارسی(مرد)-۱۱۴، ۱۱۵
پاریس(کتابخانه)-۲ح
پسر ابوعقیل-۱۷
پسر شاددل-۸۹، ۹۰، ۱۰۲
پنج دیه-۱
پیاده(حصاد)-۱۲۴

ت
تابوت سکینه-٣٥
تاج المعالی بن ابوالفتوح-٨٦
تاریخ یمینی-١٠١ح
تازی(خط)-١٢
تازی(زبان)-٧،٩٠
تبت(سوره)-١١
تبریز-٦
تخارستان-١٢٦
ترسا-٦٩،٨٠
ترسایان-١٠،٢٥،٤٠،٤١
ترسایی-٤٩
ترك(بلاد)-١٠
ترکستان-٦٠
ترمذ-٤٨
تماسیح(وادی)-٢٢
تنیس-٤٦،٤٦ح،٤٧،٤٨
توج-١٢١ح
تون-١٢٦،١٢٧
توه-١٢١
تهامه-٩٠
ث
ثربا(یاسرباه ١٠٥ یاهرماه ١٠٥ح)-١٠٥ح
ثربه(یاشربه ١١٨ح)-١١٨
ج
جار-٥٢،٧٣،٧٦،٨٥،٩٠
جبرئیل(قبه)-٣٨
جبل الرحمة-١٠٢
جبل القمر-٤٩
جبیل(یا جبل یا جلیل ١٥ح)-١٥
جحفه-٧٥
جده-٨٤،٨٥،٨٦
جزع(حصار)-١٠٤،١٠٥
جزیرة ابن الغنیمته-١١٨ح
جزیرة العرش-١١٨
جزیرة الفرس-١١٨ح
جزیرة المفردات-١١٨ح. رجوع به المفردات شود.
جزیرة العظمی-١١٨،١١٨ح
جستان ابراهیم(یا جستان بن ابراهیم)، (مرزبان-الدیلم، جیل جیلان ابوصالح مولی امیر المومنین)-٥،١٢٦
جعرانه-١٠١
جعفری(رباط)-١٢٨
جعفریه-١١٨،١١٨ح
جغری بیك، داود بن میکال بن سلجوق(ابوسلیمان)-١،٣،١٢٨، رجوع به داود ..شود
جموکیان. (یاحوحمان ١٢٩ح)(پل)-١٢٩
جندقنسرین-١٢
جوبرة-١١٣،١١٨
جوزجان-١ح
جوزجانان-١
جرهره(کوشك)-٥٧
جوین(= کوان)-٣ح
جهنم(وادی)-٢٦،٢٧
جهودان-٢٥
جیحون-٤٨
جیزه-٦٨
چ
چاشت خواران-٣
چهاردیه(چارده ١٢٥ح)-١٢٥
چین-٥٣
چینی(سفال)-٢٣
ح
حاکم بامرالله-٥١، ٥١ح، ٥٦، ٦٣، ٦٥ ورجوع به الحاکم...شود.
حاکم(جامع)-٥٧
حبرون-٤١ح
حبشه-٥٣، ٦٠، ٦٦، ٨٢، ٨٣
حبشی-١٠١، ١١٠ (بندهٔ...)-٨٩
حجاز-٣٩، ٤٣، ٥٢، ٥٩، ٧٣، ٧٥، ٧٦، ٨٤، ٨٥، ٨٦، ٩٠، ٩٠ح
حجر-٩٨
حجرالاسود-٨٧، ٩٥، ٩٧، ٩٨، ١١١
حجرالاسود(رکن) ٩٥
حدیث ١١٨ح
حران-١٠، ١١
حسن بن علی بن ابیطالب-٥١، ٥٣، ٦١، ٧٧
حسان-١١٨ح
حشان(؟)-١١٨
حظیره(ده)-١٩
حلب-١١، ١٢، ٧٧، ٧٨
حما-١٢ح، ١٣ح

حماة-١٢، ١٣
حمزه بن عبدالمطلب-٣٤، ٧٥، ٧٥ح
حمص-١٢
حمیر-٩٠
حوض-٨٢
حویزه-١١٣ح
حیفا-(حیف ٢٢ح)-٢٢
خ
خاتون(ده) ٢٤
خاقان-٦٠
خان لنجان-١٢٢
خانهٔ زمزم-٩٨، ٩٩
خانهٔ صخره-٣٥، ٣٧
خبیص-١٢٥
خراسان-١، ١١، ٢٧، ٦٨، ٧٦، ٨٤، ٨٩، ٩٩، ١٢٤ح، ١٢٧، ١٢٨، ١٢٩
خرزویل-٤
خزانة الزیت-٩٩
خسرودهلی-٦٠
خشخشان-١١٨ح
خلیج(جوی)-٥٧، ٥٨، ٥٩، ٦٠، ٦١، ٦٢، ٦٢ح
خلیل الرحمن-٤٠، ٤١، ٤٢، ٤٣. رجوع با براهیم خلیل ..شود
خلیل(مشهد)-٤١
خندان-٥
خوی-٦
خیف-١٠٣
د
دارالوزیر-٦٩
داریل(یا اربل ٢٠ح یا اریل ٢٠ح)-٢٠
دامغان-٣
دامون(مغارك؟، وامع)-١٩، ١٩ح
داود بن میکال بن سلجوق(ابوسلیمان جغری بیك)-١
داود پیغمبر-٢٨، ٢٩، ٣٠، ٣٨، ٤٠، ٤٠ح
دربند-٥
دجله-١١٣، ١١٣ح، ١١٧، ١١٨
دست-١٢٦ح، رجوع به دشت شود.
دستگرد-١٢٨، ١٢٩، ١٢٩ح
دشت-١٢٦، ١٢٩، ١٢٩ح
دقیقی-٦
دماوند(کوه)-٣
دمشق-١٢، ١٣، ١٧
دمشق عثمان-١١٨ح، ١١٩ح
دمشقی(برنج)-٢٨، ٢٩، ٦٧
دمیاط-٤٦
دهلی-٦٠
دیار بکر-١٢
دیلم-٣، ٥، ٦١
دیلمان-٥ح
دیلمستان-٥ح، ١٢٦
دیلمیان-٥ح، ٦١
ذ
ذوالکفل نبی-١٩
ر
رستاباد-١٢٥
رسول الله(مسجد)-٨٥
رسول(قبه)-٣٨
رشت-١٢٦ح. رجوع به دشت شود
رقه-١٢٦
رمله-١٨، ٢٣، ٢٤، ٤٥
روضه-٧٤
روم-١٢، ١٣، ١٤، ١٥، ٢٥، ٤٤، ٤٤ح، ٤٦، ٤٧، ٥٢، ٦٠، ٩٩
روم(دریا)-٤٨، ٥٠، ٥١، ٥٢ح
رومش(یاهرمس ٤٨ح)-٤٨
رومیان-٥٠، ٥١، ٥١ح، ٥٦، ٥٦ح
رومی(برده)-٤٩
رومی(جامهٔ زربفت)-٦١
رومی(دیبا)-٤٢، ٤٥، ٥٨، ٧١
ری-٣
ز
زبید-٩٠
زبیده(رباط) (= رباط مرا)-١٢٥
زکریا النبی-٢٩، ٣٠
زمزم-٨٨، ٩٨، ٩٩
زنگبار-٥٣، ٦٦، ٨٢
زنگی-١١٠
زنوج(گروهی از لشکریان سلطان مصر)-٥٩
زوزن-١٢٦، ١٢٦ح، ١٢٧، ١٢٨
زویاله (حاره)-٦٣
زهرا علیهما السلام-٧٤ح

س

سادات-۱۱۰
ساره-۴۲
سام-۱۱۸
ساوه-۳
ساهره(یاسامره۲۵ح،۲۶ح)-۲۵،۲۶
سپاهان(اصفهان)-۳،۱۲۴،۱۲۵
سپیدرود-۵،۵ح
سجلماسه-۵۱
سراب-۶
سراجان(بازار)-۳
سراییان (گروهی از لشکریان سلطان مصر) - ۵۹
سربا (یاثرباه۱۰ح یاهرماه۱۰ح)-۱۰۵
سرخس-۳،۱۲۸
سرمین(یاسرمیس۱۲ح)-۱۲
سروج-۱۱
سعید-۱۱۸ح
سعیدآباد-۶
سفرنامهٔ ناصرخسرو-۲ح،۸ح
سقایة الحاج-۹۹
سقلیه (یاسقابه)-۱۵ح؛۵۲
سکة العطارین-۴۴
سلم-۱۱۸ح
سلسله(قبهٔ)-۳۸ورجوع به قبهٔ سلسله شود.
سلوان(چشمه)-۳۴- رجوع به عین سلوان شود.
سلیمان بن داود-۲۱،۲۷،۲۹،۳۳،۳۴،۴۰
سمرقندی(کاغذ)-۱۵
سمنان-۳
سمنگان-۲؛۱۲۸
سمیران-۵ح،۶ح
سنکلان-۲ح،۱۲۷ح
سنی-۱۷
سوری(ابن المعتز عمید خراسان)-۱۲۴،۱۲۴ح
سوق الخزاعة-۱۱۴
سوق العطارین-۸۸
سوق القداحین-۱۱۴
سوق القنادیل-۶۶
سوق عثمان-۱۱۴
سه دره(رباط)-۱۲۸

ش

شائره-(یاشانزده۱۱۰ح)-۱۱۰
شاددل-رجوع به پسر شاددل شود
شاطی عثمان-۱۱۸،۱۱۹
شام-۱۱،۱۲،۱۳،۱۶،۱۷،۲۴،۲۵،۳۲،۴۱،
۴۴،۵۳،۷۲،۷۵،۷۶،۷۷،۹۲،۹۹
شامی(رکن)-۴۰،۹۵،۹۶
شاهرود(رود)-۵،۵ح
شاهنامه-۲ح
شبورغان-۲،۱۲۸
شبورقان ۱۲۸ح. رجوع به شبورغان شود.
شرقی(رکن)-۴۰
شریفیه-۱۰۸
شط-۱۱۳،۱۱۸ رجوع به شط العرب شود.
شط العرب-۱۱۳،۱۱۸،۱۱۸ح
شعیب-۲۰،۲۰ح
شق عثمان یا نسق عثمان یا دمشق عثمان-۱۱۰ح، رجوع به شاطی عثمان شود
شمعون ۱۹
شمشیر برید-۱۲۲
شمیران-۵،۶
شیعه-۱۵،۱۷،۱۷ح،۲۲،۷۴

ص

صالح-۱۸
صالحیه-۴۸
صخره(قبهٔ)-۳۸
صعده-۸۵،۹۰
صعیدالاعلی-۴۷،۷۹،۸۰
صفا-۸۷،۸۸،۹۰،۹۱،۹۳
صقلاب-۶۰
صقلابیان-۵۱
صقلیه-۱۵
صنعا-۹۰،۹۱
صور-۱۷
صوفیان-۲۹
صیدا-۱۶

ض

ضیقه-۸۱

ط

طائف-۱۰۳،۱۰۳ح،۱۰۴
طارم-۵۱۴

طالقان-۲
طبریه-۲۰،۲۱
طبریه(دریا)-۲۱
طبریه(شهر)-۲۱
طبس-۱۲۵،۱۲۶
طرابرزن(یاطرابوزن۱۵ح)۱۵
طرابلس-۱۲،۱۴،۱۵؛۲۴
طغرل بیک (ابوطالب محمد بن میکال بن سلجوق)-
۳؛۱۲۲؛۱۲۳،۱۲۳ح
طوس-۲ح
طولون-۶۳
طولون(مسجد)-۶۳
طینه (یاطبیه۴۶ح)-۴۶

ع

عاصی(آب)-۱۳
عایشه-۱۱۶
عبادان-۱۱۹،۱۱۹ح
عباسیان-۶۳
عبداللناف(؟)-۱۱۸ح
عبدالله بن عباس-۱۰۴
عبدالله(قاضی)-۷۶
عبری(خط)-۲۱
عبیدالشراء (گروهی از لشگریان سلطان مصر) - ۵۹
عبیدالشری(حاره)-۶۳
عبید نیشابوری-۱۲۸
عشر-۹۱
عجم (بلاد)-۱۰،۱۴،۱۵،۲۲،۶۱،۶۱ح،۶۶،
۶۹،۷۰،۸۰
عجمی-۱۹،۱۱۰،۱۱۰ح
عجمیان-۵۹
عدن-۵۲،۵۳،۸۳،۸۹،۹۰،۱۰۲،۱۱۲
عراق-۱۲،۱۳،۱۳ح ۳۲،۸۹
عراقی(رکن)-۹۵،۹۶
عراقین-۹۹
عرب(بلاد)-۱۰،۶۱(زمین)-۹۰،۱۱۲
عرعر-۴۴
عرفات - ۴۴،۷۵،۷۷،۸۹،۸۹ح (شب...)-
۱۰۲(دشت..)-۱۰۲
عرقه-۱۴
عزیر-۱۹
عزیز-۶۸
عسقلان-۴۵
عقرمسیان(یاعقرمیان یاعقرصبیان۱۱۸ح)-۱۱۸
عك-۱۹
عکا (عکه، مدینة عکا)-۱۷
عکه-۱۸،۲۹،۱۹ح،۲۲،۲۲ح
علویان-۱۰۸
علی بن ابیطالب(امیرالمؤمنین)-۸۵،۸۵ح،
۹۳،۱۰۱،۱۱۶،۱۰۸
علی بن احمد (یاعلی بن محمد۱۱۰ح)-۱۱۰
علی نسایی (استاد)-۳
عمان-۹۰ ۱۱۲،۱۱۷
عمدة الدوله-۷۷
عمرخطاب-۲۶،۳۲
عمروعاص-۶۴ ۶۵
عمرون (رباط)-۱۲۸
عمید(خواجه)-۱۲۳
عیذاب-۸۲،۸۳،۸۴،۸۵
عیسی-۳۰،۳۱،۴۵
عیش پیغمبر(؟)-۱۹
عین البقر-۱۸
عین الشمس-۶۲
عین سلوان-۲۶

غ

غزنین-۹۵
غمدان(قصر)-۹۱
غوری (الامیر لیث الدوله نوشتکین)- رجوع به نوشتکین شود.
غوری(مقام)-۳۹

ف

فارس-۴۶،۱۱۲
فاطمهٔ زهراء-۷۴
فاطمیین(خلفا)-۹۷ح
فرات-۱۱،۱۱۳،۱۱۷،۱۱۸
فرادیس-۴۱
فردوسی-۲ح،۱۲۷ح
فرس(تاریخ)-۴
فرعون-۲۶،۷۸
فرعون(باغ)-۱۶،۶۲
فرنگ-۱۵،۴۷
فرهنگ جغرافیائی ایران-۱۲۴ح

فسطاط–٥٣
فصول الغایات–١٣ح. رجوع به الفصول و الغایات شود.
فلج (یا فلیج ١٠٦ح، ١٠٧ح)–١٠٦، ١٠٧
فلسطین–٢٤ح
فلسطین نسبت(؟)–٢٤

ق

قاهره (قاهرهٔ معزیه)–٤٨، ٥٣، ٥٤، ٥٥، ٥٦، ٥٧، ٥٨، ٦٢، ٦٣، ٦٣ح، ٦٤، ٧٩
قاین–١٢٧، ١٢٨
قبادیانی–١
قبور الشهداء–٧٥
قبهٔ رسول–٣٨
قبهٔ سلسله–٣٨
قبهٔ صخره–٣٥ ٣٨، ٣٩
قبان (قبان ٤ح)–٤
قدس (= بیت المقدس)–٢٤، ٤٤
قرآن–١١، ١٣، ٣٠، ٣١، ٣٥، ٦٥، ١٠٦
قرول (یا فرول ١١ح)–١١
قریة العنب–٢٤
قزل اوزن–٥ح
قزوین–٤، ٩٥ح
قسطنطنیه–١٢، ١٢ح، ٤٨، ٥٢
قصر الشوك (حاره)–٦٣
قطران–٦
قطیف–١١٢
قطیفی (کناره)–١٠١
قف انظر (قلعه)–٧
قلزم (دریا)–٥٢، ٧٦، ٨٣ ٨٣ح، ٩٠ (شهر)–٥٢، ٦٦، ٧٣ ٧٧
قلمون (حصار)–١٥
قوص–٨٠
قومس–٣
قوهه–٤
قیروان–٥١ ٥٩، ٧٢
قیساریه–٢٢، ٢٣
قیصر–٤٤

ك

کازرون–١٢١
کیش–٥٠
کتامیان (گروهی ز الشکریان سلطان مصر)–٥٩
کرمه–رجوع به گرمه شود
کعبه–٢٧، ٧٣، ٧٦، ٧٦ح، ٩١، ٩٥، ٩٦، ٩٩، ١٠١، ١١١
کفرسابا (یا کفرساباد ٢٣ح) (= کفرسلام)–٢٣
کفرسلام (= کفرساباد)–٢٣
کفرکنا–٢٢ح
کفرکنه–٢٢ (رجوع به کفرکنا شود).
کنیسه (ده)–٢٢
کوان (= جوین) ٣، ٣ح
کوطراز (محله)–١٢٣
کومج–١٢٤، ١٢٤ح
کوفه–٩٠، ١١٦
کویمات (یا کوماب ١٣ح)–١٣
کیخسرو–١٢٧
کیش–٥٠، ١١٢

گ

گرجی–٦٠
گرمه–١٢٤
گنابد–١٣٦
گیلکی–١٢٦ رجوع به گیلکی بن محمد شود.
گیلکی بن محمد (امیرابوالحسن)–١٢٥
گیلان–٥ (کوه...)–٥

ل

لحسا–١٠٣، ١٠٧، ١٠٨، ١٠٩، ٢١٠، ١١١، ١١٢، ١١٢ح
لحصا–(١٠٣ح، ١٠٨ح)
لشکرخان(؟)..١٢٦
لواسان–٣
لوط (دریا)–٢١، ٢١ح
لوط (شهرستان)–٢١
لؤلؤ (کوشك)–٥٧
لوردغان–١٢٢
لهاور–٨٠
لیث الدوله نوشتکین غوری–٤٠
لیلی–١٠٤
لیلی دختر مسعود نهشلی زوجهٔ امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب–١١٦

م

ماوراءالنهر–٨٩، ٩٩
مامون–٣٢
متصوفه–٢٩

محدثه–٨
محمد بن عبدالملك (شیخ سدید)–١٢١
محمد فلیج–رجوع به ابوعبدالله محمد بن فلیج شود.
محمد مصطفی صم–٢٧، ٢٧ح، ٣٠، ١٠٨، ١٠٩، ١١١، ١٣٠
محمود غزنوی (سلطان)–٢، ٢ح، ٧٠
محیط–٥٢، ٨٣، ٩٠
مدینهٔ رسول الله–٣٧، ٥٣، ٧٣، ٧٤، ٧٥، ٧٦، ٧٧، ٨٦
مدینهٔ عکا–رجوع به عکه شود
مرطلون–(= مطلون = حبرون)–٤١ح
مرند–٦
مرو–١، ٣، ٣، ١٢٨
مروالرود–١، ٢، ١٢٨
مروه–٨٧، ٨٨
مریم–٣٠
مزدلفه–١٠٣
مسجد الاقصی–٣١
مسجد الحرام (مسجد حرام)–٣١، ٣٢، ٣٢ح، ٧٤، ٧٤ح، ٨٦، ٨٦ح، ٨٧، ٨٧ح، ٨٨، ٨٨ح، ٩١، ٩١ح، ٩٢، ٩٤، ٩٤ح، ٩٩
مسجد رسول الله–رجوع به رسول الله (...) شود.
مسجد طولون–رجوع به طولون شود.
مسجد یاسمن–رجوع به یاسمن شود.
مسرفال–١١٨ح
مسرقانان ١١٨ح
مسعود غزنوی–٧٠، ١٢٤ح
مسعود نهشلی–١١٦
مسکیان (یا مسکنان یا مکیان ١٢٤ح) (کوه)–١٢٤
مشارقه (گروهی از لشکریان سلطان مصر مرکب از ترکان و عجمیان)–٥٩
مشعر الحرام–١٠٣
مصامده (گروهی از لشکریان سلطان مصر)–٥٣، ٥٩
مشهد باب الطیب–رجوع به باب الطیب شود.
مشهد بنی مازن–رجوع به بنی مازن . شود.
مصر–١٢، ١٥، ٢٨، ٣٧، ٤٠، ٤٢، ٤٢، ٤٤، ٤٥، ٤٦، ٤٧، ٤٨، ٤٨ح، ٤٩، ٥٠، ٥١، ٥١ح، ٥٢، ٥٣، ٥٤، ٥٥، ٥٦، ٥٧، ٥٨، ٥٩، ٦١، ٦١ح، ٦٢، ٦٣، ٦٤، ٦٥، ٦٦، ٦٧، ٦٨، ٦٨ح، ٦٩، ٧١، ٧٣، ٧٥، ٧٦، ٧٧، ٧٨، ٧٩، ٨٠، ٨٢، ٨٣، ٨٣ح، ٨٤، ٩١، ٩٧، ٩٩، ١٠٠، ١٠١، ١٠١ح، ١٠٢، ١٠٢ح، ١٢٦، ١٣٠
مصری–١٢ح
مصطفی صم–٣١، ٣١ح، ١٠١، ١٠٣
مصمودیان–٥٩
مضر–٦٨
مطار (حصار)–١٠٤
مطالبی (مطالبیان، مطالبان)–٧٧، ٧٧ح
مطلون (یا مرطلون = حبرون) (ده)–٤١، ٤١ح
معاویه–٣٢، ٦٤، ٦٤ح.
معتزله–١٢٢
معجم البلدان (کتاب)–٥ح، ٦ح، ٢٢ح، ٤١ح، ١٠٤ح، ١١٨ح، ١١٩ح، ١٢١ح
معد–١١٨
معرة النعمان–١٢
معز–رجوع به المعز لدین الله شود.
معز (جامع)–٥٧
معزیه–رجوع به قاهره شود
معقل (نهر)–١١٣، ١١٨
مغارك؟ (= دامون، وامع)–١٩
مغرب–١٣، ١٥، ٢٤، ٥١، ٥٣، ٥٩، ٦٠، ٦٢، ٦٦، ٧٥، ٧٧، ٩٩
مغربی (حصیر)–٣١، ٤٢
مغربی (دینار)–٢١، ٤٧، ٥٢، ٥٤ ٥٧، ٦٠، ٦١، ٦٣، ٦٣ح، ٦٧، ٦٩، ٧٢، ٧٣، ٨٨، ٩٢، ١١٥
مغربی (زر)–٤٢، ٤٦، ٥٠
مغربیان–٧٦
مقام ابراهیم–رجوع به ابراهیم (...) شود
مقام النبی–رجوع به النبی (..) شود
مقام شامی–رجوع به شرقی (...) شود
مقام غوری–رجوع به غوری (...) شود
مکائیل (یا میکائیل)–١ح، ١٢٣ح، ١٢٨ح رجوع به میکال شود
مکران–١١٢
مکه–١٨، ٣١ح، ٣٢ ٣٤، ٣٧، ٣٧ح، ٤٤، ٤٥، ٥٢، ٧٣، ٧٥، ٧٦ ٧٩ح، ٧٩، ٨٤، ٨٥، ٨٦، ٨٧، ٨٨، ٨٩، ٩٠، ٩١، ٩٢، ٩٧، ٩٩، ١٠٠، ١٠١، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٣ح، ١٠٦، ١١١، ١١٠ح، ١٣٠
مکی (ربگ)–٢٢، ٢٣، ٢٤

ملتان-۸۰
ملتزم-۹۵
منبج-۱۱
منجیک-۶
منی-۱۰۳
موسی-۲۰، ۲۷، ۲۷ح
موعید-۱۱۸ح
موفق (خواجه)-۳
مهدی (فاطمی)-۴۳، ۵۱
مهدیه-۵۱
مهروبان-۱۲۰، ۱۲۱
میافارقین-۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۵۵، ۶۳
میان‌روستا. ۱۲۹
میکال-رجوع به ابوسلیمان ... شود.

ن
ناصر-ورجوع به ناصربن‌خسروشود.
ناصربن‌خسروالقبادیانی المروزی (حکیم ابو معین (حمیدالدین)-۱، ۱ح، ۲ح، ۳۰، ۸۴، ۱۲۳، ۱۲۶ح، ۱۲۹
ناصرالدوله-۷ح
ناصرخسرو-۸ح، ۱۱۰ح، رجوع به ناصربن خسرو...شود.
نایین-۱۲۴، ۱۲۴ح
نجد-۹۰
نجران-۹۰
نسق‌عثمان-۱۱۸ح، ۱۱۹ح. رجوع به شاطی عثمان‌شود.
نشابوری-۱۲۳ح، ۱۲۸ح
نصاری-۱۰
نصرالدوله(یانصیرالدوله ۹ح)(ابونصراحمد..) ۷، ۸، ۹
نصریه-۹
نعمتی(رباط)-۱۲۸
نوبه-۴۸، ۴۹، ۵۳، ۶۰، ۸۰، ۸۱، ۸۳
نوبی(بره)-۴۹
نوح-۹۶
نور(جامع)-۵۷
نوشتکین‌غوری(الامیرلیث‌الدوله)-۴۰
نهران-۱۱۸ح
نیشابور-۲، ۳، ۶۷، ۶۹، ۱۲۵
نهرالحرب-۱۱۸
نیشابوری-۱۲۳
نیشابوری(دینار)-۶۷، ۷۵(زر)-۱۰۶
نیل-۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۵۶ح، ۵۷، ۵۸، ۵۸ح، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۳

و
وادی‌القری-۴۴
وامع(مغارک؛دامون)۱۹ح
وان -۶
وسطان-۶
وهسودان(امیر)-۶

ه
هرمس(یارومش)-۴۸ح
هرما(یاسرباه ۱۰۵، یاثریاه ۱۰۵ح)-۱۰۵ح
هرات-۱۲۷
همدان-۳
هند-۱۰
هندوان-۱۰۰، ۱۰۱
هندوستان-۵۳، ۱۱۶
هندی(جوز)-۱۱۲
هیثماباد(یاهشیتماد۱۲۴ح)-۱۲۴

ی
یاسمن(مسجد)-۲۱
یاقوت-۱۴ح
یزدجردی-۴ح
یعقوب ع-۲۰، ۲۷، ۲۹، ۴۲، ۴۵
یعقوب‌لیث-۱۲۱
یمامه-۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۳
یمانی(رخام) ۹۷
یمانی(رکن)-۹۵، ۹۶
یمن-۵۳، ۶۰، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۹۰، ۹۰ح، ۹۱، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۷
یوسف‌بن‌یعقوب-۲۰، ۴۲، ۴۳
یوشع‌بن‌نون-۲۱
یونانی-۴۹
یونس-۲۲

فهرست لغات و ترکیبات [۱]

آ
آبگیر-۳۲، ۳۳، ۶۲
آبگینه-۹۷، ۱۲۰
آخر(بضم‌خاء)-۹۸
آزوقه-۴۸
آسیاگرد-۱۰۹
آشکوب-۵۶، ۵۷، ۶۹

ا
ائمه-۷۸
ابلق-۶۸
ابناء-۶۰، ۱۱۵
اجتماع-۱۱۸
اجره-۵۴، ۶۹
اجری-۷۵، ۷۵ح، ۱۰۶
اجری‌خواره-۵۵
احرام-۸۷، ۱۰۱
احرام‌گرفتن-۸۷، ۱۰۱
اخراجات-۷۲، ۷۸
اخرس-۶۲، ۶۲ح
ادویه-۷۱
ادیم-۱۰۷
اربطه-۱۱۸
ارتفاع-۹، ۱۰، ۱۱، ۲۷، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۴۱، ۴۱ح، ۵۵، ۵۸، ۶۳ح
ارتفاع‌گرفتن-۱۱۷، ۱۱۸
ارزاق-۱۵، ۶۰
ارزیز-۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۳۸، ۳۸ح
ارش-۹، ۱۱، ۱۲، ۱۲ح، ۱۴، ۱۸، ۲۶، ۲۷، ۳۱، ۳۱ح، ۳۲، ۳۲ح، ۳۴، ۳۴ح، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۱، ۴۱ح، ۴۲، ۴۹، ۵۰، ۵۴، ۶۴، ۶۴ح، ۶۵، ۷۰، ۸۱، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۱۱۶
ازار-۸۷
استرخانه-۶۲
استقبال-۱۱۸
استمالت-۷۲
استیدن-۸۵، ۸۵ح
اسطوانه(۲) -۱۲، ۱۶، ۱۸، ۲۰، ۳۱، ۳۶، ۳۶ح، ۳۸ح
اشتعال-۵۰
اشجار-۸، ۹، ۱۴، ۱۷، ۲۲، ۴۴، ۵۶، ۸۱
اصبع-۴۹
اصحاب-۱
اصناف-۶۰
اعمال-۱۱۳
افواه-۲۶
افیون-۷۹
اقران-۱
اقصر-۱۱۳
اگر(= یا)-۱۲۷، ۱۲۷ح
الفت-۵۸
الواح-۲۴
املس-۱۰۵
امواج-۱۸
انجم-۱۲۷
اند-۶۵
اندام‌داده-۲۷
اندوده-۳۲، ۳۸
انواع-۲۴
اورمزد-۴۸
اوقاف-۴۳
اهلیت-۱۱۵

ب
باب-۳۴

۱-تذکر: توضیحات ومعانی که برابرلغات درمتن آمده ازخود سفرنامه یامصحح است وتوضیحات ذیل‌صفحات‌ازحاشیهٔ «ب» است. (۲) دراصطلاح مصنف آنچه تراشیده وازیکپاره سنگ ساخته‌اند مدور(حاشیه ب).

باج-۸۶
باجگاه-۱۲،۱۵،۱۲۱
بادرنگ-۸۹
بار-۷۰
بار بردل کسی بودن-۶۹
باردان-۶۸
بارو-۹،۱۲،۱۴،۲۳،۲۵،۵۱،۵۵،۵۶،۸۰
باره-۸،۱۲،۱۶،۱۷ ۱۸،۸۵،۱۰۹،۱۲۳،
۱۲۴،۱۲۶
باری-۱،۲،۱۹،۱۹ح
باریك-۵۲،۵۲ح،۸۰
باصلاح-۸۱
باغات-۴،۱۱۳
بالا - ۱۶،۲۸،۲۹،۳۴،۳۶،۴۰،۴۱،۴۱ح،
۴۹،۵۰
بالا-۴۸
باقی-۱۹
بحری-۲۲
بدرقه-۱۰۵
بدست-۹۵،۹۵ح
بر-۱۱۲
برجوشیده-۱۲۵
برچك(۱)-۹۱،۹۱ح
برسرجمع-۷۲
برشده-۸
بریه-۱۱۳
برگ-۵۴
بساتین-۸،۹،۱۴،۴۱،۵۶،۵۷،۸۰،۱۱۳ح،
۱۲۵
بسد-۴۹
بسنده-۵۱
بسوی(= برای)-۱۱۰،۱۱۰ح
بشر-۹۸
بلد-۶۶
بشارت-۳۰
بعد-۸۳
بقاع-۲۵
بلسان-۶۲،۷۱
بنات‌النعش-۱۰۸
بوریا- ۷۲
بوصی(= کشتی)-۱۱۹
بوقلمون(= جامه بی‌رنگین که بهروقتی ازروز
بلونی نماید)-۴۶،۴۸،۵۸،۶۷،۷۱،۷۱ح
بهیمه-۶۸
بیاع-۱۲۳
بیراهی-۵
بیرون‌از-۶۸،۱۱۴
بیغوله-۹۶

پ
پالیز-۸۹
پایتابه-۶۱
پرده‌دار(= صاحب الستر)-۷۰،۷۰ح
پشکل-۸۲
پلاس-۱۱۴،۱۱۷
پلیدی-۳۲
پوشش-۳۲،۳۴،۳۵،۹۲،۹۷،۹۹
پوشیده‌بودن-۱۱۴
پهلو-۶۵،۱۱۶
پی-۳۷،۵۰،۱۱۵
پیراستن-۹۱
پیشگاه-۷۴
پیلپایه-۲۹
پیله-۷۹
پیله‌ور-۶۸

ت
تبرا-۳۰
تبرك-۹۴،۱۰۱،۱۰۱ح
تحاشی-۷
تحت‌الارض-۸
تحف-۷۸
تحفه-۷۸
تحویل-۳۴
تردد-۱۱۵
تشریف-۷۸
تطویل-۸،۷۰
تعذر-۱۲۳
تعرض-۱۸
تعهد-۱۱۰

(۱) ظاهراً همان برچه است بمعنی نیزهٔ کوچك و اینجا مقصود تیغهٔ شمشیرست مقابل دسته (حاشیهٔ ب).

تفاریق-۱۱۳
تفحص-۴۹
تفرج-۲۳،۱۰۷
تفرج‌گاه-۵۷
تفصیل-۵۲،۵۲ح
تقدیر-۱۶،۵۴
تقرب-۱۴،۳۰
تقریب ۹۷
تکبیر-۲۹
تکلف-۱۰،۱۰ح،۲۳،۲۸،۲۹،۳۲،۴۰،۴۴،
۴۵،۴۵ح،۶۱،۶۲،۹۶،
تکلفات-۲۸،۹۹
تکلیف-۵۵
تلقین-۱۱
تمام‌قامت-۹۵
تمرد-۱۲۸
تنك-۱۲۰
تنگ‌بسته-۱۱۱
تو-۶۵
تیر برتاب-۵۳،۸۶
تیم-۶۹
تیم‌بان-۶۹

ث
ثخانت-۴۱،۹۶
ثقات-۲۵،۴۷،۶۴
ثقل-۸،۸ح
ثقل و بنه-۱۲۸
ثقه-۵۲،۶۷
ثمر-۷۸

ج
جامع-۸،۲۵،۲۶،۳۳،۳۵،۳۹،۴۴،۴۵،۴۶،
۵۷،۶۴،۶۵،۶۵ح،۱۰۳،۱۰۸،۱۲۱،
۱۲۶
جبر-۷۸
جحفه-۷۵
جزر-۶۶،۱۱۷،۱۱۸،۱۱۹
جسر-۶۷،۶۷ح،۶۸
جلد-۴۳
جلیل-۵۹
جمازه-۷۷
جناح-۲۷،۲۷
جنب-۳۹،۵۰
جنگ‌گاه-۹،۱۲۳
جنیبت-۶۰،۶۱
جنیبتی-۶۰ح
جودی(= نوعی کشتی)-۲۲
جوز-۵۰
جوزهندی(= نارگیل)-۱۱۲
جوهر-۷۱
جوهری-۷۱
جوین-۱۳،۱۲۴
چك-۶۵

ح
حاجت-۹۵
حاره(= محله)-۶۳
حاشیت-۵۴،۱۱۵
حامل-۷۲
حجاب-۴۵
حجاج-۷۳،۷۵ح،۹۴
حجارت-۱۰ح
حجام-۸۸
حجر-۸۵
حراقه-۵۰
حرامی-۹۱
حرب-۱۱۶
حرسهاالله-۷۹
حرم بستان-۵۶ح
حشر-۲۶
حصار-۱۵،۵۶،۸۰،۱۰۳،۱۰۴،۱۰۷،۱۰۸
۱۰۹،۱۲۱،۱۲۶
حصارك-۱۰۴،۱۲۴
حصر-۶۹
حصن-۱۰۴،۱۰۶
حصین-۴،۱۴،۱۵،۲۰،۲۳،۲۵،۸۰،۸۵،۱۲۳
۱۲۷
حظیره-۱۹،۲۰،۳۵،۳۶،۴۰،۷۴،۹۸،۹۸ح
حلیت-۴۴
حمامات-۸
حمل-۲۲،۵۷
حیات-۱۳
حیف-۷۳

خ

خار(۱)-۴۰،۴۰ح
خاره-۵،۹،۲۱،۲۱ح،۳۳
خاکناك-۲۴
خان-۷۰
خدام-۷۶
خرپشته-۱۰
خرتوت-۱۹
خریفی-۱۶
خسته-۶۲،۱۰۶
خشاب-۱۲۰
خشت(خشت‌زوبین)-۶۱
خشخاش-۸۹
خطابت-۸۴
خطیبی-۸۴
خفارت-۷۶
خفیر (= بدرقه،قلاووز)-۱۰۴،۱۰۵،۱۰۵ح
خمس-۷۸
خواربار-۱۲۱
خوان-۷۰،۷۱
خود-۵۸
خوف-۱۸
خونی-۹۱،۱۰۴
خیل-۱۱۲

د

دارافزین-۳۹،۷۱،۷۴،۷۴ح
دام-۷۴
دبیرپیشه-۱
دبیقی-۶۱
دخول-۴
دراعه-۶۱
دربند-۱۲۳
درپی‌افتادن-۱۱۵
درجات-۳۳،۳۹،۴۰،۴۳،۷۱،۸۷
درجه(= پلکان)-۱۲،۳۰،۳۹،۴۰،۹۷
درختك،۱۰۵
درخور-۱۲۷
درخورد-۷۵
درگاه(۲)-۸،۱۸،۲۷،۲۵۰،۲۹
درم‌خرید-۵۹،۱۱۰
درم‌سنگ-۸،۶۷،۱۱۱
درمالیده-۹۱
درنقره گرفته-۹۷
درویزه-۲۹ح
دریك-۱۰۴
دریوزه-۲۹
دز-۱۱۲ح
دفاین-۷۸
دفینه-۹۱،۹۱ح
دکان-۲۱،۳۵،۳۶،۳۸،۳۹،۵۵،۷۶ح،۹۶
دلاك-۱۱۶
دلیل-۴۳
دمه-۷
دنیاوی-۱۰۶،۱۱۶
دوخته-۹۶،۹۷
دولاب-۱۳،۴۹،۵۶،۶۴،۸۱،۱۰۴
دهل-۵۵
دهلیز-۳۰،۳۴،۵۵،۵۶ح،۷۸
دهن-۶۲
دهونت-۶۲
دین-۱۱۶
دیولاخ-۹۰

ذ

ذیل(۱)-۶۶،۶۶ح

ر

راتبه-۷۱
راوی-۵۴
راویه‌کش-۵۶
راهب-۴۵
راهبان-۴۵ح
رأس-۱،۱۱۷
رباحی(کافور)-رجوع به‌ریاحی‌شود-۳۷ح
رباط-۷،۱۲۵،۱۲۸
ربض-۸،۹ح

(۱)خار = پرچین(حاشیهٔ‌ب). (۲)فرجهٔ‌دیوارکه «در» پس ازآن نصب میشود (بفرانسه‌گویا embrasure گویند) ومعنی‌ترکیبی درگاه هم صریح درهمین معنی است. ولی‌حالا درگاه رابمعنی آستانه استعمال‌میکنند (حاشیهٔ،ب).

ربیعی-۶۶
رجل-۱۱۷
رجم-۱۰۳،۱۰۳ح
رخام-۱۶،۲۰،۲۴،۲۸،۳۰،۳۱،۳۲،۳۵،۳۶
۳۸،۳۸ح،۳۹،۴۵،۶۴،۶۵،۶۵ح،۷۴،
۹۲،۹۲ح،۹۶،۹۷،۹۸
رخامی(رخامین)-۲۳،۹۲
رزازمانوش-۸
رسته-۲۵
رش-ارش-۳۷
رطل(= صدوچهل‌وچهاردرهم-رطل‌ظاهری‌چهار صدوهشتاد درم‌سنگ)-۸،۹ح(...ظاهری)-
۱۲،۶۵
رفاآن-۶۹،۶۹ح
رقعه-۱۱۵،۱۲۱
رقیق-۴۵
رکابدار-۴۴،۱۲۶،۱۲۶ح،۱۲۸
رکن-۲۹،۸۷،۹۱،۹۳،۹۴،۹۵،۹۶
رکوب-۳۸،۵۸
رواق-۲۱،۲۱ح،۲۸،۲۹،۳۲،۳۲ح،۹۲
روزن-۳۲،۹۷
روزی‌خوار-۶۰
روضه-۷۴
رهبان-۴۵ح
ریاحی(کافور)-۳۷ح
ریاحین-۷۹
ریاض-۷۴

ز

زاد-۴،۷۳
زایر-۴۱،۴۲
زایل-۲۶
زجاج-۶۸
زربفت-۶۱،۶۹
زرع - ۴۱،۵۰،۸۱ح،۸۵،۸۵ ح،۸۹،۱۰۶،
۱۲۶
زروع-۸۱
زمستان‌گه-۴۹
زوبین(زوپین)-۶۱،۶۱ح
زهره-۵۶
زیارت-۲۵
زیت-۲۵،۴۳،۷۲
زیت‌حار(= روغن‌تخم ترب‌وشلغم)-۶۸،۷۲
زیره-۷۹
زیلو-۴۰،۷۲،۱۲۶

ژ

ژرف-۲۶

س

ساج-۳۸،۹۵،۹۶،۱۲۰
ساحت- ۱۰،۱۴،۱۸،۱۸ح،۲۳،۲۸،۳۱،۳۲
۳۳،۳۵،۳۶،۳۹،۴۰،۴۲،۹۲،۹۹
ساحت‌گاه-۶۵ح
سازکردن-۵۱
سپرغم-۶۴،۶۶،۷۹
ستبری-۳۷
ستدن(ستیدن)-۸۶،۸۶ح،۱۱۴،۱۲۴
سترده-۶۱
ستون (= آنچه مربع‌است و بناکرده اند در اصطلاح‌مصنف)-۳۶،۳۸ح،۳۹
سجل-۷۳
سداب-۲۴
سراپرده-۷۸
سراجان-۳
سرافسار-۵۸،۱۱۱
سرداب-۳۰
سرشتن-۱۰۱
سرطان-۴۹
سرکش‌کردن-۵
سرکشیدن-۱۲۱
سطبر-۶۳
سطبری-۳۹
سعی-۸۸،۹۳
سعی‌کردن-۸۸
سفالینه-۶۷
سفن(ماهی)-۸۴

(۱)(حاشیهٔ‌صفحهٔ‌قبل). —سنك لاك‌پشت، لاك، كشف. (۱) (گویا مرادمصنف‌ازرواق‌ایوان، غلام‌گردش Galérie است ظاهراً. (حاشیهٔ ، ب).

سقا-٥٦، ٦٧، ٨٩
سقط-٧٣
سکر-٥٠
سلاح-٩، ٤٧، ٥٨، ٥٨ح، ٨٥، ٥٨ح، ٥٩، ١٢١
سلخ-٢٣، ٧٠
سلسله-٣١، ٣٧، ١٠٦، ١٠٦ح
سماق-٤١
سنت-١٠١
سنت(= ختنه)-٢٤
سندروس-٤٥
سنگسار-٧٧
سواد-١٥، ٢٥، ٢٥ح، ٥٠، ٩٦، ١٠٩، ١٠٩ح
سوخته(سیم)، ٣٢، ٩٥، ٩٦
سور-٨، ٩
سهل-٨٦
سیرت(سیره)-٧١، ٧١ح
سیکی-٥٦ح
سیم‌سوخته-٣٢، ٩٥، ٩٦

ش

شارستان-٨٠
شاه‌سپرغم-٦٦
شایگان(گز)- (= گزملک)-٢٧
شبر-٣٧، ٩٦، ١١٦
شتروار-٧١
شتوی-٥٠، ٦٦
شدت-١١٧
شراع-٥٨، ٦١
شرفه-٣٩
شرفها الله-٨٦، ٩٩
شغل-١١٥
شفاف-٦٦، ٦٧
شق-٢٣، ١٠٥
شکافتن-٥٢
شنجرف-١٠٧
شوخ-١١٤

ص

صائم‌الدهر-١٣
صاحب‌الستر(= پرده‌دار)-٧٠
صحاری-٥٧ح
صحبت-٣، ٧٠، ٧٦، ١١٥
صخره-٢٧، ٣٥، ٣٥ح، ٣٦، ٣٦ح، ٣٧، ٣٨، ٣٩
صدقات-٤٩، ٦٢
صعب-١٠٦
صفه-٢٣، ٧٠
صلات-٧٣، ٧٥
صلب-١٦، ١٠٥
صلت(صله)-٧٦، ٧٦ح، ١٢٦
صناع-٤، ٢٥، ٤٧، ١٠٨
صوب-١١٣
صوف-٨٠
صومعه-٢٢
صیفی-٥٠، ٦٦

ض

ضرورت-٨٤، ١٠٧
ضروری-٢، ٥٠
ضلع-٣٤، ٣٥، ٣٩، ٩٤، ٩٤ح، ١١٣
ضیافت-٤٣، ١٢٦
ضیافتخانه-٤٢

ط

طارم-١٠
طاق(١) -٨، ١٠ح، ١٦، ١٦ح، ١٧، ٣٦، ٣٩،
٤٥، ٩٣ح، ٩٤
طبل-٩٨
طرایف-٦٦، ٦٦ح
طراز(٢)-٩٧، ٩٧ح، ٩٨
طرح(فرش‌وطرح)-٧١
طلاب-٦٥
طواف-٨٧، ٨٨، ١١١، ١١١ح
طوف-٨٧
طوق-٥٨، ١١١

(١) مرادشکل هلالی یاقوسی منکسرست که مجموع را بفرانسه arc، arcade گویند (حاشیهٔ ب).

(٢) مرادحاشیه وکناره است یعنی قسمتی از پارچهٔ کم عرض ومستطیل که برنگ دیگر بافته باشند ویاسلسله دوزی کرده باشند، یا ازپارچهٔ دیگری بر روی پارچهٔ زمینهٔ اصلی دوخته باشند (حاشیهٔ ب).

ظ

ظرائف-٦٦ح

ع

عاج-٧٥، ٧٦
عاشر-١١٧
عاصی-١٣، ٧٧
عام-١٢٢
عامل-٤٩، ٥٠، ٦٠
عتبه-٣٠، ٩٣، ٩٥
عراده-١٤
عرصه-٨٦
عزم-١٠٣
عشر-١٥
عقار-٥٥
عقارات - ٥٤ح
عقبه-٦٤
عقیق-٩١
علت-٤٨
علفخوار-٨٣، ١٠٤
علم-٢د، ٥٢ح
علو-٣٢، ٣٣، ٣٤، ٣٤ح، ٧٠، ٩٨، ١١٨، ١٢٠
علوفه-٧٣، ١٢٣
عمارت‌گونه-٦٢
عماری-٥٨، ٦٠
عمال-٦٠
عمره-٨٦، ٨٧، ٨٨، ١٠١
عمره‌کردن-١٠١
عمود- ٣١، ٣٦، ٣٦ح، ٣٨، ٣٩، ٤٠، ٥١، ٦٤،
٩٢، ١١٧
عنف-٤٧
عوام-١٢٢
عوانان-٦٩
عهود-٨٠

غ

غاصب-٣٨
غدیر-١٠٨ح
غرباء-٤٧، ٨٨
غره-٤، ٢٣، ٤٠، ٧٣، ٨٩
غزو-٥٢
غلاف-٩٨
غلبه-٨٠، ٨٠ح
غایظ-٥٣، ١١٦
غلیظی-١١٦
غمازان-٦٩
غواص-١١٢
غوغا وغابه-٢٢

ف

فتح‌خلیج-٦٠، ٦٢
فراخ-٧٥، ٩٢، ٩٥، ١٠٣، ١٠٨، ١٢٠
فراخنای-٨٦
فراخی-٩٨
فراز-٣٣
فرازکردن-٩٢
فراغ-١١٦
فرتوت-١٩ح
فرج-٢، ١١٦
فرش‌وطرح-١٧
فروگرفتن-٦٥
فسان-٨٨
فصیح-١١٥، ١٢٢
فصیل-٩
فقاع-٥٦
فم-١١٢، ١١٩
فم‌النهر-٦١
فواره-١٠، ١٧
فوز-١٠٨ح
فوطه-٥١، ٨٠، ١١١

ق

قاصداً-٥٨
قاضی‌القضاه-٦١، ٦٥، ٧٢
قاعده-١٢٠
قایم-٣٧، ٦٢، ٦٤، ١١٧
قایم‌اللیل-١٣، ١٣ح
قائمه-٩١
قامت-١٠، ٩٥، ١٠٢، ١٠٨
قاهر-١٠٨
قباله-٦٥
قبه-١٤، ٢٩، ٣٥، ٣٦، ٣٦ح، ٣٨
قتاله-١٠١، ١٠١ح
قدس‌الله‌روحه-٧
قدوم-١٧
قران-١

قرش(ماهی)-٨٤
قسیس-٤٥
قصب(قصب رنگین)-٤٦،٤٧،٦٩
قضاة-٧٨
قضا-٩٧
قلاب-٩٩
قلاوز(= خفیر، بدرقه)-١٠٥
قنادیل-١٧،٤١،٦٤،٩٩
قندیل-٢٩،٣١،٣٧،٣٧ح،٤١،٦٥،٩٧
قنطار(= صدرطل)-٦٥،٦٥ح
قهر-١٥
قهر کردن-٥٤
قیم-٦٩،٧٢،١١٦

ك

کار(= جنگ)-٥٣،٥٩
کار کردن-٢
کارگزار-١٢
کاسه-٥٥
کاهلی-٨٢
کتابه-٤٠،٥٨،٧١ح،٩٧
کتابت-٢٨،٧١،٩٥
کتاره-١٠١،١٠١ح
کجاوه-٥٨ح
کدخدایی-١٢٢
کراء-٥٣،٦٨،٨١،١٠٧،١١٥
کرادادن-٦٤،١٠٧ح
کرامت-٦،١١٦
کرانه-٦٣
کرت-١٩
کرنب(= کلم)-٦٦
کژاوه-٥٨
کسوف-٣
کشتی بندان(١)-١٢١،١٢١ح
کشکاب-٤٦
کفشگر-٤
کنده-١٤
کنده کاری-١٦
کنشست-٢٥
کنکاج-١٠٩
کنگره-٤،٨،٩،١٤
کوفجان(٢)-٣٩،١٢٣
کوههٔ زین-٥٨
کوهی(= کوهستان)-٩٠

گ

گربه‌چشم-٥١
گردونه-٩٢
گرده-١٣،٤٣
گردیدن-١٢٥
گز-٣٢ح
گزملك(= گز شایگان)-٢٧
گسیل-٧٣
گنده-٢٠
گو-٢١،٧٧،٨٢،١٠١
گورخانه-٤٢،١١١
گیرنده(خاك)١٢٠

ل

لاجورد-١٧
لباده-١٠٠
لبیك زدن-٨٧
لگام-٦١
لنگ-١٠١،١١٤،١١٤ح
لنگر-١٢٠
لوز-٦٣
لون-٢٤،٤٦

م

ماهروی(کنیز)-٧٨
مایل-٩١
مأکول(= خواربار، خوردنی)-١٤،١٢١
مأکولات-٤
مبلغ-١٤
متبرك-١٨
متبرکه-١٩
متحیر-١٩
متصرفان-١

(١) بندر یا مینا، جای بستن کشتیها (حاشیهٔ ب).

(٢) کوفج، معرب آن قفص قومی که در کوه های کرمان ساکنند و ایشانرا کوچ هم گویند و بابلوچ غالبا معاذکر میشود. (حاشیهٔ ب).

متصوفه-٢٩
متعذر-٤٥،٤٥ح
متکلف-٥٨ح
متمول-١١٠
متوضا-٨،٨ح،١٠،١٠ح،٣٢
مثال-٧٣،٧٦
مثلث-١٥
مثمر-٧٢،٧٨
مثمن-١٦،٣٥
مجاور-٢٩،٣٢،٤١،٧٥،٨٨،٨٩
مجرای-٣٥
مجرفه-٦١
مجمره‌دار-٦١
محراب-٢١،٢٧،٢٩،٣٠،٣١،٣٢،٣٤؛٤١،
٦٥،٩٦،٩٧ح٩٨،١٠٤،١٠٧،١٠٧ح١١٠،
محاذی-٣٩
محرف-٩٤ح
محمل-٧٨
مخاطره-١٠٥
مخرج-١٠،١٠ح،٥٥
مخمس-٧٤
مخوف-١٠٧
مخیر-٧٨
مد-١٠٩،١١٧،١١٨،١٠٦
مدام-٤٧،٦٥،٧٨،٨١،١٠٦،١٠٩،١٢٢
مدرس-٦٥
مدفون-٧٨
مدور-١٦،٣٦،٩٢،٩٥،٩٦
مدوری-٩١
مدهن-٤٥
مدهون-١٠،١٠ح
مذاهب-١٢٢
مربع-١٦،٣٦
مرتفع-٥٦ح
مرخم-١٠،٢٣،٢٣ح،٢٨،٩٨
مرسوم-٢٦،٦٠
مرصع-٥٨،٦١
مرکب-٦٦
مرموز-١٣
مزار-١٨،٢٠
مزارات-١٩
مزارع-١١٨،١٢٦
مزمن-٢٦
مسترقه (ایام)-٦
مستعد-٧٣ح
مستغل-٦٤
مستغلات-٤٣
مستوفی-٧١
مستوی-٣٣
مسخن-١٦
مسدس-١٦
مسرج-٢٩،٣١،٤٢
مسرجه-٤٣ح
مسکر-٥٦
مسلخ-١١٦
مسلم-٨٦
مسمار-٤٧،٤٨،٩٦،٩٧
مشاعل-٩٩
مشاعیل-٩٩ح
مشاهد-١٨،٦٠
مشاهره-٧٢،٧٢،٧٦ح،١٠٠
مشاهرات-٧٢،٧٣
مشبك-١٠،١١ح،٧١،٩١
مشتری(ستاره)-١
مشتری-٦٨
مشرعه-١٥
مشروب-٧١
مشغله-٤٨
مشوش-١٢١
مشهد-١٥،١٥ح،١٧،١٧ح،٢٢ح،٤١،٤٢،٤٣،
١٠٩،١١٦
مشهدك-١٥ح
مصانع-٤٧،٨٩،١٢٥
مصر(= شهر)-٥٤
مصراع-٣٤،٣٨،٣٨ح،٩٥،٩٦،١٠٠
مصروع-٤٨،٤٨ح
مصلی-٢١،٢١ح،٤٢
مصنع-٤٧
مضافات-٤
مضرت-٥٧
مطالبان(مطالبیان). رجوع به مطالبی شود-٧٧ح
مطالبی(= آنکه در کوهای مصر طلب گنج و دفینه
کند)-٧٧

مطوی-٤٦
مظله-٦١
معارضه-١٣
معتاد-٧٣ح
معبر-٦٨
معتمد-٥٠
معجون-١٦،١٦ح
معد-٧٣،٧٣ح
معرض-١٠ح
معشرالمسلمین-٧٣
معصیت-٣٠
معلوف-١١٢
معمور-١٢،١١٤
معیشت ٤٩
معین-١٢٥
مقاتلات-١٤،١٤ح
مقادیر-٦٩
مقام-١٢٣
مقام کردن-١١٦
مقبره-٢٦،٢٦ح،٤٣،٧٤
مقدم-٥١
مقدمه(١)-٥١ح،٨٤،٩٠ح،٩١،١١٨،١١٨ح
مقر-١٠٩
مقراض-٤٧،٤٧ح
مقصوره-٢٨،٣١،٣١ح،٣١ح،٣٢،٤١،٤٣،٤٣،
١٠٣،١٢٧
مقناطیس-١١١
مقوس-٩٨
مقیم-٤٧
مکاری-١١٥
مکلل-٥٨،٦١
ملازمان-١٣
ملاقی-٥٢،٥٢ح
ملمع-٢٤
ملوث-٣٣
ملون-٢٨،٣١،٣٢،٣٦،٩٨
ملیله-٥٩ح
ممر-٩،٣٤
منادی-٤٩-٦٨،٧٣
مناسك-١٠٣
منبع-٦٩
منتصف-١١٩
منظر-٥٥،٦٧،١١٩
منقش-١٧،٢٣ح،٢٨،٣١،٨٨
منقط-٣٩
منقوش-١٠،١٠ح،٢٦
منکسر-٤٧
منهیات-٢
مواجبات-٧٢
مؤذنان-٧٢
مورد-٦٢
موضع-١٢٣
موقف-٢٤
موقوفه-٢٦ح
موهبت-١٩
مویز-٤٣،٥٦
موی سر باز کردن-١١٤
مهد-٣٠،٣١،٦٠
مهلك-١٠٧
مهندم-١٦،٢٨،٢٩،٣٦،٣٩
میثاق-٨٠
میدون(خرما)-١٠٦
میعادگاه-٢٦
میقات(= موضعی که از آنجا حج را احرام گیرند)
٧٥
میل-٥٣
مینا-١٨،١٨ح
مینا-٢٨،٢٨ح،٣١

ن
نارگیل(= جوزهندی)-١١٢
ناصر-١٢٥
نامناسب اندام-٣٦
نایژه-١،١٥
نجارت-١٠،١٠ح،٣٦
نجیب-٨٤
نخیل-١١٢
نذر-٢٩
نزه-١١٨

(١) پیش از این، سابق (حاشیهٔ ب).

نسق-٢٦
نسیه-١٠٧
نشیب-٣٣،٣٣ح،٣٤،٣٧،٤٢
نغز-٣٠،٦٦
نفقه-١٩
نقارت-٩٦،
نقیب-٣٣
نقصان-٤٩،٥٠
نمازدیگر-٨٢
نواب-١٣
نوبت-١١١،١١١ح
نهنگ-٥٣
نیك منظر-١٧
نیکولقا-١٢٣
نیمروز-١٠٠
نیم گرد-٩٣

و
وادی-٢٦،٢٧
واقف-١٣
وداع-١٠٣
وظیفه-٧٦
وقایه-٤٦
وکیل-٧٢-٨٤،٨٤ح
ولا-٨٧
ولایت گیری-٣

ه
هامش-٩٦ح
هامون(١)-١١٧،١٢٢،١٢٢ح
هلیله-٦٦
همسنگ-٩٢
هنجار-٧
هیاکل-٥٣

ی
یارستن-٧١
یك لخت-٩

(١) زمین هموار. (حاشیهٔ ب)

خواهشمندست غلطهای زیرین را اصلاح فرمائید

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۲	۳	انطاکیه	الانطاکیه
۱۲	۱۹	نپ : الانطاکیه	بجز «نپ» : انطاکیه
۱٦	۸	طان	طاق
۱۸	٥	بارهٔ	باره‌یی
۲۳	۱	باروی	بارویی
۳٥	۲۳	بمحریها	بمجریها
٤۱	۲۷	بهنا	درازا
٦۰	۱۷	فتخ	فتح
٦۲	۲۲	صـ غهٔ	صیغهٔ
٦٦	٤	نعز	نغز
۷۱	۱۰	رابته‌ها	راتبه‌ها
۷٥	۲۲	بی نقطه،سبك	بی نقطه
۷٦	۲۲	۷۲	۷۳
۸۳	۱۸	بجاهان	بجاویان
۸٦	۸	جج	حج
۹۱	۱۲	بتت	بیت
۹۳	۱	بدون	بدین
۹٥	۱٦	لایة	الایة
۱۱۹	۱	فهم	فم
۱۲۱	۲۲	اوج	توج
۱۳۹	آخر	ربگك	ریگك
۱٤۲	۲٥ستون۲	بیله‌ور	پیله‌ور
۱٤٤	۸ستون۲	دریك	دیهك
۱٤٤	۲۷	ذیل	ذیل(پاورقی آن هم اشتباهاً در ذیل صفحهٔ بعد آمده است)

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد ... ۱۳۰۲ هجری